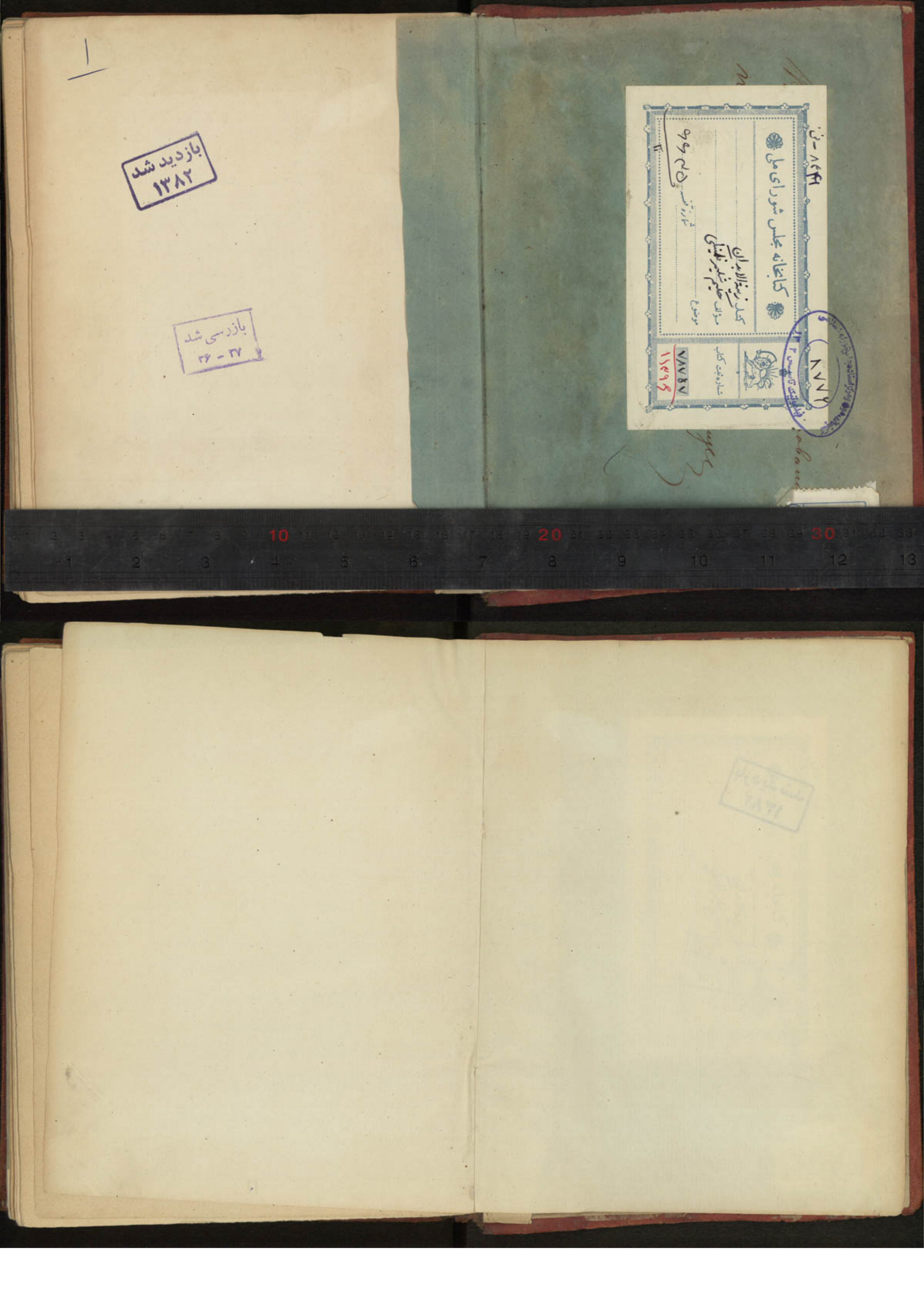



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب زینة الابدان
مؤلف حکیم شلیمر فلمنکی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۸۷۴۷
۸۷۷۶
۶۶۲۵
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶


بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لولیه والصلوة والسلام علی نبیه وعلی آله وعترته سیما ابن عمه
وصهره ووصیه اما بعد این رساله ایست مشتمل بر انواع امراض
وعلامات وتشخیصات ومعالجات امراض جلدیه از تصنیفات وتالیفات
چاکر آستان حضرت ظل الله ناصر الدین شاه غازی دامت شوکته
وجلالته حکیم شلیمر فلمنکی که بدستیاری و اهتمام ارشد شاگردان خود
ابن محمد هاشم الانصاری محمد تقی الکاشانی تصحیح لغات وتطابق اصطلاحات
او را با اصطلاحات اطبای ایرانی بقدر وسع وتوانائی کرده تتمیم
نموده برتبة الابدان و منشعب میگردد بمقدمه و دو مقاله مقدمه در

بیان

در بیان تعریف عمومی واقسام امراض جلدیه مقاله اولی در بیان
امراض جلدیه طبیه مقاله دوم در بیان امراض جلدیه جراحیه مقدمه
بدانکه چون جلد بدن انسان مرکب است از نسوج مختلفه با قوه حیاتیه
واعمال متفاوته مستبعد نبود عروض اقسام امراض در آن ؛ از آنجمله چون
جلد نسجی است با قوه حیات ورم ونزف الدم واوجاع عصبیه وسرطان
وغیره در او تواند پدید گردد وچون آلت لامسه است تاثیر ضربه وضغطه و
سوختگی نیز در او ظاهر شود واز آنجهت که آلت ترشح میباشد و مربوط
بسیار اعمال بدنیه است امراض مخصوصی او را عارض گردد که برخی با تب
وبرخی دیگر بدون تب باشند واز آنجائیکه اندکی از اجزاء مرکب سازنده جلد
بافته زنبوری است معلوم است که جمیع بافته زنبوری در او تواند بروز کند
وبجهة سهولت ضبط امراض جلدیه را منقسم مینمائیم بامراض جلدیه مربوطه
بطب وامراض جلدیه منوط بجراحی ؛

اما امراض جلدیه طبیه را اقسام بسیار باشد از قرار علامات خارجه چنانچه
برخی تشخیص داده میشوند از تغیر مخصوص لون جلد که بواسطه فشار معدوم

کردند و بعضی دیگر از موجود بودن طاول صغیر و کبیر یا دمامیل
یا پاپول papules یا فلس یا تکه های صعب و لین و در
برخی دیگر جلد را تغییر لونی موجود باشد که بواسطهٔ فشار زایل نشود یا آنکه
علامت مخصوصه آنها حیوانات غریبه بود علاوه بر اینها ذکر نمائیم مرض
شعر را که او نیز از جملهٔ امراض جلدیه طفیلیه است :.

امّا امراض جلدیه جراحیه از آنجمله است ضربه و ضغطه و جراحات و تقرحات
و احتراقات و تاثیر برودت و کیست kystes و دمامیل
سطحیه و باقیه نعوطی که نوراسته نوم ارکتیل tumeurs erectiles
خوانند و تولّیات ثانویه [illegible] که عبارت
بود از سرطان جلدی و خراج زردی و امراض ظفر :.
ولی قبل از آنکه بتعریف مخصوص هر یک از اینها پردازیم باید بجهة الطریق
اختصار و عمومیت ملاحظه نمائیم امراض جلدیه با حمّی و امراض جلدیه
بدون حمّی را :.
امّا ملاحظهٔ اولی در امراض جلدیه با حمّی بطرز عموم :. بدانکه اوّلا لازم است

کبیان

که بیان نمائیم تعریف مرض جلدی را :. پس بدانکه مرض جلدی کُه هم
بر نمو دلکه و تغییر لون جلد را و هم از آنجمله است ظهور طاول و دمامیل
و امثال آنها خواه جزئی و متفرق خواه کلّی و بیکدیگر متصّل و در صورت
اوّل مرض جلدی را دیسکرت discrete یعنی
متفرق و در صورت دوّم کنفلوانت confluente یعنی
متصّل خوانند :. پس بنابراین امراض جلدیه از قرار عودات موضعیه منقسم گردند
باقسام متکثره ولی چون ملاحظه نمائیم تاثیر جمیع آنها را در اعمال بدن فی الحقیقه
از دو حالت خارج نباشند یعنی حمّی با او موجود یا معدوم است :. و ابتدا
تعریف نمائیم امراض جلدیه با حمّی را :. پس مرض جلدی با حمّی عبارت است از بروز
لکه یا طاول یا تقرحات یا دمامیل در جلد که مقدم بر آنها یا مقارن شان حمای عمومی
موجود باشد و در صورت بروز علامات جلدیه چون نوعی از بحران است مر حالت
حمائیه را :. و از جمله و حملک و حمای عرق گزی و جدری از جمله امراض جلدیه
با حمّی نیستند باشند که حاصل شوند از ماده سمّیه مخصوصه غیر نمایان که در انسان بخودی
خود موجود گردد ولی اکثر بواسطهٔ سرایت عمومیت و شیوع بهم رسانند و اینها

مخصوصه ابتدا اینها تاثیر بر دم و چون دم بواسطه آنها فاسد گردید طبیعت
و مزاج با دم مدافعه نموده حمّی بروز نماید تا بالاخره ماده سمّیه در جلد نمایان شده
حمّی فانی شود زیرا که سبب حمّی از بدن خارج گشته :. و چون بدین نوع
امراض جلدیه حمائیه را ملاحظه کنیم شکّی نیست که محل بیان آنها باید در امراض
دمویه بود ولی چون جسم متغیر دم را نمیتوان بنظر مشاهده نمود ناچاریم که
امراض جلدیه حمائیه را در این مقام ذکر نمائیم زیرا که علامات و اضحه آنها
در جلد ظاهر شوند چنانچه تعریف نوایب را در امراض عصبیه و کانگلیونیه
نموده ایم اگرچه سبب آنها نیز از دم بود بجهة آنکه علامات واضحه نوایب
از جنس علامات عصبیه اند :.
و اغلب رفتار امراض جلدیه حمائیه از این قرار است که بعد از مقدمات
چند مانند کسالت و وجع اعضا و حمّی با صداع و ورم غشای مخاطی دهان
و قصبة الریه و ملتحمه چشم با تهوع و قی عارض گردد و پس از دو الی چهار روز
بعد از این قسم رفتار علامات جلدیه بروز کنند و هر آنقدر که علامات جلدیه
در جلد عمومیت بهم رسانند حمّی تخفیف یابد :. و هر گاه امراض جلدیه حمائیه را

درجای

در جائی مخصوصه باشد مگر آنکه بر سبیل اتفاق بواسطه استعداد یا تاثیرات خارجیه
مانند عدم پرهیز و سرما خوردگی و علاج نالایق در عادات آنها از قاعده طبیعیه
خارج گردند ولی چون رفتار مرض بقانون طبیعیه باشد مریض پس از چند
روز الی چند هفته صحت یابد :.
باید دانست که برخی از اطبا تمام اقسام حمای تیفوئید typhoide را
که عبارت از محرقه است محسوب دارند در امراض جلدیه حمائیه زیرا که علامات
تشریحیه او در جلد دمل که عبارت از غشای مخاطی است ظاهر گردد و
بثورات مخصوصه بدو بعد از بروز حمّی ظهور نمایند و هم رفتار آنها و اضح و
از عمل طبیعی تغییر تامی در رفتار آنها حاصل نشود :. ولی بجهة آنکه امراض جلدیه
ظاهره را خواه سبب آنها خارجی خواه داخلی بود در امراض جلدیه قرار میدهیم بجهة
قاعده و میزان تیفوئید را در امراض آلات تغذیه ذکر خواهیم نمود :.
در هر صورت امراض جلدیه حمائیه خواه داخلی خواه خارجی بود یا شدت قلیله یا
با کثیره سری یا اسپرادیک sporadique یعنی قلیل العدد یا
اپیدمیک epidemique یعنی وبائی و [illegible]

نیست که و باقی شدن آنها در بدن باعث زیادتی شدت خواهد گردید
اما علاج امراض جلدیه حادیه بر سبیل عموم اکثر بسیار مختصر و ساده است بدلیل
آنکه این تقسیم امراض را در جائی معین و مشخص باشد که منع اندرجات را از طبیب
داشت رسی بنود ؛ پس علاج موقوفست بپرهیز و استراحت در بستر
و نوشیدن اشربه معرقه جزئیه در صورتیکه رفتار مرض بقاعده بود ولی چون
رفتار او از قاعده خارج شود مانند آنکه بروز علامات جلدیه بتاخیر افتد یا بعد از
بروز بزودی معدوم گردند از دو حالت خارج نخواهد بود یا آنکه در یکی از آلات
رئیسه چون احشاء ریه یا دماغ ورمی موجود باشد که مانع است حرکات ماده مرض را
بجلد یا آنکه حالت ضعف عمومی و نقصان قوه طبیعیه مانع از بروز بحران یعنی
علامات جلدیه اند ؛ در صورت اولی بر طبیب است که بواسطه علاج لایق
حالت ورم را از این باز دارد و در صورت دوم مداوا نماید حالت ضعف
عمومی را بواسطه معرقات و محرکات ؛
اما ملاحظه دویم در امراض جلدیه بدون حمی بطریق عموم ؛ بدانکه اطبای فرانسوی
امراض جلدیه بدون حمی را نام دارتر Dartre Dartre

موسوم نموده اند که ساده نیست اسم سودای ایرانیان را و به
دارتر موسوم نمایند هر قسمی از لکه یا طاول یا بثور یا فلس را که در جلد
بطریق مزمنیت ظاهر گردد و نسیج و لون و عمل جلد را فاسد سازد و تبدیل
بفلس شده تسبب گردند که مخصوص او موجود شوند بدون حمی و
سقوط باشند بحالت خارجیه یا داخلیه مخصوصه که بدان جهت میل
شدیدی بعمومیت و سرایت بجمیع بدن دارند و علاج آنها نیز
مخصوص است ؛
و برخی از اطبا اقسام دارتر را امراض موضعیه جلد دانند بدون
تصرف سایر آلات ولی قولیست ضعیف و سخیف زیرا که در
صورت ملاحظه کردن بعضی از اقسام دارتر را که بدون سبب ابتدائی
ظاهر شوند و برخی دیگر که موروثی اند و در ملاحظه علامات انتقالیه که از
معدوم شدن علامات جلدیه در سایر آلات حاصل گردند و در ملاحظه
سهولت عکس آنها آلیسی نباشد مگر آنکه مزاج مخصوصی را خواه ذاتی
خواه عرضی قبول نمائیم ؛ بلکه غیر ممکن دانیم که بعضی از اقسام دارتر

عارض گردند از اسباب خارجیه چون حالت کثافت بدن و تاثیر شمس
و دوام تمکن در مواضع پر گرد و غبار و اتصال آلوده بودن با جسام
دهنیه ولی منظور ما آنست که ریحی شخص و سبب اثر اکثر امراض جلدیه بدون
حمی با تجال پدید گردیده ؛
و باید دانست که بغیر از خراز امراض جلدیه بدون حمی ساری نیست اند و چون کسی بر
این قول ایراد گرفته گوید که جرب ساری ترین علل جلدیه است جواب گوئیم که
فی الحقیقه داخل در امراض جلدیه نیست بدلیل آنکه سرایت او نه بواسطه جلد
است بلکه از قمل جربی است که از بدنی ببدنی دیگر رفته و سورش مرض او گردد ؛
در خصوص علامات امراض دارتر باید دانست که علامات اقسام آنها بالنسبه بیکدیگر
متفاوت شدید چنانچه از تعریف عمومی که قبل ذکر نمودیم معلوم میشود مگر آنکه در جمیع اقسام آن یک
علامت مخصوصه است که حکه بود بدین معنی که حساس دبیب نمله یا سوزشی در جلد
است که حاصل میگردد از تغییر علی مشی الیه اعصاب جلدیه ؛ و اگرچه ذکر نمودیم که
علامت مخصوصه دارتر عدم حمی است ولی شود که برخی از اوقات حمی موجود باشد
اما در صورت حمی بواسطه دارتر نیست بلکه بسبب امراض موجوده دیگر است بخصیص ا

امراض آلات تغذیه یا آلات تنفس ؛ رفتار این تقسیم امراض اکثر بسیار طولانی
و مزمن است و سبب این مزمنیت لطافت اجزاء مرکب کننده جرم جلد و
حالات عمومیه مزاج مخصوص است و این مزمنیت در اقسام موروثی آنها بیشتر بود
بلکه در اینحال اغلب علاج پذیر نباشند و اصعوبت علاج عجب نبود چنانچه عجب
نیست که طفل شبیه یکی از والدین خود بود ؛ و هم چنانکه خنازیر و سفلیس
متوطن بمزاج مخصوص دارتر بخصوص در حالت مزمنیت او سقوط بحالت
خاصه عامه بدنست ؛
علاج عمومی دارتر بر دو قسم است حفظ صحتی و مرضی اگرچه در هر علت معالجه
حفظ صحتی لازم است لکن در اینمقام اهم بود بجهت آنکه حالت مزاجی و حالت
موضعی هر دو مبدل به یکی شوند ؛ از آنجمله است اغذیه ملینه مانند لحوم لطیفه
چون گوشت بره و دجاج و تیهوج و امثال آنها و هم میوه جات مطبوخه میل نمایند
و اجتناب کنند از اغذیه ثقیله و مسکرات و بدنرا مانع از کثافت کرده بواسطه
استحمام و تغییر لباس ؛ علاج مرضی مختلف بود از قرار اختلاف اقسام او و چنانکه هر
یک در موضع خود ذکر خواهد گردید ولی عموما در خصوص ضمادیکه بعضی اوقات لازم شود

تعریف نمائیم بدانکه در بعضی امراض جلدیه بدون حمی ضماد زرک و غیره مضر است
بواسطه آنکه بسهولت ترشح کرده و حمرت و حکه را اضافه نمایند و بالعکس ضماد
از مغز سیب زمینی یا سبب مخصوص بنوع امراضند ❊ و باید مذکور است بعضی از خطاطات
عمومیه بود و در خصوص امراض جلدیه که بعد ازین بتعریف خاص هر یک از آنها میپردازیم
❊ و چنانچه قبل ذکر نمودیم امراض جلدیه را منقسم نمائیم بدو مقاله ❊

مقاله اولی

در امراض جلدیه طبیعیه ❊

و این مقاله منقسم شود بده جمله ❊

جمله اولی

در تغییر لون جلد که بواسطه فشار انگشت زایل گردد و او را بفرانسه
اگزانتم exanthemes نامند ❊

بدانکه اطبای فرنگ اگزانتم خوانند هر حمرت جلدیه قلیله یا کثیره را که متصل یا
منفصل و جدا از یکدیگر بوند و بواسطه فشار انگشت فانی شوند یا تمامی
مقدم یا مقارن یا بدون او و بجهت معدوم شدن حمرت از فشار انگشت ثانی

رنگی

تشخیص داده شود از حصبه عاشه و از لطخاتی دم بسته در تحت جلد و بواسطه حمرت
او تفرقه کرده شود از سایر امراض جلدیه لکه دار که در جمله ششم بیان آن خواهد آمد ❊
و اقسام او هفت است که هر یک از او را در فقره مخصوصه بدان
ذکر مینمائیم ❊

فقره اولی

در بیان ارتیم erthème ❊

بدانکه این مرض عبارتست از مرض جلدی غیر سری که اکثر بدون حمای
مقارنست و بروز نماید به لکه های احمر ناصع که بسبب فشار معدوم گردند
و متفاوت شدن از قرار حجم و هیئت ترکیبه و عمق ❊ و هر چند اطبای مخصوصه
امراض جلدیه که بفرانسه درماتولوگ
اند یعنی اطبای مخصوصه بمعالجه امراض جلدیه این مرض
را باقسام متکثره نموده اند ولی توان جمیع انها را به سه قسم محسوب داشت ❊
قسم اول از آن ارتیم سطحی است که برخی از اوقات قبل از بروز آن
عدم اشتها و کسالی موجود بود و خود را ظاهر نماید به لکه های احمر ناصع بالتفاوت

هیئت و هر چند بعضی در جمیع بدن عمومیت بهم رسانده ولی قطعاتی از
جلد غیر مبتلا در وسط لکه ها بحالت طبیعیه باقی مانده و جلد علیل بدین قسم برآمده باشد
لکن حکه جزئیه در او بود که در شب شدت کند و حرارت مخصوصه که در حمره است
در آنجا هست و بعد از چهار الی شش روز لکه ها معدوم و بعوض آنها فلس
شبیه بپوست گندم حادث گشته مرض فانی گردد ولی بندرت از عدم
علاج یا علاج نالایق مرض مزمن شود و مدارای فلسهای بالنسبه ماده ترشح
باشد و این قسم مزمن را نیز چند نوع است ❊
نوع اول روزئت ارتیم صیفی که بفرانسه او را ارتیم لوئی ز ا ن
و هم ارتیم لیس
خوانند که مخصوص بود شبانی را
که معتاد به عدم حرکت بدنیه و بروز نماید در اطراف اسافلیه لکه شفاف و غب
مرکب با استسقای الحمی جزئی و در علاج بر بیرون آن نیز مانند فلس سبوسی معدوم شود
یا مرکب بود با استیلای معده و امعاء یا بروز نماید در اناث بهنگام حیض
و مجدداً در حین انقطاع او معدوم گردد ❊

نوع دوم

نوع دوم اوست ارتیم فشاری که اطبای فرنگ او را ارتیم پارا
پاراتریما
خوانند که حاصل شود از فشار طولانی موضعی جلد مانند حدوث او در اشخاص
که بواسطه مرض مزمنی مدت کثیره بستری بوده اند و در این صورت منتهی
شود این مرض بتعرقات رویه که برخی از اوقات مورث قانقرایا و
هلاکت گردند
نوع سیم اوست ارتیم عضوی که اطبای فرانسوی او را انترتریگو
نامند که حادث شود در اطفال از عدم نظافت
و در اشخاص سمینه در غضون جلدیه آلات تناسل و مقعد با حکه شدیده
و صعوبت در راه رفتن ❊
قسم دوم از این ارتیم برآمده است که اطبای فرنگ او را ارتیم پاپولو
گویند و مخصوص است
اناث و شباب را و حادث شود در ظهر کفین و عنق و صورت و اطراف
عالیه و لکه های احمر که علامت خاصه بعضیت به قدر و ماخذ باجزئی

برآمده‌گی هند بعد از دو سه روز برآمدگی انخصاف و پس از زنگ ها و
لکه حمرت لکه‌ها نیز معدوم گردد ؛
قسم سیم از آن اریتم تمه بود که بفرانسه معروفست به اریتم نواد
؛
در قسم چهارم که با طریق تکه‌های متفرقه صیبر جمیع قطر و عمق جلد را مبتلا سازند
و عارض شود و بیشتر در اشخاص بلغمی مزاج و در اناث مبتلا بعسر الحیض
و محل مخصوصی ندارد چنانکه برخی از اوقات در جانب مقدم ساقین و بعضی
از از منه در نزدیک مفاصل و برخی دیگر در زیر زنخ عارض شود ؛ و رفتار این
مرض عموماً بدین نوعست که بعد از پنج الی هشت روز با بیحالی و عدم استعدا
و کسالت لکه‌های غلیظ مانند تمه‌ها در مواضع مذکوره ظاهر شوند بحجم مانند فندق
الی تخم کبوتر و بعد از یک الی دو روز حمرت آنها مبدل به بنفشجیت گردد و در
مدت هشت الی پانزده روز تمه‌ها تحلیل روند و هرگز دیده نشده که منتهی بریم
شوند بلکه بالعکس بمدت طولانی لکه‌های بنفشجی رنگ شبیه بلکه‌های دم تیتر در
تحت جلد باقی مانند ؛

امتهای

امتهای قیام بنفشجیت بتحلیل است اگرچه نوعی از اریتم که عضوی نامیده‌اند
و نوع مخصوص او که از فشار است برخی از اوقات منتهی بریم گردند ولی
فی الحقیقه الحصول ریم مدخلیتی بجوهر مرض ندارد بلکه بواسطه عدم حفظ صحت
و کثافت بدن منتقل به نجالت ردیه گردد ؛
اما التشخیص ؛ چون بر متعلمین علم طب تشخیص امراض جلدیه از سایر امراض
صعب‌تر است لهذا درین رساله بخصوص تعریف تفاوتات هریک
از امراض جلدیه با دیگری میپردازیم ؛ هرچند در اریتم تنهایی عدم وجع و حرارت
کافی هست بر مشتبه نشدن بحمره ولی اریتم برآمده گاهی مشتبه شود به بنات اللیل
ولی تشخیص سهل است بجهت اینکه در بنات اللیل لون جلد برآمده‌گی‌ها تغییر
نمی‌یابد و خود برآمده‌گیها بروزی معدوم شده و بسرعت نیز عود نمایند ؛
و اگرچه بر اطبای غیر حاذق برخی از اوقات اریتم تمه در زمان تحلیل رفتن
مشتبه گردیده است به لکه‌های سفلیسیه ولی از عدم تشخیص نیک بوده زیرا که
در لکه‌های سفلیسیه لون بنفشجی بموضع مایل برنگ مس نه احمر ناصع است و بواسطه
فشار معدوم نمیگردد ؛ اما تفرقه لمعرفه عموماً جید است که در اریتم حادث از فشار

چنانچه قبل ازین ذکر نمودیم ؛
اما العلاج سهل است چنانچه در اریتم عضوی عدم حرکت و ملاحظه صروریه و
تغسیل با دوای مسهله و تمریخ بدهن تازه و ورزدن نشاسته یا لیکوپدیوم
اکثر کافی است ؛ و چون در بدن عمومیت
و حدت داشته باشد مانند اریتم تمه علاج خاص شود از فصد و مسهلات برفق
و استعمال آنها بجا نافع‌تر و در صورتیکه میل به عفونیت نماید استعمال راحی حموضات
مقویه و استعمال آنها بجای قیاسی مفید خواهد بود ؛

فقره دوم

در حمره که بفرانسه اریزیپل خوانند ؛
بدانکه این مرض عبارتست از بروز لکه‌های احمر مایل بصفرت با جزئی برآمده‌
گی و حس وجع و حکه ؛ و برخی از اطبا حمره را مرضی دانند داخلی که خود را در
ظاهر بدن بروز دهد و بعضی دیگر از ورم عروق شعریه وریدیه وریدیه
و لیمفاتیکیه دانند ولی احتمال کلیست که هر دو سبب این مرض باشند بدلیل اینکه
در برخی از اشخاص بوجود آید از هیجان و ثوران صفراوی و تغییر فوری هوا و جراحات

و تاثیر

و تاثیر آفتاب و در برخی دیگر بدون این اسباب و آنچه هویدا شود بلکه بعضی از
اشخاص استعداد خاصی بر این مرض بود بنوعی که در هر سال مبتلا بدین مرض گردند و در
این اشخاص غالب حمره مرکب است بتغییر اعمال تغذیه بخصوص در اشخاصیکه سن
پشت الی چهل و پنج بوده باشند و علامت ظاهره این مرض یا ورم یا استسقای لحمی است
از قرار مزاج دموی یا لیمفاتیکی این اشخاص و چون از استعداد مخصوص باشد مرض
بخصوص خود را در هر دو صورت ظاهر نماید ؛
بجهت تعریف عمومی علامات حمره بصورترا در اینجا ذکر نمائیم پس بدانکه اکثر اوقات
بیحالی و کسالت و حمای خفیفه و تلخی دهان وقتی موجود اند با تمدد و وجع غدد
لیمفاتیکیه که مکان انها با عضو مبتلا بحمره گردد تا آنکه سرخ مایل بصفرت یا
بنفشی اکثر در پهنی بروز کند با تمدد و حرارت موضعیه ؛ این تنگ شود که فرد بود
ولی عموماً در اطراف او لکه‌های دیگر نیز ظاهر شوند و چون شدت نماید تمدد
صورت بحدی رسد که صورت شناخته نشود با وجعیکه بواسطه فشار اضافه گردد
و برخی از اوقات حالت استسقای لحمی موجود بود بنوعیکه بعد از فشار با
بانگشت تا چند ثانیه تغیر باقی ماند و درین بین تب و صداع و تهوع و بی آرامی

و بکلّه هذیان موجود اند ❊ و چون حمره بجلد راس سرایت نماید هذیان از جمله علامات لازمهٔ اوست ولی علامتی است مجهوله البسبب بدون خوف بر عکس هذیانیکه عارض شود پس از معدوم شدن فوری حمره که علامت انتقال ورم به دماغ و بسیار مخوف است ❊

و دوام این مرض متفاوت است ❊ در صورتیکه لکه فرد باشد اکثر از سه مرض در پنج الی شش روز بتحلیل رود ولی شود که بعد از معدوم شدن لکه از موضعی لکه دیگر بروز نماید و معلوم است که در صورت دوام مرض موقوف است بدوام بروز دائمی لکه های جدیده و این قسم حمره را اطبای فرنگ امبولان

یعنی پرنده خوانند ❊ و در حین معدوم شدن هر یک از لکه ها ابتدا الوان آنها زایل شده پس از آن فلس های صغیره سبوسی در آنجا ظاهر گردد ❊

اینمذکورات تعریف علامات عامّه حمره است ولی شود که این علامات تماماً تغیری رخ نماید چنانچه در صورت اشتداد حمره شود که رطوبتی در تحت لکه ها اجتماع پذیرفته طاولی بظهور رسد که بعد از انفجار و اخراج رطوبت آن

[illegible]

فلسهای

فلسهای صغیری مداوم حاصل و بزودی خشک شده ساقط گردند و این قسم را اطبای فرانسوی ارزیپل فلکتنوئید

خوانند و بعضی از اوقات شود که علاوه بر مبتلا ساختن جلد بافته زنبوری ما تحت او را نیز مبتلا سازد و در صورت مرکب بود بفلغمونیا و بفرانسه این حالت را ارزیپل فلگما نو

باشند یعنی حمره فلغمونیه زیرا که جلد

صلب و متمدد شود و اما این قسم کلّی است و حمره بواسطه شدت از فشار بکلّی معدوم نگردد و علامات عامه زیاده بروز نماید در هر صورت تحلیل بردن مرض ممکن نباشد بلکه منتهی بریم یا غانقرایا شود ❊ و نیز ممکن است که بعد از عمل یدجراحی حمره در اطراف جراحت حادث گردد و این قسم حمره را بزبان فرانسه ارزیپل ترماتیک

گویند یعنی ارزیپل نتیجهٔ جراحت و بالاتفاق این قسم از حمره بسیار ردی است و در صورتیکه مرضای صاحبای زخم در موضعی بسیار مجتمع گردند باعث غانقرایای مریضخانه گردد ❊ و همچنین در اشخاص ضعیف البنیه بحدّ افراط رخ

اوقات دیده شده که از ابتدای عروض حمره علامات غانقرایا ظهور کنند که اینحالت در فرنگ موسوم بوده به ارزیپل گانگرنو

و حمره غانقرایائیه نزد اطفال تازه

تولد مرضی است بسیار ردی که اغلب بهلاکت رساند ❊

اما العلاج در صورتیکه حمره خفیف با حمای جزئیه و در شخص سالم بود استعمال اشربهٔ ملطّفه با حموضات معدنیه و امساک از غذا و شرب یک الی دو مسهل رقیق اکثر کافی باشد و چون حمی شدید و نبض صلب و عریض و مریض جوان بود یک الی دو فصد لازم گردد ولی اجتناب باید نمود از ارسال علق در موضع حمره و چون بعقصد رجوع نشود وضع علق در مقعد مفید بود در حالتیکه حمره در صورت بود ❊ و چون علامات دماغیه موجود نباشند استعمال مقی جایز است ولی در هر صورت استعمال دائمی دوای جوش بطریق مسهل بیان منفعت را خواهد بخشید و علی ای تقدیر باید بیشتر علی الطریق قرارداد که دوران دم بسهولت حاصل شود ❊

اما در خصوص ادویهٔ موضعیه که برخی از اطبا کافی و مخصوص دانسته اند باید گفت

درخصوص

درخصوص تجربات کلیه در این ازمنه متاخره نموده اند و معلوم گردیده که ادویهٔ موضعیه هیچوجه تاثیری بر این مرض ندارند پس بنابراین بجز اخراجات بیهوده ثمری دیگر نبخشند ❊

و معلوم است که در صورت مرکب بودن حمره بفلغمونیا یا غانقرایا علاج هم مخصوص آن موقوف بعلامات آنهاست چنانچه در موضع خود مذکور است ❊

فقرهٔ سیّم

در بیان سرخچه که بفرانسه روژئول و بلاتین

مربیلی خوانند ❊

بدانکه سرخچه عبارتست از مرض جلدی با حمی و ترشح دمعه و سعال و زکام مقدم بروز نماید با لکه های صغیر احمرالّلون غیر مدوّر و جزئی برآمده که اغلب تا هشت روز معدوم شده مبدل به بشره جدیده گردند

و این مرض جلدی با حمی سرایت نماید بواسطه مادهٔ مخصوصه که اکثر پیش از یکنوبت شخص واحد را مبتلا نسازد اگرچه بندرت دیده شده که در یکنفر دو یا سه دفعه عارض

گردیده ٭ و بخصوص شیوع دارد در اطفال و نادر است بعد از سن بیست
و سری است از ابتدای بروز او الی پانزده و بیستم و عقب این مرض در بدن
وبائی شود ٭ اما العلامات ٭ در سه چهار روز اول مریض مبتلا بود به
بیحالی و زکام و سعال و هیجان دم در ملتحمه و قشعریره و تهوع و قی و حمی و اهم رجی
از مرضی با تشنج و هذیان باشند ٭ و این علامات بتدریج اضافه شوند تا روز
سیم یا چهارم که علامات جلدیه [ظاهر] شوند اول در صورت و بعد از آن در جبهه بعد از
آن در عنق پس از آن در صدر و در بطن و در جمیع بدن ٭ و لکه ها در ابتدا شبیه
بموضع گزیدن کیک که بتدریج عظیم و بیکدیگر متصل گردند و لکه های احمر
بدون هیئت مخصوصه با جزئی برآمدگی حادث شوند ولی مواضعی از جلد که
مبتلا نیست بلون طبیعی خود باقی ماند ٭ و چون بعد از بیست و چهار الی چهل
ساعت مرض بکلی ظاهر گردید حمی و بعضی از علامات مقدمه نیز نقصان یابد ولی
سعال و حمرت عین و حالت نزلیه باقی ماند و چهار روز بعد از تمام بروز
لکه ها لون آنها مایل به بیاض یا صفرتی کمد اللون گشته حتی بالمره معدوم شود و از
روز نهم الی چهاردهم بشره که مبتلا بوده بطریق قشر زایل گردد و جمیع علامات

فانی شود

(فانی شود)
مگر سعال که بمدت پانزده روز الی یکماه باقی است ٭
آنچه مذکور است تعریفی است از سرخجه چیده که با مرضی دیگر مرکب نباشد لکن
برخی از اوقات مرکب شده روایت بهم رسانند ٭ از آنجمله ورم حلقوم که
مصاحب با او است تواند بقسمی شدت نماید که بشعب یا حنجره قصبه الریه رسیده
جرم ریه را نیز مبتلا سازد و نیز شود که سرخجه مرکب گردد با ورم امعاء یا دماغ یا
بحدوث اغشیه کاذبه در حلقوم بنوعی که تقدمه المعرفه بسیار مختلف شود
از قرار عوارض ٭

و بعضی از اوقات شود که علامات جلدیه تا پنج الی هشت روز ظاهر نگردند
یا بهیچوجه بروز ننمایند یا بدون علامات نزلیه حادث آیند و هم شود که لون
لکه ها بعوض حمرت کمد اللون باشد در صورتیکه این مرض اشخاص بسیار ضعیف البنیه
را مبتلا سازد ٭ و نیز از جمله رفتار غیر طبیعی است اینکه بعد از چند ساعت از
ظهور علامات جلدیه فی الفور این علامات معدوم گردند و سبب انعدام علامات
جلدیه اغلب تاثیر برودت هوا یا عروض ورم داخلی است ٭
اما العلاج در صورتیکه مرض بقاعده رفتار نماید اکثر بسیار ساده و جزئی بوده

و باید مریض در بستر توقف کند و هوای منزل او معتدل باشد و بیجا که تاثیر برودت
تواند که سبب انتقال گردد افراط گرم نگاه داشتن مسکن او مورث شدت
حمی است و نیز آلودگی و قلت روشنی مسکن شرط کلی بود و جوع باید نمود با شربه
ملطفه و مسکن از غذا بقدر امکان و استنشاق بخار مایعات فاتره و تغسیل صورت
و صدر و اطراف بمطبوخ فاتر گل بابونه یا آب نیم گرم با سرکه که ممد خواهد بود
در تخفیف دادن حرارت و یبوست جلد و بهمین منظور اشربه جزئی معرقه مانند
چای گل بابونه یا چای قطمی با اضافه مقدار قلیلی سرخشت در انتظام یبوست مزاج
مفید میباشد و هر چند برخی از اطبا معتقد بمنافع ادویه مسهله قویه اند ولی اکثر
اطبا اجتناب از اسهال را مفیدتر دانند ٭

اگرچه این مرض اغلب خوفناک نباشد و باین تدابیر جزئیه اکثر صحت پذیرد ولی بر طبیب
است که ملتفت باشد عوارض ردیه را زیرا که هیچ مرضی مانند سرخجه بروز این تغییر
روایت نکند پس بنابراین باید طبیب به هر نوبت از عیادت مریض حالات سینه
و صدر و بطن او را ملاحظه نماید بجهت اینکه اکثر علامات ردیه در یکی از این سه موضع خود را
بروز دهند ٭ از آنجمله چون در حین مرض مریض شاکی باشد از صداع عمومی که در صدغین

مانع بود

ناخوش بود با هذیان و چشمان بقسمی با کاوت حس باشد که جزئی روشنی او را
اذیت نماید و نبض سریع و صلب گردد خوف کلی خواهد بود بر انتقال مرض
بدماغ ٭ و همچنین خطر حالات ریه و تکرار گوش دادن بصدر لازم
است و چون علامات هیجانیه در صدر موجود بود فصد نمایند که ضرر نخواهد
نمود بلکه طبیب معروف انگلیس سیدنهام
نام تکلیف مینمود که در هر صورت فصد کنند ولی این تکلیف زیاده
از حد تجاوز است و اکثر علامات هیجان دم در ریه از هشت الی ده روز
اول موجود نیست و صعوبت تنفس در آن اوقات از عوارض مرض است
که بتدریج فانی گردد و در صورتیکه مرض وبائی با وجود علامات محرقه یا اینکه
در شخص با نقراره حالت آدینی
موجود باشد فصد مضر خواهد گردید و در صورتیکه بعضی از علامات و لهه و هیجان دم
بدماغ و برخی علامات و لهه برانی حاصل بود بنوعیکه رفتار معالجه خود را
نفهمند بهترین تدابیر است که چند عدد زالو در پشت پا وضع نمایند
چون علامات جلدیه ناقص بود احتیاط تام لازم است بجهت اینکه عدم ظهور علامات

(margin: باشد)

جدیه اکثر دلیل بر شدت حمی یا بر ورم آلات داخلیه است ؛
فقط طبیب به صورت نقصان یا معدوم شدن فوری علامات جدیه متفاوت است چنانکه
کافی بود جوش دریا و فاتر و استعمال اشربه معرقه و محرکه در صورتیکه سبب تأثیر برودت
هوا باشد ولی چون علامات جدیه بعد از استعمال مسهل قوی یا بعد از اسهالی که
بخودی خود عارض شده معدوم گردند ملاحظه نیکو مرحالات معارالازم شود
و در هنگامیکه بواسطه لمس بطن وجع عارض گردد و وضع علق در مقعد و جوش
دریا و فاتر معین شد و هرآنوقتیکه لون براز از قاعده طبیعیه خارج باشد
با نتانت رایحه منافع کلیه از استعمال کلمل یا زیبق با کربنات دوشه
یا ریوند حاصل خواهد شد ؛

در هر حال باید تحمل حالت نقاهت کردیده هر تأثیر برودت یا حرارت شدیده
فوریه هوا را البته دور کنند و بجهة شعالیکه باقی ماند بهترین ادویه مخصوصه
چای گل رز دکدو میباشد که یکمثقال او را در صد مثقال آب دم نمایند
و بمدت چند روز هر روز همقدار را بنوشد و مریض از اغذیه دسمه تا مدتی
طولانی اجتناب نماید ؛

فقره چهارم

در رزئیل   یعنی سرخجه کاذب که
جرمنی رزئیلا   خوانند ؛

بدانکه این مرض از جمله امراض جلدیه غیر سری است و حادث شود با لکه های احمر ضیع
بدون هیئت و ترکیب خاص که در یک الی دو روز حادث و معدوم گردند بجای
تقدم و توافق ؛ ولی چون این مرض هرگز در است بخطر نباشد و جای او بواسطه پرهیز
و بستری بودن بخودی خود صحت میپذیرد تفصیلی در اینجا لازم ندارد ؛

فقره پنجم ؛

در مخملک که هم شری و نفرنسه سکارلاتینا   نامند ؛

بدانکه این مرض مرضی است جدی با حمی و سری که علامات تشخیصه او نقطه ها یا لکه های
احمر کدالون باشد که در زمان معدوم شدن مبدل بقشرهای سبوسی شکل گردند
و با او بود اماس صورت و وجع حلقوم ؛ اغلب بیش از یکدفعه شخص را مبتلا
نسازد و هر چند شیوع او در اطفال است مابین ده سالگی ولی نتوان گفت که
جوانان را مبتلا نسازد ؛

اما علامات مقدمه آن قشعریره و حمی و تهوع و قی و وجع حلقوم و بعضی علامات عصبیه
است خواه فرداً فرداً خواه مرکب بیکدیگر و این علامات تزاید نمایند تا روز دوم که روز
ابتدای بروز علامات جلدیه است و این علامات جلدیه یعنی لکه های سرخ تیره اولاً ظاهر
شوند در صورت که اماس کند و بعد از آن هویدا گردند در عنق و در صدر و در اطراف
و اکثر بحالت عامه در بیست و چهار ساعت موجود شود و چون بالتمام رسید جلد متمدد شود
با رکاوت حس و حرارت شدیده و حکه ؛ و بر عکس سرخجه که پس از بروز علامات جلدیه
در او حمی و علامات عامه نقصان یابند در این مرض بعد از بروز لکه ها در جلد حمی و تهوع
سابق موجود بود و وجع حلقوم تزاید نماید و غدد تحت فک اسفل مبتلا با ماس گردند
و غشای مخاطی دهان و حلق را احمرتی شدید عارض شود و لکه های جلدیه تا سه الی چهار
روز بحالی که بوده باشند ولی برخی از اوقات علاوه بر آنها در عنق و صدر و بطن اطفال
طاولهای بسیار صغیر مشهور به عرق گز بروز کنند و این حالت مخصوصه را اطبای
فرانسوی سکارلاتین میلییر
یعنی مخملک با عرق گز خوانند ؛ و در هر صورت که علت ساده باشد در روز پنجم الی
ششم لون احمر لکه ها و حمی و وجع حلقوم زائل گردیده در روز هشتم بشره بتدریج ساقط

شود بقطعه های عریض و تا روز بیست و پنجم علت بکلی علاج پذیرد ؛
همه مذکورات بیانی بود از علامات مخملک ساده ولی چون این مرض وبائی گردد برخی
از اوقات ورم حلقوم مرکب خواهد بود با غشیه کاذبه و در این حالت علت بسیار مخوف است
و علامات جلدیه بطی تر از قاعده بروز نمایند با سیلان دمعه و تهوع و قی و حمای بی نهایت
؛ بعضی از اوقات دیگر مخملک همراه بود علامات عصبیه مانند اغما و هذیان
و لکه ها بعوض حمرت کمد اللون باشند و بول دموی و ابخره متعفنه از دهان با نتانت
رایحه بود و نبض بسیار سریع و صغیر و این علامات دلیل بر هلاکت است ؛
علاوه بر مذکورات مخملک خواه چنانچه خواه ردی بود تواند مرکب گردد با ورام
داخلیه که در این صورت تقدمة المعرفه آن ردی بود و در زمان نقاهت او اکثر حالت
استسقاء کلی ظاهر شود که قلّ در این صورت تا سه هفته این حالت بطول انجامد و سبب
این استسقاء اغلب تأثیر برودت یا تغییر حمامی است در کلیه ؛ و چون این استسقاء
عمومیت داشته باشد خوفناک بود بواسطه سرایت او بغشای مجلل ریه و غشیه داخلیه
پس بنابر این تقدمة المعرفه مخملک اکثر اوقات ردی تر از تقدمة المعرفه سرخجه است ؛ و چون
برخی از اوقات این دو علت با یکدیگر مشتبه میگردند لهذا بعضی از علامات تشخیصیه

هر دو را ایپان نامیم ؛

در حکک	در سرخجه
اول علامات مقدمه مخصوصه وجع حلقوم است ؛	اول ؛ علامات مقدمه مخصوصه سعال و سیلان دمعه است ؛
دوم علامات جلدیه در روز دوم ظاهر گردند ولکه ها احمر کمداللون اند ؛	دوم ؛ علامات جلدیه در روز چهارم الی ششم ظاهر شوند ولکه ها احمر ناصع اند ؛
سیم ؛ مبدل گردیدن لکه ها بفلس بسیار واضح و طولانی است ؛	سیم مبدل شدن لکه ها بفلس سبوسی چندان واضح وطولانی نیست ؛

اما العلاج درصورتیکه مرض ساده ورفتار او بقاعده باشد پرهیز وبستری بودن و اشامیدن اشربه حامضه واستعمال آبزن نیم گرم غالباً کافی است ولی چون وجع حلقوم شدت کند وضع علق درعنق وغرغره بکثرت لازم گردد نسخه غرغره بگیرند ما الشعیر صد وبیست مثقال الکهل بیست و دو درجه پانزده مثقال

مثقال شربت توت بیست مثقال اسید تانیک دو ونیم مثقال ؛ چون مریض بی بنیه بود بعوض فصد وضع ضماده خردلیه در بین ودر عنق مفید خواهد بود با نوشانیدن مسهل رفیق درصورتیکه آلات تغذیه متورم باشند ؛ وچون اغشیه کاذبه درحلقوم ظاهر گردند بواسطه اسید کلوریدریک یا نیترات دارژان آنهارا محترق نمایند وچون غلامات خناقیه بظهور رسد از خارج حلقوم بتغسیل ازمطبوخ پوست گنه گنه با شراب وار نده ش بغرغره از محلول کلورات دوسود رجوع نمایند ؛ ولی باید طبیب نا امید از معالجه بود درصورت بروز حالت عصبیه بدلیل آنکه دراینحالت غالب ازهیچ تدبیری حاصل نگی بظهور نپیوسته و اطبا دراینهنگام بدون فایده بمقویات وبمدرات وکافور ومشک وامثال آنها رجوع نموده اند در زمان نقاهت بمریض احتیاط تام از تاثیر برودت هوا لازم است وچون حالت استسقائی لحمی باقی مانده باشد احتیاط نمایند از مدرات ورجوع شود بوضع محجمه

درموضع کلیه واکثر رفتار شود از قراریکه در تفریق البومینوری در شفائیه ذکر شده ؛

چون ما قرابادین شفائیه در تعریف بلاد ند تاثیر ویرا درمحافظت نمودن از حکک در هنگام وبائی بودن او ذکر کرده ایم در این مقام تکراری از او لازم نیست ؛

فقره هشتم ؛

در نباتات الیس که بفرانسه ایرتیکر باشند ؛

علامات این مرض جلدی غیر مسری که اکثر بدون حمی است لکه های برآمده درجلد نه خوابسرخ تر وخواه سفیدتر از لون طبیعی جلد باشند که بزودی ظاهر وبسرعت معدوم گردند حکه شدیده وبرآمدگی های که با تحلیل ونه با بثره آنها تجدید شده بشره قدیمه منقشر زایل گردد ؛

این مرض بطریق حاد یا مزمنیت بروز کنند ولی در هر صورت علامات او متحد بود مگر آنکه درقسم حاد او حمی تواند موجود باشد ؛ اما نباتات الیس حاد پس عجیب است که در این مرض برآمده گیها بروز نموده بسرعت معدوم گردند ؛ وبرخی از او فاسد طول

مدت این مرض بسیار بود چنانکه آلبیر نام معلم معروف فرانسوی بیان مینماید از شخصی حکاک که سن بیست وپنج سال بود که چند شب متوالیاً زحمت بسیاری در نقشه کشیده غفلة بمرض مبتلا گردید وبه حالت تا مدت هفده سال باقی ماند بدین نوع که بمجرد خارش با فشار موضعی از بدن بروی مکانی صب لکه های احمر و برآمده حادث میگردیدند وعلاوه براین بامداد چون از بستر برخیزد مبتلا بقشعریره میشد ؛

واکثر اوقات در بادی نظر لکه ها فقط دیده شوند ولی بعد از تعمق نظر برآمدگی آنها نیز معلوم گردد و هر چند دریکدقیقه بغلات ظهور کرده چند دقیقه دیگر معدوم شود باز عود نماید وبرخی از اوقات بعوض آنکه مدور باشند طویل گردند مانند اثر تازیانه وبعضی اوقات دیگر تمام جلد بدن حمرت بهم رسانده بنوعی که مشتبه شود بحکاک ولی تشخیص داده شود باینکه در حکاک حکه نبوده ودر نباتات الیس حکه شدید است وبعضی از اطبای فرنگ دیده اند نباتات الیس را که بمصاحبت نوبه یومیه بروز وبا درجه تیم نوبه معدوم میگردید اما نباتات الیس مزمن ؛ بجهت توضیح این مطلب تعریف آلبیر را ایپان نامیم که میگوید در پاریس در یکخانه چهار نفر از نسوان

مبتلا بمرض بوده و بواسطه حکاک بدن علی الدوام بدون اختیار از تاثیر خراش آنها برآمده گیها ظاهر شده بعضی بلون حمرت و بعضی بلون بیاض و برودی معدوم میگردیده و هر روز باین حالت دیگری از نو ضع بروز مینمود ؛ و هر چهار نفر نیز به یرقان لاابیض مبتلا بوده و با شتهای مفرط گل و زغال و پیه میخوردند ؛ و نیز بیان کنند از شخصی سن بیست و چهار سال که از زمان طفولیت به بثعت مبتلا بوده در آنوقت بجهة معالجه باو رجوع نموده و حالتی عجیب تر این شخص بود که مرض فی الفور از جلد ظاهر بجلد داخل انتقال مینمود باین طریق که چون این شخص مذکور از هوای خشک بهوای گرم وارد میگردید غشا مخاطی دهان آماس نموده ضیق التنفس بهم رسانده باین حالت تخفیف نمییافت تا بهوای خشک عود میکرد و در این حالت برآمده گیهای صلب با حمرت مجددا در جلد ظاهر بروز مینمود ؛

در هر صورت خواه حاد خواه مزمن بود اغلب علامات جلدیه بثعت لکه های برآمده احمر یا ابیض و صلب یا عدم رطوبت اند و در مکانیکه لکه ها متفرق باشند هر یک از آنها اکثر از یک ناخن بزرگتر نیست ولی چون با یکدیگر متصل گردند شود که حجم آنها بقدر کف دستی رسد ؛ و چون حکه بافراط شدید باشد پس از انعدام

لکه‌هایی

لکه های برآمده بشره فانی و تجدید گردد ولی چون حکه خفیف تر بود اکثر لکه های برآمده بعلامات مخصوصه تحلیل روند ؛ و نیز از جمله علامات مخصوصه بثعت است فانی شدن لکه ها در بستر و نمو آنها در حین خروج او از بستر و تاثیر کردن برودت بر بدن آن ؛

اما العلاج ؛ بجهة رفع حکه اغبار بدن در محلول کربنات د و شو

مفیدترین تدبیرات است

وار داخل رجوع شود ابتدا با دویه منقیه و مسهلات از تمر هندی و سنا مکی و غیرها یا از روغن بید انجیر یا از املاح مسهله و مطبوخ نباتات معرقه مانند گل قطمی ؛ و چون علت مزمنیت بهم رسانده استعمال محلول ارسنیک که در فرابادین شفائیه بیان شده جایز بود ؛

مریض را اجتناب لازم است از گوشت بز و گاو و ماهی و رشومات و سکریات و چای و قهوه و باید مشغول باشد بحرکت جزئیه خفیفه دائمه ؛

فقره هشتم

در پلاگر

؛

2 جلدی که مرض مخصوص بعضی بلاد فرنگ است و این مرض عبارت است از اریتم آنچنانکه موجود میگردد در موضعی از بدن که

آفتاب در آنها تاثیر نماید که در وسط تابستان معدوم شده و در فصل خریف عود کند و چون مزمن گردید مرکب شود با اسهال شدید و هذیان و جنون و سکر بوت و حمای لازمه ؛ چون علاج بثعت در خود فرنگستان تا حال حکما بحقیقه معین نکردیده علاوه بر این مرحمت خداوند در این بلاد موجود نیست لهذا التعریف طولانی او باعث تطویل کلام است ؛

جمله دوم

در طاول صغار جلد که بفرانسه وزیکول   نامند ؛

بدانکه این مرض عبارتست از برآمدگی صغار جلدی مملو از رطوبت که برخی از اوقات این طاول با نوکی دقیق و حاد چون حربه و گاه مدور و غیر برآمده مانند اگزم است و رطوبت او برخی از اوقات بدون رنگ و بعضی اوقات دیگر اصفر اللون و برخی از نسبه دیگر ابیض اللون بود ؛ رفتار آنها نیز متفاوتست ولی اغلب انشقاق بذیرفته بخشکند یا آنکه رطوبت او خارج شده بشره آن خشک و مبدل بفلس گشته بشره جدیده بعمل آید و یا آنکه مبدل

انشقاق

انشقاق رطوبت وی بتحلیل رود و برخی از این قسم امراض جلدیه را در اطراف طاول حلقه احمر اللون موجود و در برخی دیگر غیر موجود است ؛ و تشخیص این قسم امراض در ابتدا اسهل باشد بواسطه موجود بودن رطوبت مترزیه و از صغر حجم آنها اشتباط شود که معاریست   را که طاول کبیر بود ؛
نول

علاوه بر مذکور فلسهای این قسم طاول دقیق و لطیف اند که بجهت بد اشتهای مرض نیز از پستول   تشخیص داده میشوند

بجهة اینکه فلس مرض مذکور غلیظ است ؛

این جمله منقسم شود بچهار فقره ؛

فقره اولی

در حمای عرق گزی که بفرانسه سینی از

و هم عفیو زیسی از   و هم سو وطیشی از

نامند ؛

بدانکه عرق گز نامند طاول صغیر حادث در جلد را که در بعضی از امراض علامات

است همچون در محرقه و در ورم صفاق زنان تازه زائیده ÷
چون نجالت ذاتی بود همراه باشد با حمی و عرق بی نهایت و اطبای فرنگ
این مرض را فیبر ... از
و هم سوودطیسی از
نامند ÷
و این مرض همچون سایر امراض جلدیه با حمی به سه درجه منقسم است ÷ درجه
اولی مقدمات ÷ درجه دوم بروز علامات جلدیه ÷ درجه سیم
حدوث قشر ÷

اما درجه اولی تهوع و کسالت و عدم اشتها است تا آنکه عرق بی نهایت ترشح
شده کسالت ازدیاد پذیرد با همراهی صداع و حس فشار در موضع معده و طپش قلب
و هم غشی چون در اشخاص ضعیف البنیه بود و حمای قلیل که شدت و خفت پذیرد
با نبض سریع و عریض و قلت و حرارت بول و بیاض لسان ÷ و در روز دوم
الی سیم درجه ثانیه بروز نماید با حکه جمیع بدن که دلیل است بر بروز علامات
جلدیه که به دو نوع است یا آنکه لکه های صغاری شبیه به ترنجه ظاهر گردند که
در وسط آنها برآمده گی جزئی است مملو از رطوبت که این قسم را

میلی ار ... ورش نامند یعنی عرق
گزنه سرخ و یا برآمده گی بدون لکه های سرخ بوجود آیند که او را ... از
بلانش نامند یعنی عرق گزنه
سفید ÷ هر یک از دو قسم مذکور عمومیت بهم رسانند در جمیع بدن مگر در صورت
که از این مرض معاف مانده و این عمومیت بتدریج بود یعنی یک موضع را مبتلا سازد و تا
عرق و کسالت شدت نمایند در موضع دیگر مجدداً بروز نماید و بعد آن موضع در حالت
در حین لمس ناهموار و شبیه به پوست صفری گردد و چون بروز علامات جلدیه با تمام رسید
عرق نقصان یابد ولی حمی و حس فشار در موضع معده باقی ماند و چون در سطح طاول
صغار جلدی عفونی پدید آید جمیع علامات رذیه موقوف شوند و بعوض آنها
در روز هفتم و هشتم تا به الی چهار دهشته قشرها ظاهر شوند ÷ در این صورت حمای عرق
گزنی جید است ولی شود که بواسطه علامات عصبیه بسیار ردی گردد و در این
هنگام میتواند مریض در ابتدای مرض بهلاکت رسید و از این جهت برخی از
اوقات تعدیه المعرفه بسیار ردی شود دیگر چون علت وبائی بود ÷
اما العلاج ÷ در صورتیکه مرض جید بود ملاحظه [illegible] ضروریه و پرهیز کافی است

ولی چون علامات ردیه حاصل آید بر طبیب لازم است که بزودی بعلاج آنها
پردازد از آنجمله چون کسالت بسیار بود مفید است استعمال جذابات در
اطراف سافله و سهل رقیق و چون صداع شدید باشد وضع علق در جانب [illegible]
نیکو بود ÷ و در صورتیکه علامات عصبیه ازدیاد پذیرد رجوع شود بادویه ضد تشنج و مرهم
در ایح پرینه و چون برخی از اوقات علامات مذکوره نمایان است [illegible] نمایند استعمال
جوهر گنه گنه مفید خواهد بود ÷

خاتمه ÷

در اختلاف کمیت و کیفیت ترشح عرق

چون در بعضی از امراض تعدیه المعرفه حاصله از ترشح غیر طبیعی عرق خواه از حیثیت کم خواه
از جهت کیفیت بی نهایت معتنابه است و علاوه بر این ازدیاد ترشح عرق
خواه موضعی خواه عمومی برخی از اوقات ذاتی و در این صورت فی الحقیقه مرض است
نه عرض لهذا در این خاتمه بذکر او پردازیم از آنجهت که ترشح عرق از جمله اعمال جلدیه
است ÷ پس به آنکه ترشح عرق بحسب کمیت زیادت و نقصان پذیرد
اما نقصان ترشح او در امراض ورمیه و حمیات دلیل است بر شدت ورم و حالت

عصبانی و بخصوص ردی است چون عرق جزئی در موضع صغیری از بدن بروز کرده
و از آن معدوم شود که این حالت دال است بر ضعف مفرط که مانع است بحران
طبیعی را ÷
اما کثرت ترشح او در ما بین امراض حاده یا مزمنه عقب اوقات ردی است جز
آنکه مریض در حالت صحت نیز به این حالت مبتلا بود ÷
ازدیاد ترشح عرق در ابتدای امراض حاده دلیل است بر اینکه علت موجوده بی نهایت
بحران است خواهد شد ÷ در حمیات دائمه بروز عرق مفرط در اواخر مرض دلیل
جودت است در صورتیکه فیما بین عرق علامات ردیه مانند شهر مفرط تخفیف نماید
ولی بی نهایت ردی خواهد بود در صورتیکه پیش از ظهور عرق مریض در اضطراب
شدید باشد ÷
تغییرات مختلفه عرق بحسب کیفیت ÷ اول آنکه مقدار یکی از اجزا طبیعیه
عرق ازدیاد پذیرد چون اسید لاک طیک

در فقدان ... نقرس و خنازیری
مزاجان و امانیاک ... در حمیات عرقیه

وتنگ طعام در مستسقیان ؛ دوم آنکه اجزاء حیوانیه غیر طبیعیه در آورد نماید چون البومین   در اهنات

در عرق مسلولین و آسید اوریک

در عرق مبتلائین بنقرس و فلیچرین

که برخی از اوقات در صاحبان یرقان الاصفر بمقداری موجود است که لباس مریض را زرد کند ؛ سیم آنکه اجزاء مختلفه غیر حیوانیه در عرق یافت شود چون سولفات دوکینین

و کبریت و یدو   و یدور دو پطاسیوم

و انقوزه و زعفران و ریوند و غیره ؛

تغیرات او نسبت باختلاف درجه حرارت طبیعیه خود عرق گرم اغلب دال بر جودت است بر عکس عرق بارد بخصوص چون در بعضی از مواضع سرد و در موضع دیگر گرم بود که ردی است و عرق بارد پس از ادرار شدیده دلیل است بر عاقبت ابای بد ؛

اما تغیرات عرق نسبت بقوام آن چون عرق بطریق بخار بر در کند بسیار نیکو است

است بخصوص در امراض حمویه ؛ ترشح عرق رقیق مخصوص است باستلا معده و امعاء او در این صورت دال بر راحت نیست زیرا که این حالت بسهولت رفع شود ولی ترشح عرق رقیق در اواخر امراض حاده دال است بر راحت و نقصان قوه طبیعه بتجربه بحران ؛ عرق با اندکی لزوجت بخصوص در اواخر امراض حاده نیکو است ولی شدت لزوجت او ردی است و فقط مشاهده شود در حال نزع در اشخاص مبتلا بحرقه و سل و اسهال آن ؛

تغیر عرق نسبت باختلاف لون او ؛ بدین جهت عرق را اقسام مختلفه است چنانکه عرق اصفر دلیل بر امراض صفراویه و آلات او است و اقسام دیگر نهایت ردی است عرق احمر دموی با لون ظاهر شود در حصبه عامه و در تغیرات نفاسیه شدیده که نهایت ردی است ؛

تغیرات عرق نسبت برایحه او ؛ باید دانست که عرق طبیعی حاسن است ولی نه بشدتی که از استشمام رایحه او تشخیص داده شود مگر در نوزادیکه تازه وضع حمل نموده اند و در امراض نزلیه و در روماطیسم و حمای عرق گرمی ؛ رایحه شبیه برایحه اموات جدیده دلیل است بر قرب

موت و در اشخاص مبتلا بنقرس قبل از طغیان او رایحه عرق شبیه است برایحه امانیاک   و چون رایحه عرق شبیه بود برایحه بز

در وقت طلب دلیل است بر مبتلا بودن او به ناطریازیس

و فرانزیوس

دیانیفوماتی   و بوی تخم گنده شدید دلیل است

بر نوشیدن ادویه مستعده بر احداث و تولید اسید رژن سولفوره

؛

اختلاف ترشح عرق نسبت بموضع یا عمومی است یا موضعی ؛ عمومی او در صورتیکه همراه بود تخفیف علامات ردیه را نیکوتر از موضعی است ولی در امراض مزمنه عرق شایع علامتی است ردی ؛

موضعی او برخی از اوقات ممد است تشخیص مرض موضعی را مثلا در امراض ریه حد مجاری موضع علت بیش از سایر مواضع عرق کند ؛ از قرار مواضع مخصوصه بروز عرق در سر بیش از عرق عمومی بد است بخصوص در زمان نزدیک بودن سکته دمویه و در امتلای معده و ریه ها تقویه

و عرق صدر دلیل باشد در ریه و استسقاء و توبرکولی

او را و عرق ابط بروز نماید در زمان

انعدام یا نقصان سایر ترشحات بدنیه و عرق مقعد در مبتلائین به بواسیر معده و نقرس و در حبس تطمث عارض شود و عرق شدید اطراف اغلب منوط است به نقرس و خنازیر و بواسیر و امراض کبد ؛

ترشح عرق نسبت بمرض بحرانی یا علامتی است ؛ بحرانی گوئیم عرق را چون همراه بود و سایر علامات بحرانیه از قبیل لینت جلد و حرارت معتدله او و شیوع و عمومیت عرق ترشح و بوجهت نبض و رسوب بول با موجود بودن اجزاء معلقه در وسط او با تخفیف جمیع عوارض ردیه ؛

علامتی گوئیم در صورتیکه عرق در ابتدای امراض حاده یا در اواخر امراض مزمنه بروز کند با لزوجت و برودت با وجود اینکه خود جلد را الخونت باشد و اقسام از عرق اغلب موضعی است و تخفیف در عوارض ردیه حاصل نکند بلکه بالعکس ضعف عمومی را بیفزاید ؛

چنانکه در ابتدای این خاتمه ذکر نمودیم برخی از اوقات از زیاد ترشح عرق خواه

نوعی خواه موضعی عرض و علامت نیست بلکه ذاتی است و در این صورت بسیاری از اینجا که تمام مرضی است مخصوص ؛

ازدیاد ترشح عرق که بفرانسه ایپیدروز خوانند

اغلب حاصل گردد از استعمال بعضی ادویه معرقه بخصوص در امراض منعقده مانند

یا روماتیسم بمرض خود از روز دهم

با عرق مفرط با وجود سلامت بدن بخصوص در لیالی و احتمال است که عرق این

اشخاص با حلاوت باشد از آنجهت که مگسان بسیار مایلند مر این اشخاص را

و این ازدیاد ترشح عرق موجب تحلیل قوی و سوء مزاج و صغر نبض و ضعف است

در هر صورت ازدیاد ترشح عرق شایع ذاتی مرضی است بسیار ردی و بواسطه

صعوبت علاج او علاوه بر اینکه در تعیین جزئی هوا اشخاص مذکوره را بروز ذی مبتلا

به رئه یا روماتیسم و امثال آن کنند ؛

علاج منوط است باستعمال ادویه موضعیه قابض جهت دارن حالت طبیعیه جلدیه

چون تغسیل و طلای بسرکه و با مطبوخ مازو یا پوست بید که ابتدا آنها را گرم کرده

استعمال کنند و بتدریج حرارت آنها را انقصان نموده بالاخره سرد بکار برند

و پس از انهدام عت مریض در میاه بحریه طبیعیه یا مصنوعه بنشیند و در این ضمن از داخل

رجوع شود بمسهلات قویه و ادویه مدره در هر دو سه روز یکدفعه و لازم است که

غذا مستعمل در حالت سرد نوشیده شود و مریض در منزلیکه هوا استیلا نداشته باشد و هم بسیار

گرم نبود بخوابد ؛

ازدیاد ترشح عرق موضعی قبل از تکلیف و بعد از سن چهل و پنجاه نادر الوقوع است

و اغلب حادث گردد در دست و یا و در ابط و چون بهیچوجه دلیلی بر انتقال

یا ترکیب مرض دیگر نبود باید برفع آنعلت کوشید و بهترین انواع علاج در اینصورت

معتاد نمودن موضع معمول است بآب سرد و چون اینعلت عارض پا شود باعث

فاور دال بشره فرج صابع گشته تقرح جلدیه حادث کند که موجب صعوبت راه

رفتن است و در اینصورت معید بلکه مخصوص است قطره چند قطره از این نسخه که

هر چهار الی پنج روز یکنوبت معمول دارند و قبل از استعمال به یکنوبی حقنه دهند

پرمنگنات کرا یعنی اطاط دو نیم لیکید

پنج سه جزء ؛ برخی از اوقات ازدیاد ترشح عرق پا چنانکه سابقا ذکر

شد یا بحرانی یا عرضی است و در اینصورت معدوم ساختن او موروث علل

مختلفه ردیه گردد در اینصورت باید طبیب مبالغه نماید که بزودی ترشح موضعی

پا را رجعت دهد بواسطه گذاشتن پا را در آب گرم بمدت طولانی و تغسیل بآبی که ده

یک از وزن خود دیش اماناک

محلول داشته باشد و یا اینکه تخم خردل در دو جزء آهک سکلس که هر دو را بنهایت نرم

کوفته باشند مخلوط بیکدیگر کرده بروی دستمالی بپاشند و در کف پا و اطراف او ببندند

و بر روی او جوراب بپوشند و اینعمل را صبح و شام تکرار کنند تا عرق مجددا

از پا ترشح شود ؛

فقره دویم

در جرب که بفرانسه گال نامند ؛

بدانکه اینمرض عبارتست از طاول صغاری روشن و شفاف با حکه شدیده که در بعضی

از مواضع جلد یا در تمام او ظاهر گردد بواسطه موجود شدن حیوانی مخصوص که بفرانسه

آکاروس دو لاکال نامند یعنی

قمل جرب ؛ و چون سبب اینعلت واضح و هویداست از جهة خارجی

و خاص بودن او فی الحقیقه جرب نه از جمله امراض جلدیه حاشیه و نه از امراض عمومیه

بدون حمی است ؛

پس بنابراین حیوان مذکور سبب اینمرض است و این حیوان در تفرقات جزئیه

متمکن نیست بلکه در مجرائیکه اطراف آنهاست متمکن است و چون بسیار صغیرند بدون

ذره بین پدیدار نشوند ؛

و اینمرض بسیار ساری بود بواسطه انتقال آن حیوان از بدنی ببدنی دیگر ولی چنانچه از تجربه صحیحه

معلوم گردیده شود که در بعضی از بلاد بجهة کثافت بخودی خود بروز نماید ؛

در صورتیکه اینمرض سرایت نمود در اطفال پس از پنج و شش روز و در سایر اشخاص

در مدت پانزده الی بیست روز علامات او غالبا در دست بروز نماید با حکه شدیده

و پس از آن طاول های صغاری بانوک که در صاحبان امزجه دمویه احمر اللون و در

سایر امزجه بلون خود جلد نمودار گردند و بروز آنطاولها غالبا مابین اصابع

و در جانب انسی مرفق و در ابط و بطن بود و طاولها یا بسیار صغیرند بقدر خردلی

یا کبیر بقدر تخم ترب ولی در هر صورت بواسطه حکه شدیده و حکاک ناخن بزودی

طاولها از ترکیب طبیعی خود افتند بنوعیکه در مبتلایان باینعلت عموما بدل گشته

است بقشرهای صغار یا لکه های دم منجمد و یا اینکه چون علی الدوام آنها را با ناخن

بکنند برخی از اوقات بحد قروحات عظیمه رسند ولی با وجود این حالت کمتر طبیب در این التهابات ولهای صغار جدیده را مشاهده نماید بنوعیکه در تشخیص او اشتباه نخواهد شد ؛ در هر صورت این مرض برخی دیگر شبیه نمی‌گردد که یک مرض جلدی موسوم به لیخن Lichen که علامات جلدیه او نیز طاول صغار است ولی در لیخن ترشح رطوبت موجود نبود و در جرب رطوبت هنگام حکاک ترشح گردد و دیگری مرض جلد موسوم به پرورگو

prurigo ولی باید دانست که در پرورگو طاولهای صغار محدب دیده نشوند و در جرب با نوک نیز علاوه بر این در جرب از حکاک تخفیف و فی الجمله آسودگی حاصل شود بعکس مرض مذکور که حکه او بواسطه حکاک ازدیاد پذیرد ؛

اما العلاج چون جرب مرضی است موضعی و سبب او خارجی معلوم است که معالجه برفع سبب است و مرضی نیست که ادویه مجربه او زیاده از ادویه جرب بود به دلیل آنکه به ثبوت رسیده که هر جنسیکه بواسطه قوه فراری و یا حرارت زیادتی خود جهنک نیز فی الجمله جرب را اجتث شفا کردند ؛

امّا ادویه فراره چون دهن الکلس ملک و مصطکی و نفط و دهن صعتر و مثال آنها بود و مانع از استعمال آنها یا کراهت رایحه و یا گران بهائی آنهاست و استعمال ادهان بجهت آنکه لباس مریض را ضایع سازند لهذا ناشایسته است پس بنابراین بهترین علاج تغسیل بدنست بمحلول کلرور دو سود Chlorure de soude روزی سه الی چهار مرتبه که تا روز چهارم الی پنجم شفا یابد بشرط آنکه مریض نیز در تغییر لباس وقتی تام نماید و لباس خارج ساخته را نیز با آنکه کلرور دو سودیوم مخلوط داشته باشد بجوشانند یا آنکه چون لباس قیمتی بود که بواسطه جوشانیدن در آب ضایع شود لباس را چند روز نسیم داده پس از آن چند روز در صندوقی میان ادویه شیرازی گذارند و بعد از آن بپوشند ؛

فقره سیم ؛

در جرب رطب که بفرانسه اگزما Eczema و هم دارتر هومید Dartre humide نامند ؛

بدانکه بدین اسم نامیده شد مرض جلدی یا طاول بسیار صغیر یا حکه زا که جلد ماتحت او احمر اللون بود و انطاول بزودی مبدل بقشر دقیق گردد و بدون حکی

وعلامات عمومیه که در هر موضعی از مواضع بدن تواند بروز نماید بخصوص عارض گردد در سابت شعر ؛

طاولهای این مرض اغلب بچشم دیده نشوند بدو جهت یکی آنکه بسیار صغیرند و دیگری آنکه بزودی تقرح شده رطوبت مصلیه از آنها ترشح گردد و این رطوبت ترشحه هنگام خشکیدن شبیه بقشر شود ؛

این مرض را اغلب میل بسیاری باز ناخن بود ؛

اما مزمن او را تفاوتی چند است در علامات با حاد او نباشد مگر آنکه جلد عموماً با تمدد و شغاف و احمر اللون است بواسطه تأثیر دائمی مرض بد و چون در جلد لحیه موجود بود موها بواسطه ترشح رطوبت مصلیه با یکدیگر التصاق پذیرند و اگرچه موها ساقط شوند ولی اغلب پس از رفع علت مجدداً بروید و در صورتیکه در اطراف آلت تناسل بود برخی از اوقات بواسطه حکه شدیده نفوذ عفر از اوی حاصل شود ؛

اما العلاج چون علت حاد بود اغلب از جلوس در ماء فاتر و نوشیدن اشربه از حموضات نباتیه و وضع اضمده از لعاب بزر قطونی علاج پذیرد و چون مزاج مریض دموی بود از فصد نفع کلی حاصل آید ؛

اما مزمن او را علاج صعب و طولانی است ؛ در این صورت ابتدا شود بمسهلات و پس از آن جلوس در ماء کبریتیه و نوشیدن آنها و بعد از تی طولانی بمقدار قلیل احتیاطاً رجوع شوند بتقطیر زرنیخ که روزی دو الی سه مرتبه هر دفعه دو الی چهار قطره از او را با یکی از نباتات بنوشند و چون علامات ردیه در مزاج بول ظاهر آید فی الفور استعمال او را موقوف دارند و انفع ترکیبات از ادویه موضعیه در این علت مرهمی است از صد جزء اسپیرز و پنجاه جزء قطران و شش جزء الکل که روزی دو دفعه پس از جلوس در ماء فاتر بدن را بدو ترتیب تمایند ؛

و برخی از اطباء مرضی را که هیچ ادویه علاج نیافته بود با استعمال محلول نیترات دارژان Nitrate d'argent علاج نموده بدین نحو هر دو سه روز یکموضع از مواضع مدبر آید و آلوده نمایند نه آنکه جمیع بدن را در یک مرتبه که باعث هیجان شدیده شود ؛

و چون علاوه بر دانست هیئت مخصوصه ردی است بواسطه حکه شدیده برخی از اوقات لازم شود که بزودی رفع حکه نمایند و بدین ملاحظه مخصوص است صب آب لیموی تازه بر موضع مذکور یا تغسیل با آنکه بقدر دو ساعت خیسانیده در آب جوشانیده

باشند یا این نسخه ضعف او بگیرند زیبق خالص دو گرم عرق شوره خالص نیم مثقال با
آتش ملایم بجوشانند تا زیبق حل شود بعد از آن اضافه نمایند آب مقطر یا گلاب بیست و دو
مثقال که روزی دو الی سه دفعه مواضع معروفه را بدان تغسیل کنند ؛

فقرهٔ چهارم

در هرپس — در زونا ؛

بدانکه هرپس عبارتست از قسمی از امراض جلدیه غیر سرّی بدون حمّی و دوام چندان که خود را
ظاهر سازد با طاولهای صغار که چند عدد از آنها در یک موضع جمع شده متورم و متقرح
گردیده بعضی از رطوبت جاذبه پوشیده شوند ؛
و این مرض در ایران بکثر شقیقین ظاهر شود و مشهور است به تبخال خواه در بحران تب
خواه از تأثیر برودت حاصل شده باشد و او را مداوائی لازم نبود جز آنکه برخی از اوقات
در امراض دمویه وضع علق بمقدار اندک مفید و محل آنها است ؛
و قسم دیگر از هرپس که در فرنگستان عمومیت دارد و معروف است به هرپس
پرپوسیالیس
در ایران بتوسط ختان یافت نشود ؛

اما زونا

اما زونا — که هم زونستر — نامند ؛
یعنی کمربند است و عبارت بود از لکههای موجوده از دانه های متصله بیکدیگر روی موضعی احمر
اللون که در نصف کمر عارض گردد و چون مدور و متصل بیکدیگر باشند شبیه شوند بکمربند ؛
در فرنگستان این علت در ذکور زیاده از اناث است بخصوص در شیوخ و اشخاص ضعیف البنیه ؛
و علامات مقدمات او سستی و عدم اشتها با حکه و حرارت در کمربند کرده آن موضع احمر اللون
و بطاولهای صغاری پوشیده شود که تا پنج الی شش روز بخودی خود متقرح شوند یا تحلیل روند
ولی در هر صورت قشری بوجود آید که پس از سقوط ماتحت آن قهوه یا بنفشی است ؛
دوام این مرض غالباً دو الی سه هفته بیش نیست و عود او را دست ندارد ولی اشخاصی که
یکدفعه بدین علت مبتلا گردیده اند تا مدت طولانی پس از علاج گاه گاهی احساس وجع شدیدی در
آن موضع نمایند ؛
اما العلاج استراحت و حبوس در مأوا فاتر و نوشیدن اشربه حامضه و در صورتیکه حکه مانع از
استراحت بود نوشیدن مقداری قلیل از افیون
نافع است و اطبای فرنگ اجتناب نمایند از استعمال ادویه موضعیه از آنجهت که تحاصل
بلکه مضر است ؛ ولی چون از خوابیدن بر موضع معمول و یا از زیاد شدن فشارهای فرنگی

پدید آمده تمریخ بمرهمی از افیون و شکر سرب و مرهم ساده نیکو است ؛
چون در شیوخ یا ناقهین بروز نماید نوشیدن مقویات مفید است و چون استیلائی متوجه
بود باید مسهلات موافقه بنوشند ؛ و بجهت رفع حکه و وجعیکه پس از علاج باقی ماند
نیکوترین ادویه وضع مشمع ذراریح است در موضعیکه سابقاً مبتلا بوده ؛

جملهٔ سیم ؛

در طاول عظیم جلدی که بفرانسه بول — نامند ؛
بدانکه اطبای فرنگ بول — و آمپول

و فلیکتن

نامند طاول جلدی را که بحجم فندق الی تخم مرغ و مملو از رطوبت سروزی یا
برزخ با من ریم و رطوبت سروزی بود و تفاوتی با وزیکول ندارد مگر در حجم
و از سایر امراض جلدیه آسان تر تشخیص داده شود بواسطه رقت رطوبتیکه
در او موجود است ؛ و هر چند طاول برخی از اوقات حادث شود در
حمره و در درجهٔ دوم احتراق از آتش یا در ذراریح ولی چون نهار امراض
مخصوصه ندانیم بیان آنها در موضع جداگانه خواهد گردید و در اینجا دو مرض را

بیان نمائیم

بیان نمائیم که فی الحقیقه داخل آنچه ؛ یکی پمفیگوس Pemphigus
و دیگری روپیا Rupia

فقرهٔ اولی

در پمفیگوس Pemphigus ؛

بدانکه این مرض باصطلاح اطبای فرنگ عبارتست از طاول عظیم احمر اللون که در موضعی مخصوص
و مملو از رطوبت باشند و بروز ری انشقاق پذیرفته بشره یا ساقط گردد و یا قبه باقی ماند
و چون بتدریج شفا یابد لون بشره جدیده تا مدتی کبود ماند ؛
و هرچند این علت در اشخاص ضعیف البنیه عارض گردد بواسطه بدگذرانی ولی شود که در
اشخاص قوی البنیه نیز بدون سببی معین عارض گردد ؛
این علت یا حاده است یا مزمن ؛ اما حاده و غالب از یک الی دو طاول بیشتر نیست
ولی چون انشقاق پذیرند بتدریج معدوم شده مجدداً در موضع دیگر بروز نمایند
با حکه جزئیه و الم ؛ اما مزمن او اکثر طاول بسیاری در یک موضع موجود و بعوض آنکه
طاولها منشق شده فانی گردند قلس صفر قهوهٔ رنگ حادث شود لازم نیست
که در ابتدا حاد بوده بلکه شود از ابتدا بطور مزمنیت بروز کند ؛ و هرچند حمی غلب

موجه نیست ولی علت ردی است بواسطه رداءت مزاج که سبب از آن دوست
اما العلاج در صورتیکه علت حاد باشد و سبب او غیر نمایان استعمال مسهلات
برفق و مدرات و اشربه بارده اغلب کافی است ولی چون سبب او معین و از اکل
امتلاء معده و یا خوردن اغذیه نالایقه و امثال او باشد بر طبیب لازم است که حالیه
حادثه را ملاحظه نموده از قرار سبب رفتار نماید و عموماً باید دانست که جلوس در ماء فاتر
واضمده محرّکه مضر و همچنین نشتر نمودن طاولها بجهت شدت وجع و شدت
وجع مورث حمی گردد ولی چون بخودی خود بشره فانی گردید بهترین ادویه
موضعیه چسبانیدن ورق طلای اصل است یا پرده نازکی که پوست تخم مرغ از او داخل
فرو گرفته و چون حمی باامره فانی گردید تقویت نمودن طبیعت را بواسطه استعمال سولفات
دو کینین

و مطبوخ پوست کنه کنه با شراب مفید است در صورتیکه مزمن باشد علاج او نیز
طول دنی است و هر قدر مزمن تر است میل طبیعی جراحات بالتیام کمتر میشود و چون
سبب این علت معین است باید بعلاج سبب پرداخت پس از رفع سبب بقویات امول
دو رانم که مفید خواهد بود و علاج موضعی از قراریکه قبل بیان نمودیم باید نمود یعنی پوشیدن

موضع علیل را

موضع علیل را باشیاء مذکوره مگر آنکه ماده ردیه غیر سالم خارج شود که در این صورت
دزور پوست کینه کینه یا کافور یا زاج سفید مفید است

فقره دوم در روپیا

این علت را در علامات تفاوتی با پمفیگوس نباشد مگر اینکه پس از انشقاق
طاول بعوض ماده سرزیه ماده ردیه دمویه مترشح گردد که خشک شده فلس غلیظی
اسود اللون بوجه آید و از افتادن او تقرح بیر بعمق نماید و این مرض مخصوص باطفال
و شیوخ است ولی چون در ایران موجب نیست تعریف او بتفصیل جهت تطویل
کلام است و کافی باشد دانستن اینکه قاعده اطبای فرنگ بر این است که فلسهای او
بواسطه اضمده نشاسته یا آرد سیب زمین نرم کنند و برخی از اوقات موضع
سول او بمحلول کلرور دو سُدو
تغسیل نمایند و پس از آن جراحت را مرهمی از پروتو
یُدور دو مرکور

بپوشانند و بواسطه استعمال ادویه داخله موافقه رداءت مزاج را زایل نمایند
جمله چهارم در بثور جلدیه که بفرانسه پوستول نامند

بدانکه این مرض باصطلاح اطبای فرنگ عبارتست از برآمدگی بشره که مملو بود از ریم
حاصل شده از جلد متورم و این ریم تواند که جذب شود ولی عموماً مبدل بفلس
گردد و نتیجه این مرض در اغلب حدوث لکه های کبود یا سرخ رنگ و بعد از آن اثر محسوس
در جلد است و امراض جلدیه باپستول
هفت قسم است اول جدری دوم آبله گاوی سیم اکنه
چهارم مانتاگر پنجم امپتیگو
ششم اکتیما
هفتم پرریگو و دو قسم از این
هفت قسم از جمله امراض جلدیه با حمی است و ما بقی از اقسام مرض دارتریه
اند و چون از قرار سرایت جمله نمائیم سه قسم از اینها ساری و دیگران غیر ساری اند
هر چند برخی از اطباء دمل جلدی و دمامیل سیفلیسیه را داخل پستول تعداد نمایند
ولی دمل جلدی چون بالذات مرض بافته زنبوری است در موضع خود ذکر گردیده و دمامیل
سیفلیسیه را پس از این در تعریف سیفلیس بیان خواهیم نمود
فقره اولی

در جدری که

در جدری که اهل آبله و بفرانسه واریول نامند
بدانکه جدری از جمله امراض جلدیه حمی و سرایت شدیده است که پستول او ابتدا اصلب
و با نوک و وسط آن نوک فرو رفته و ریم حاصله در انتها خشک شده مبدل بفلس
و فلسها مبدل شوند بلکه تا اینکه بتدریج معدوم گردند و اثر جلدیه اینها مادام العمر باقی ماند
این مرض را از جمیع امراض رداءت زیادتر بود قبل از اینکه قبل از شیوع تلقیح کوبیدن
آبله گاوی از هزار نفر بیش از یکنفر از او معاف نبود و بیش یک از مخلوق در اول
عمر هلاک میشدند و ده یک از باقی ماندگان در تمام عمر مبتلا بعلتی میشدند که نتیجه
آبله بوده بود و سرایت او بواسطه ماده مخصوصه است که یا بواسطه شخص یا بواسطه ظلال شده
از شخص بدیگری بروز کند و از تجربات بسیار معلوم گردیده که سرایت آبله بیشتر و زودتر
حادث شود بواسطه استنشاق هوای حاملان ماده سرایه و دیرتر تاثیر نماید چون ماده سرایه
در جلد خط حراش نماید ولی باید دانست که بیش از یکمرتبه عیب شخص واحد را مبتلا
نماید و بعکس برخی مهلک که بخصوص اطفال را مبتلا سازد جدری در همه اوقات سن توانند
بروز نماید و برخی از اوقات اسپرادیک
است و بعضی اوقات دیگر اپیدمیک

و فصل مخصوص او بهار و تابستان نیست ؛ باید دانست که چون ماده سمیه آبله بدن
رسید مدتی بر او بگذرد تا اثر او معلوم شود بدین نوع که بعد از داخل شدن
آن بجلد ظاهر تا زمان بروز علامات مرضیه غالب هفت روز بعد از دخول
بالات شخص از ابتدای ورود ماده تا بروز علامات اولیه اغلب زیاده از سه
روز بطول نینجامد ؛ در هر صورت پس از ورود ماده سمیه
داخل دم کهه و چون ماده ایست خارجیه و غیر طبیعی مزاج متوجه آنست
که او را یا بتحلیل برد یا ببول و عرق خارج نماید و یا داخل آلاتی نماید که مربوط بکار
؛ تحلیل او دو ماده سمیه در اشخاصیکه یکمرتبه مبتلا بآبله شده اند و در برخی از اشخاص
که بدون کوبیدن آبله گاوی و یا بدون مبتلا شدن بجدری اثری از ماده سمیه
نمی بینند بقول اطبا استعداد بدان مرض ندارند ؛ خارج شود چنانچه برخی از
اوقات دیده شده که بعد از کوبیدن آبله حمای شدید و عرق بی نهایت
و کثرت ادرار بول عارض گشته بدون بروز علامات جلدیه در اینصورت
کوبیدن آبله گاوی مانع از بروز جدری اصلی نخواهد شد ؛ اما داخل شدن او
در جلد ظاهر و باطن این نوع رفتار عموم تر و با حمی است که اکثر طول مدت

بظهر

جهی و پشت است ؛ در اطفال غالب تشنج نمایند سایر جمیات آن سن با تشنج
همراه توانند مهلک گشته و غالب پس از حمی و تشنج جدری بقاعده متداوله در جلد
بروز کند و در سایر اسنان حمی نیز شدید بود با همراهی هذیان و لا باید دانست که شدت
حمی نسبتی بشدت جدری ندارد بلکه بعکس دیده شده پس از حمای شدید جدری قلیل
و سریع الزوال و پس از حمای خفیف جدری بسیار و مخوفست ؛ این حمی در همه اوقات
بعد از ظهر بروز نماید و قریب بصبح آید و حمی خفیف یا معدوم شود تا بعد از ظهر مجددا
حمی شدت یافته در صبح روز سیم خفت یابد و در ابتدای بروز علامات جلدیه در صورت
و حلق و در صدر بود و با وجود این مکرر بعد از ظهر روز سیم حمی نکس نماید و در صبح
روز چهارم حمی بقاعده طبیعیه بالمره معدوم گشته و جدری در بطن و اطراف
ظاهر شود باید نیکو ملاحظه نمود این درجه را لاجرم مقدمة المعروف و تکلیف
رفتار طبیب واجبست بدینسانکه از علامات این درجه میتوان فهمید که ماده
سمیه تماما و یا بعض او از دم خارج شده است و تا چه مقدار اغشای مخاطی
مبتلا گشته و هم علامات ردیه و جیده را در رفتار جدری توان فهمید ؛
مطلب اول که خروج ماده سمیه است تماما یا بعضا از دم بواسطه حالت

حمی معلوم گشته بدین نوع که چون حمی بالمره فانی گشته و مریض فی الجمله استراحتی بهمرساند
دانست بر خروج ماده تماما از دم برعکس چون حمی با نبض سریع و ثقل راس
و کسالت بود و حرارت جلد باقی ماند دلیلست بر خارج شدن ناتمام ماده
سمیه از دم چون بتجربه رسیده که بعد از حمی دلیل بر فزونی علامات جلدیه است
؛ اما مطلب دویم که تا چه مقدار اغشای مخاطی مبتلاست بدانکه هر قدر کمتر مبتلا
باشد نیکوتر است ولی در هر صورت قدری از او مبتلا خواهد بود ؛ چون حمرت
لسان موجود و بر روی او جدری ظاهر گشته و صورت مریض اندک خشن شود
با سعال یابس و صعوبت بلع و غشای مخاطی عینین شفاف و اندکی سرخ رنگ
بود با حالت نزلیه در انف و عطسه و سیلان دمعه از علامات ردیه نباشند
و لازم دیست عطش مفرط و قی و یبوست و عدم اشتها زیرا که دلیلند بر ابتلا بودن
غشای مخاطی معده و امعا و عموما بدانکه مبتلا بودن غشا مخاطی حلقوم در جدری
حالت طبیعیه است ولی مبتلا بودن غشای مخاطی معده و امعاء دلیل بر ردائت
است ؛ اما مطلب سیم یعنی دانستن علامات ردیه و جیده را در رفتار جدری
بدانکه بروز علامات جلدیه بدو نوع میتواند خارج از قاعده بود یکی آنست

بعوض آبله

بعوض آبله حقیقی علامات دیگری در جلد بروز کند چون آبله مرغان و مثال او
که مانع از بروز آبله حقیقی بعد نخواهد بود دیگری آنست که جدری حقیقی بروز کند
ولی در رفتار او نقصان بود و بجای آنکه بتدریج جدری بروز نماید و برسیدن صورت
در مدت چند ساعت در جمیع بدن ظاهر شود ؛ پس بجهت توضیح این مطلب گوئیم
که آبله را مطابق قاعده دانیم در صورتیکه ابتدا اینها بلکه های سرخ مدور بمقدار
ماش که از ابتدا مسطح ولی در لمس نمودن صلب تر از جلد باشند و این صلابت
علامت مخصوصه بروز جدری است بواسطه آنکه در هیچیک از امراض جلدیه لکه ها صلب
و سخت احساس نشود ؛ و نیز چون جدری بقاعده بروز کند رفتار او چنین است
که ابتدا در صورت و بعد در صدر و پس از آن در خلف و اطراف علیه ظاهر گشته و بالاخره
در قدم و در نهایت افراد افراد ظاهر شوند و تا مدت سه روز متدرجا از دیاد پذیرند و اندک
اندک برآمده شده تکمه گردند و در وسط آنها نقطه ظاهر شود مملو از رطوبت شفاف
که غالب روز دیگر فرو نشیند ؛ و دو دم بروز علامات جلدیه از ابتدای بروز لکه ها
است تا آنکه چنین رفرو گیرد که موافق قاعده سه روز و سه شب است ؛ اما چون
جدری از قاعده خارج باشد که ابتدا لکه های بسیار صغیر در تمام بدن یکدفعه

بروز نمایند که بعضی از اوقات علاوه بر این یکدیگر متصل اند و بسیار ردی اند در صورتیکه
مابین آنها نقاط کبود و سیاه مانند حبه ظاهر شود بدون برآمدگی و نیز شود که بواسطه
افراط گرم نگاهداشتن مریض علاوه بر جدری عرق گز سفید در مابین آبله ها
بروز نماید که تشخیص داده میشود از اینکه جلد شبیه گردد بدستی که بهنگ کوفته بود باشد
∴ باید دانست که زمانیکه بروز جدری تمام
رسید حمی بالمره معدوم گردد و حجم آبله ها بیشتر شود یعنی برآمده شوند و بشره نوک
آنها برآمده مملو از رطوبت شفاف گردد و برخی از داخل آبله وسط نوک او
فرونشسته و برخی دیگر مدور و برآمده میمانند ∴ بروز این علت بیشتر است
در مواضعیکه هوا بدانها تأثیر کند چون صورت و دست و کمتر است در مواضعیکه
پوشیده از شعر یا بلباس مستور باشند سهل است در اشخاصیکه برهنه پا راه رفتن
عادی اند بروز آبله در پاهای آنها بیشتر است از اشخاصیکه علی الدوام عادی بپوشیدن
جوراب اند ∴ بطن و ظهر غالب معاف و یا اندکی مبتلا باشند و در اطراف
مفاصل و قریب بآلات تناسل نیز آبله کمتر از سایر مواضع عارض گردد ∴
چون روز هشتم که زمان بروز علامات جلدیه است آبله بلبلوغ میرسد قاعده

آنها بزرگ

آنها
بزرگتر میشود و رطوبت شفاف نوک آبله زردی گردد و صورت اماس کند برخی از
اوقات بنوعیکه عینین بالمره بسته شوند و سیلان بزاق بروز نماید با ورم غده
پاروتیس
∴
و بدین حالت مریض سه روز بماند تا در روز سیم از حصول ریم آبله ها اولا در چهره و بعد
در ما بقی صورت قهوه رنگ شوند و بدین و جلیلی مبتلا باستسقای لحمی گردند ولی
هیچ وقت جمیع آبله ها مملو از ریم نشوند بخصوص آبله های اطراف سافله را غالب
همان رطوبت شفاف تحلیل رفته بخشکند ∴
چون رطوبت شفاف مبدل بریم گردد حالت حمائیه مجددا بروز کند ∴
در صورتیکه آبله خفیف بود اماس صورت و دست و پا و سیلان بزاق نیز قلیل
باشند ولی سعال یابس و وجع قصبه آرتیه در هر صورت موجود است بنوعیکه
در این مرض وجع قصبه آرتیه از جمله علامات مخصوصه است چنانچه در حملک وجع حلق
از جمله علامات مخصوصه او میباشد ∴
اما حالت ترکیبیه آبله بسیار مختلف است ∴ و بهترین انواع آنست
که آبله ها از یکدیگر بنحوی متفرق باشند که قاعده آنها یکدیگر متصل نشود و حجم آنها

باقی ماند و خود بشره مملو از ریم اصفر اللون گردد و این قسم آبله را اطبای فرنگ دیسکرت
نامند
یعنی آبله غیر متصل ∴ در صورتیکه قاعده بثور با یکدیگر متصل باشند بواسطه
اینکه در اینحالت لخته لخته شوند و فلس آنها نیز یک لخته شود و این را دریل کنفلوانت
نامند
یعنی آبله متصل و چون در این قسم اخیر بعضی از بثور فرونشسته اسود اللون یا بنفسجی شوند
مرض خطرناک است ∴ و چون در ابتدای زردی شدن آبله قاعده احمر اللون آنها بغتة
ابیض اللون شود دلیل است بر قرب هلاکت ∴ و همچنین مهلک است مرض در صورتیکه
سیلان بزاق و اماس وجه بغتة معدوم شده اسهالها عارض گردد ∴
ولی نباید چنان گمان نمود که درجه درجه حصول ریم از سایر درجات او مخوف تر
است بلکه این علت بسیار خطرناک بود در درجه خشکیدن که سه روز پس از
ابتدای حصول ریم ابتدا نماید ∴ در صورتیکه بسیار جیّد باشد اول آبله های
چهره او بتدریج آبله های سایر مواضع سیاه مایل بقهوه شوند و قاعده آبله ها
سبز سرخ شود و خود آبله مبدل بفلس شده بتدریج معلوم شود بدین نوع که فلس

او جدا شده

او جدا شده موضع او گلی رنگ باقی ماند ∴
و این خشکیدن فلسها ابتدا کند از روز نهم پس از ابتدا بروز علامات جلدیه
که روز یازدهم از ابتدای بروز حمای اولیه است و فلسهای اولیه در روز سیزدهم بعد از   ۲ الی دوازدهم
بروز علامات جلدیه و در روز پانزدهم الی شانزدهم بعد از بروز حمی ساقط گردد ∴
و برخی از اوقات سقوط فلسها بسیار دیر رود و بر توالی حک گردد و موضع او گلی رنگ
باقی ماند یا اندک برآمده که از تاثیر برودت حمرت آنها ازدیاد پذیرد و پس
از مدتی مدید بلون طبیعی جلد شود بدون باقی ماندن اثر محسوس جراحت ∴
ولی در صورتیکه بواسطه ضربه خارجه ریم آبله خارج گردد لکه او سفید و اثر او مادام العمر
باقی ماند ∴ ولی در همه اوقات سقوط فلسها بدین سهولت نبود چنانچه آبله ها
ی صورت یا دست چون با یکدیگر متصل شوند فلس بسیار عظیم حادث کنند که پس
از اسقاط او اثری بسیار ناهموار سفیدتر از رنگ جلد باقی ماند ∴
و نیز شود که آبله در قرنیه سبب سورسرج گردد اگرچه این قسم سورسرج از ردی ترین
صدمات چشم است ولی قرار او برنیست که پس از معدوم شدن آبله اغلب از آنها
دوباره شود بنوعیکه خارج نمودن نقطه بواسطه عمل اغلب الله بنود ∴

چون آبله زیاده از یک ثلث بدن را مبتلا سازد اگر از شدت رسیدن
براق صورت مریض به کلی تغییر پذیرفته کما هو حقه مسموع نگردد به نوعی که صوت شبیه
بصفیر باقی ماند سعال یابس متعسر و ضیق النفس و اشتداد حمی و رایحه عفنه دهان و مریض
در حالت عدم اطلاع از خارج و عروض تشنج شدید و خنق بهلاکت رسد ؛
یا آنکه اماس صورت بغتة معدوم شده و قلبها اسود اللون گشته حمی با شدت
زیاد باقی ماند و در روز سیزدهم پس از بروز علامات جدیده سهال [illegible] بروز کم که
اغلب تا ده الی شانزده ساعت بهلاکت رسد ؛ و همچنین مهلک است در صورتیکه
در آبله منتصف بعوض ریم ماده ریم و موی با رایحه عفنه در تحت قلبها اجتماع
پذیرند و هرچند مرض بطول انجامد ولی در روز هجدهم الی بیستم پس از ابتدای علامات
جدیده نیز بحالت بهلاکت میرسانند ؛

۳ درجه

و نحو که در این خشکیدن امراض مختلفه دیگر پدید آیند و گرچه در آبله های غیر منتصف
علامات ردیه غالب نادرند ولی بعد از بروز آبله ردیه این درجه نیز مرکب
با علامات ردیه نحو از قبیل دمامیل عظیمه که اغلب در محل ترقوه یا در عضد بروز
کنند با حرکت موجه ریم ولی بدون حمرت جلد و وجع در هنگام

می

لمس نمونه که اعتقاد اطبا بر این است که ریم موجوده در آنها باید از موضع دیگر در انجا
منصب شده باشد و در صورت حدوث این قسم دمامیل حالت مریض بسته
بحذاقت طبیب است چنانچه اگر با مبضع دور انفجار سازد و ماده رسیه مخلوط بدم و متعفن
خارج گردد عظم ما تحت او هرچند که سالم بود ولی بزودی مستعد به کاری کهنه
کم بتدریج اندک یا زیاده مریض را بهلاکت رساند ؛ اما در صورتیکه طبیب دور انفجار
نماید قبل از روز بیست و یکم شود که دمل چرکین یا باقی ماند و چون باقی مانده و در
روز بیست و یکم او را انفجار نماید ریم او غلیظ و طبیعی بوده و دمل بتدریج شفا یابد ؛
پس بنا بر این بر طبیب مسلم است که تا روز بیست و یکم به این دمل متعرض نشود
بدلیل آنکه تجربه صحیح رسیده که دمل چرکین آبله در هر موضعیکه بود مبدل به کاری
شود و در هر صورتیکه از عدم تجربه یا از نقصان صبر طبیب قبل از موعد مذکور دمل
منفجر نماید ؛ و همچنین بسیار اتفاق افتاده که حواس خمسه ظاهره به نتایج آبله مبتلا
گشته ؛ از آنجمله علت بر سر سرح در حالت اجبار نواصیر مجرای دمعه و پلیپیون
و استقای مقله و ورم
ملتزمن جمیع مقله و در حالت سامعه ترشح ریمی عفن و برخی از اوقات کاری

عظم مجری و عظام سامعه نتایج آبله میگردد ؛ بندرت سعال مزمن عارض
و بتدریج مبدل بسل های دقیقه گشته مورث هلاکت شود ؛ و بعد از آنکه شدید
اغلب حمی تا چند روز باقی است یعنی از ده الی پانزده روز زیاده از قاعده
و پس از آن بتدریج معدوم گردد بدون بقای علامات ردیه ولی چون حمی زیاده
از پانزده روز باقی ماند خوف کلی است که مبدل بسل های لازم گردد ؛ در هر صورت
باید دانست که مریض مستعد با آبله که تا بیست و چهار روز بعد از ابتدای بروز علامات
جدیده بهلاکت نرسید بواسطه نیکو ملاحظه نمودن مستحضر ورید بتدریج شفا یابد
و بندرت دیده شده که احوال دماغیه اختلال بهم رسانده مادام العمر جنون یا فلج باقی ماند
؛ باید دانست که آبله برخی از اوقات با مرض مزمنه دیگر مرکب گردد ؛
از آنجمله استعدادی تام به این مرض دارند مبتلایان بجرب و آبله در آنها اغلب تمام بدن را
فرو گیرد و چون علامات جدیده آبله بروز کند جرب معدوم شود ولی اکثر در
روز پانزدهم الی بیستم پس از بروز علامات جدیده که آبله ها میخشکند مجدداً
جرب نمایان شود ؛ چون آبله عارض شود در صاحبان خنازیر یا سیفیلیس اغلب
آبله خفیف بوده است و بعد از رفع آبله امراض مذکوره بدون تغییری چندان

باقی

باقی میباشند ؛ چون آبله مبتلا سازد اطفال را در هنگام نبت اسنان که مبتلا
باسهال باشند آبله اغلب بسهولت میگذرد بعکس اطفال که نبت اسنان
ایشان مرکب با تشنج بود که در آنها بدون شبهه آبله تا روز نهم بهلاکت میرساند ؛
آبلهٔ که مرکب با سیاه سرفه بود نیز اغلب علاج نپذیرد ؛
در صاحبان سل رفتار آبله اغلب ردی نیست ولی پس از علاج پذیرفتن
آبله عموما سل بزودی هلاک مینماید ؛ چون در خصوص این مرض تفصیل کلام است
میگوییم که در هر آبله خواه خفیف خواه ردی جلد و اخر نیز مبتلا میگردد بنوعیکه
غشای مخاطی آلات تنفسیه شخص و غشای مخاطی آلات تغذیه خواه فرداً فرداً
خواه بالاشتراک مبتلا بحالت غیر طبیعی اند در ابتدای مرض اغلب معلوم نیست
که کدام یک از آنها زیادتر مبتلا هستند بدلیل آنکه از مبتلا بودن آلات تنفس بنحو
خشونت بهم رسد و علیان شغاف گردد بواسطه پوست بینی با سیلان دمعه و سعال یابس
نیز بروز نماید و از مبتلا بودن آلات تغذیه بارده لسان و شروع عطش و یبوست
مزاج رخ نماید ؛ اما پس از بروز علامات جدیده حالت آلات تنفس و تغذیه
تغییر پذیرند اعم از آنکه جلد باطن مبتلا بمرض باشد یا نباشد و در صورت عدم ابتلای

جلد باطن هم است که علامات دلالت تغذیه معدوم شوند و جزء ابیجانی به تنهائی در
قصبهٔ الریه باقی ماند با سعال یابس و حمی معدوم شده و خروج آسید کربنیک
را از جلد
ظاهر و باطن چندان مانعی نباشد و لیکن چون در روز هشتم بعد از بروز علامات جلدیه
ورم ریمی عمومی جلد مانع از اعمال طبیعیه او گردد حمی مجدداً بروز کند بدلیل آنکه حمل تنفس
به تنهائی نتواند جمیع اسید کربنیک را خارج سازد و چون در این جلد دخن بسیار
مبتلا به معلوم است که دم صاف و صالح التغذیه نمی تواند گردید و خناق عارض خواهد شد
⁖ پس بنابراین دانستن علامات داخلیه هم بجهت تغذیه معرفه و هم بجهت علاج لازم
است و غفلت که بعضی از اطباء علامات داخله را منوط با امتلای معده دانسته
رفع آنها را خواهند که بمسهل و مقی یا تنقیه زیرا که سبب علامات داخلیه یا سبب
علامات خارجیه متحد است و اکثر از استعمال بیموقع مستفرغات زیان کلی دیده
شده ⁖ پس از ذکر این مقدمه در خصوص علامات و رفتار آنکه بر ما لازم است
که اکنون درجات مخصوصه آبله را بتفصیل در اینجا بیان کنیم اما درجه اولی که درجه
ورود ماده مسریه است بفرانسه موسوم است برسیتاد دینفلکسیون

در این درجه ماده مسریه خورده بواسطه تنفس خورده بواسطه جلد جذب از جلد وارد بدن
و دم گشته ولی تاثیر او در بدن ابتداً مخفی است و چنانچه سابقاً بیان نمودیم ماده
ماده مسریه که بواسطه تنفس داخل دم شود زیاده از سه روز بدون علامات ظاهره
توقف ننماید بر عکس ماده مسریه که بواسطه جلد وارد بدن گردد که این ماده
اغلب تا هفت روز بدون تاثیری واضح است ⁖
اما درجه دویم که درجه حماییه است و بفرانسه سیتاد فبریل
نامند اکثر ولی
سه و بندرت چهار روز بطول انجامد و هرچه حالت حماییه بیشتر باشد علامات
جلدیه کمتر و خفیف تر خواهد بود و بالعکس در این درجه ماده مسریه در خود دم حاصل
آید بواسطه داخل شدن اندکی از مایع خارجی ببدن چنانچه اندکی از خمیر ترش
مقدار زیادی از خمیر سالم را مشتعل مینماید ⁖
اما درجه سیم که درجه بروز علامات جلدیه بوده بفرانسه معروف برسیتاد دوراپسیون
است

⁖ در این درجه ماده مسریه دم میل بخارج نماید و داخل جلد ظاهر و باطن شود و هرچه
بیشتر در جلد ظاهر بروز نماید در باطن کمتر خواهد شد و در دهان نیز کمتر خواهد گشت ⁖
در هر صورت بقاعده طبیعیه علامات جلدیه را تا سه روز بروز با تمام رسد مگر آنکه
بندرت کمتر یا زیادتر از سه روز باشد و نیز قاعده بر این است که ابتدا نماید از
صورت و با تمام رسد در رجلین ⁖
اما درجه چهارم که درجه مائیت بوده بفرانسه سیتاد دیلیمفاتیک
خوانند
تشخیص داده میشود از اینکه آبله ها برآمده مملو از رطوبت صاف گشته ⁖
چون ردائت قلیل بود حمی در این درجه معدوم شود و در دلالت تنفس علامات ردیه نباشد
مگر سعال خشن و بحة الصوت اما در صورتیکه آبله ردی بوده حمی باقی باشد و دلالت
تنفس و تغذیه با هم از شدت مرض مریض باشد ⁖
طول این درجه نیز سه روز است ⁖
اما درجه پنجم که درجه ریمیه بوده بفرانسه سیتاد دسوپوراسیون
نامند ⁖

در این درجه سطح جلدی آبله ها احمر شفاف گشته و حجیم شده بتفصیل یکدیگر گشته و رطوبت
آنها مبدل بریم شود و غده های براق املس نموده غشای مخاطی حلق و حلقوم
متورم باشند با بحة الصوت و سعال شدید و صورت و یدین و رجلین
مبتلا باستسقای لحمی شوند و اگر چنانچه در درجه چهارم حمی معدوم گشته بود در این
درجه مجدداً عکس نماید و اگر معدوم نگردیده اشتداد پذیرد ⁖ و تعب و کسالت
مریض بی نهایت ولی بدون خوف است بدلیل آنکه این حمی ثانویه را تاثیر بدماغ
نادر است ⁖ و این درجه نیز پس از سه روز مبدل گردد درجه ششم که درجه جفاف
است و بفرانسه معروف بوده به سیتاد دسیکاسیون
⁖ و باید دانست که در روز نهم در ابتدای بروز علامات جلدیه آبله با تنهای خود رسیده
و شروع بخشکیدن گذارد و لیکن نه چنانکه جمیع آبله ها از قرار تفصیل مقدم مملو از رطوبت
ریم گردد بلکه مقدار کمی از آنها هیچوجه مملو نگردد ⁖ و آبله هائیکه در این نوع مملو
طبیعی نموده لکه فلس آنها رها وی بیرون بود بعکس آبله که مملو از رطوبت
ریم بوده که فلس او ابتدا اصفر گشته و پس از آن قهوه گشته گردد ⁖ و حمرت
جلدیه بتدریج معدوم شده تقشف فلس نیز قلیل شود مگر آنکه برخی از اوقات
تقشف فلس بطول انجامیده اندکی از جلد الموضع نیز زایل شود و اثر تقعیری

مادام العمر باقی ماند ؛ پس معلوم است درصورتیکه ابله بر فوری بشکند حمی نیز باتمام معدوم
شود برعکس چون ترشح ریمی بطول انجامد حمی نیز باقی ماند بلکه برخی از
اوقات ازدیاد پذیرفته باعث هلاکت گردد بالکه های غانقرانیه موجود در جلد
؛ اما درجه هشتم که درجه شایع است بغرانه پریه ای نیذیلا وی میکنند ر

خوانند ؛ بدانکه چون ابله بطرز نیکو رفتار نماید شایع و غالب نیست مگر
لکه های احمر اللون در موضعیکه ابله بوده و برآمدگیهای جزئی پس از سقوط
قلنبها که بتدریج مساوی بجلد جا درگرفته ؛ ولی چون ترشح ریمی از تحت قلنبها
بر فوری باتمام رسد و مریض از دست زدن بآنها اجتناب ورزد اثر جراحت
بسیار اندک باقی ماند بعکس درصورتیکه از شدت حکه مریض علی الدوام جلد را
با دست مجروح سازد اثر جراحت بسیار نمودار باقی خواهد ماند ؛ چون ردی
بود علتهای مختلفه در آلت باصره و سامعه بروز نماید یا دمامیل شقاقلیه در بدن
ظاهر شده و بندرت هم ممکن است که فلج یا جنون عارض گردد ؛
اما تقدمه المعرفه ؛ از تفصیلات مذکوره بر طبیبان ادراک تقدمه المعرفه
عمومی سهل خواهد بود ولی باید دانست که قبل از شکستن ابله کاوی در انگلستان

سالی صد نفر که هلاک میشدند هجده نفر ایشان بواسطه مرض ابله بود و درصورتیکه اشخاص
که سن آنها از بیست متجاوز بود مبتلا میشدند اغلب مهلک تر بود نسبت باطفال
؛ چون قبل از پدید شدن ابله کاوی قرار بود که ابله از شخص بشخص دیگر
بکوبند از صد نفر که کوبیده میشدند یکنفر زیادتر هلاک نمیگردید و دلیل قلت
هلاک شدن واضح است زیرا که در کوبیدن ابله انسان ماده سمیه فی الفور
بجلد ظاهر میرسد و علامات جلد باطن بسیار اندک است ؛
چون تقدمه المعرفه ابله در هر یک از درجات متفاوت است بتعریف علامتیکه
در هر یک از درجات دو دلیل رد است میپردازیم ؛
اول ؛ در حالت حمائیه که مقدم بر بروز علامات جلدیه است مرضی بندرت
هلاک شوند و بخاطر جمعی شوان گفت که شخص که در این درجه بهلاکت رسد
سببا و ابله بود مگر اینکه در سینه آنها لکه های ابله موجود باشد ؛
اطفال ضعیف البنیه که درین درجه بهلاکت رسند اغلب بواسطه تشنج تلف
میشوند ؛ دویم در هنگام بروز علامات جلدیه ردی بود بروز ابله کبود
یا سیاه در وسط لکه های احمر ؛ نیز این درجه مخوف است درصورتیکه علامات
جلدیه در یکمرتبه در جمیع بدن ظاهر شوند و حمی خفت نیابد یا آنکه لکه ها بسیار

مادام العمر باقی ماند ؛ پس معلوم است درصورتیکه ابله بر فوری بشکند حمی نیز باتمام معدوم
شود برعکس چون ترشح ریمی بطول انجامد حمی نیز باقی ماند بلکه برخی از
اوقات ازدیاد پذیرفته باعث هلاکت گردد بالکه های غانقرانیه موجود در جلد
؛ اما درجه هشتم که درجه شایع است بغرانه پریه ای نیذیلا وی میکنند ر

خوانند ؛ بدانکه چون ابله بطرز نیکو رفتار نماید شایع و غالب نیست مگر
لکه های احمر اللون در موضعیکه ابله بوده و برآمدگیهای جزئی پس از سقوط
قلنبها که بتدریج مساوی بجلد جا درگرفته ؛ ولی چون ترشح ریمی از تحت قلنبها
بر فوری باتمام رسد و مریض از دست زدن بآنها اجتناب ورزد اثر جراحت
بسیار اندک باقی ماند بعکس درصورتیکه از شدت حکه مریض علی الدوام جلد را
با دست مجروح سازد اثر جراحت بسیار نمودار باقی خواهد ماند ؛ چون ردی
بود علتهای مختلفه در آلت باصره و سامعه بروز نماید یا دمامیل شقاقلیه در بدن
ظاهر شده و بندرت هم ممکن است که فلج یا جنون عارض گردد ؛
اما تقدمه المعرفه ؛ از تفصیلات مذکوره بر طبیبان ادراک تقدمه المعرفه
عمومی سهل خواهد بود ولی باید دانست که قبل از شکستن ابله کاوی در انگلستان
٦٧
سالی صد نفر که هلاک میشدند هجده نفر ایشان بواسطه مرض ابله بود و درصورتیکه اشخاص
که سن آنها از بیست متجاوز بود مبتلا میشدند اغلب مهلک تر بود نسبت باطفال
؛ چون قبل از پدید شدن ابله کاوی قرار بود که ابله از شخص بشخص دیگر
بکوبند از صد نفر که کوبیده میشدند یکنفر زیادتر هلاک نمیگردید و دلیل قلت
هلاک شدن واضح است زیرا که در کوبیدن ابله انسان ماده سمیه فی الفور
بجلد ظاهر میرسد و علامات جلد باطن بسیار اندک است ؛
چون تقدمه المعرفه ابله در هر یک از درجات متفاوت است بتعریف علامتیکه
در هر یک از درجات دو دلیل رد است میپردازیم ؛
اول ؛ در حالت حمائیه که مقدم بر بروز علامات جلدیه است مرضی بندرت
هلاک شوند و بخاطر جمعی شوان گفت که شخص که در این درجه بهلاکت رسد
سببا و ابله بود مگر اینکه در سینه آنها لکه های ابله موجود باشد ؛
اطفال ضعیف البنیه که درین درجه بهلاکت رسند اغلب بواسطه تشنج تلف
میشوند ؛ دویم در هنگام بروز علامات جلدیه ردی بود بروز ابله کبود
یا سیاه در وسط لکه های احمر ؛ نیز این درجه مخوف است درصورتیکه علامات
جلدیه در یکمرتبه در جمیع بدن ظاهر شوند و حمی خفت نیابد یا آنکه لکه ها بسیار

صغیر یا از ابتدا برآمده باشند ؛ نیز دلیل بر دوام است قی و سعال خشن شدید
با وجع شدید حلقوم و بحة الصوت بر عکس دلیل بر رجعت است چون حمی بکلی معدوم
شود و تنفس بقاعده بود و لکه های عظیم سرخ و صلب و مدور از قرار غده
بتدریج بروز کند ؛ سیم درجه مائیت چون بقاعده بود هیچ مریضی بهلاکت
نرسد ولی مخوف است درصورتیکه حمی معدوم نشود و آبله مملو نگردند و خاکستری رنگ
شوند و یا نقاط اسودی در وسط انها بروز نماید و بعوض مائیت شفاف رطوبتی
مخلوط بدم انها را مملو سازد و ورم حلقوم شدید و قی متواتر بود ؛
چهارم ؛ بدرجه رئیه بحران مشهور است ؛ بسیار اتفاق افتد که درین درجه مریض
بهلاکت رسد و یا مزاج بنحوی ضعیف شود که درجه آینده مریض حتما هلاک گردد
؛ درصورتیکه ابله های صورت برآمده گاهی با حمرت شفاف و مملو از ریم اصفر اللون
و حمای ثانویه قلیل باشد با سعال اندک و اندکی بحة الصوت بدون قی و تهوع
هیچ چه مخوف نیست بخصوص چون ابله در چشم بروز نکرده باشد و درینحالت جهت
املس صورت و غده براق و سیلان براق بقدر قلیلا که مریض را اذیت نرسد
و ابله هائیکه موجب اذیت مریض بود بهتر انکه بگدازانند بنوعیکه منع بچه اطفال [illegible]
درکیسه بستن ؛ ولی در هیچیک از مرضی آبله ها در جمیع بدن بیک نوع نمو ننماید و بعضی

از انها صغیر مانند و برخی دیگر مملو از ریم نشوند اما درصورتیکه عمومی حالت آبله از قرار تفصیل مذکور
باشند و جمیع حالت رئیه در چند دانه از آبله ها دال بر دوام است عمومی نیست ؛
همچنین بعض از اوقات شود که با وجود انکه ابله ها متصل با یکدیگر و قلبها بسیار عظیم اند
با املس شدید صورت و سیلان براق بر نهایت و حمایت رئیه مرض شفا حاصل
کنند ولی درینصورت شرط است که املس وجه قلیل شود تا بدرجه جفاف رسیده
باشد و یقین است که این قسم آبله مهلک است درصورتیکه املس صورت قبل از درجه
جفاف قلیل و حمرت لون ابله ها مبدل به بیاض شود و همچنین مهلک است درصورتیکه
چشمها بواسطه املس مسدود شوند و با وجود این در شب مریض ضوء چراغ را ادرا
ک نماید ؛ جید است درصورتیکه پوست موجه نبود ولی ردی است چون
اسهال مائی ظهور نماید ؛ نیز جید است کثرت ترشح بول با رسوب وردی
و بسیار مخوف است درصورتیکه بهر دقیقه ادرار بول قطره قطره عارض شود بدون رسوب
؛ و جید است در حالتیکه بدین املس نماینده از قرار انصاف باشد املس وجه
در هر حال حواس باطنه اغلب بقاعده طبیعیه الا ولی بسیار ردی است چون
مریض علی الدوام مایل بخواب بود و در خواب تشنج او را رخ نماید پنجم ؛

باید دانست که خوفناک ترین درجات درجه جفاف است بنوعیکه مرضی
چون بهلاکت رسند اغلب در روز دهم تا سیزدهم جان تسلیم کنند ؛
معلوم است که درجه جفاف بدون خوف است درصورتیکه آبله قلیل و از یکدیگر متفرق
بود و درصورت مریض [illegible] بقاعده طبیعیه و تنفس و سهولت عدم حمی باشد
و نیز جید است چون آبله بزودی بخشکد و اطراف قلبها از وسط انها کم
رنگ تر بود ولی ردی است چون حمی بطول انجامد و نبض از زمان سابق صغیر
تر شود و بحة الصوت باقی ماند و ریم در تحت قلبها مجتمع شود با نتانیت رایحه
یا انکه اسهال مائی عارض آید یا بول دموی اللون یا اسود اللون مترشح گردد که هلاکت
مریض بزودی حاصل خواهد شد بعضی با بقای هوش و اطلاع از خارج و برخی
دیگر در حالت هذیان خفیف ؛ درهرصورت از آبله خاطر جمع نتوان شد مگر
تا روز بیست و چهارم که ان روز فی الحقیقه روز بحران اخیر ابله میباشد بنوعیکه مرضا
ئیکه باید صحت پذیرند ازین روز رو بخوبی گذارند و حمی که اکثر اوقات موجود
بوده معدوم شود و دمامیل ردیه که از انفصال آبله ها بعد برآمدند حالت جهت
حاصل کنند و دملهای که تا بحال منفجر نشده بعد ازین روز بخوبی منفجر شوند

و بعوض ماده رئیه غیر سالم ریم غلیظ با صفرت لون از انها مترشح گردد ؛
اما علاج فی الحقیقه بدو نوع است حفظ صحت و مرض و اولا در اینجا علاج مرض
را بیان نمائیم تا در اواخر این فقره و فقره اتیه بتعریف علاج حفظ صحت پردازیم
؛ اما علاج مرض ؛ چون تکلیف طبیب در هر صورت رفع سبب است
و علاج نیک بدون رفع او نخواهد شد پس معلوم است که در آبله علاج مرض بسیار اند
کست زیرا که سبب علی الدوام تاثیر خود را نماید بدون انکه طبیب تواند
برفع او پردازد و تکلیفی بر او نبود جز انکه بواسطه ملاحظه سنه ضروریه بروز و
رفتار آبله را خفت دهد تا در روز بیست و چهارم که روز بحران اخیر است
و چون ازان روز بگذرد خوفی بر مریض باقی نماند بلکه در مابقی عمر خود معاف از ردی
ترین علل انسان است ؛ مشهور است که هیچ علتی مانند او مهلک نمیشود و هیچ
علت بعد از علاج اثر و شاید ردیه او چون آبله نباشد و اگر کسی بحث کند
که وبا و طاعون و حمای صفرا و امثال انها هیچ کمتر از آبله مخوف نیست جواب
گوئیم که این امراض منوط ببلاد مخصوصه الا بر خلاف آبله که در همه بلدان دیده میشود
و سرطان که نیز از جمله علل ردیه است ابدا عمومیت ندارد و در بلاد گرم

سیر طبیعی نادر بود ولی آبله در هر بلد و زمان و در جمیع امزجه مخوف است و اگرچه
درین ازمنهٔ اخیره بواسطهٔ معرفت بکوبیدن آبلهٔ گاوی رفع این علت
شده ولی کوبیدن او را شرایطی چند است که در جمیع اوقات ممکن نشوند ؛
هرچند در یکی از ازمنه بواسطهٔ تجربات صحیحه معلوم گردیده که استعمال جوهر نش در
بروز آبلهٔ کوبیده شده مانع از بروز آنهاست بلکه پس از چند روز که آبله رکود
شد استعمال موضعی دواء جوهر نش در یا استعمال داخل کلمل و تمریخ بدن
زیبق رمادی از خارج موضعی مذکور مانع از بروز آبلهٔ گاوی است و اطبا در
ابتدا الکان نامی کرده کر شید این دو قسم از ادویه ضد مخصوص آبله کردند ولی
افسوس که پس از بروز حمای حقیقی مخصوص آبله هیچ یک ازین ادویه تاثیری
در رفتار مرض ننماید ؛
پس بنا برین در هر صورت که حمای مخصوصه آبله بروز کرد ما بقی رفتار مرض از قلّه
نقص فوق بشدت اندک یا زیاده خواهد بود ؛
هرچند جهت نقصان پذیرفتن حمی برخی از اطبا رجوع بفصد نمایند ولی عملی نیکو
نباشد بدلیل آنکه پس از فصد در هنگام حمای آبله اغلب دیده شده که در درجه

پنجم بغتةً آبله‌ها سفید گشته و آماس صورت معدوم شده مرض بهلاکت رسد ؛
حال چون در درجهٔ دوم اشاره است بر علاج صدوری پس هرگاه ثقل راس
یا هذیان فقط موجود باشد وضع علق از دو الی شش عدد موافق سن در خلف
اذن مفید خواهد بود و احتیاط شود از اینکه اطاق مریض و بستر او بسیار گرم نباشد
و هیچ نیکوتر از جلوس در ماء فاتر محمد برای بروز علامات جلدیه بسهولت نیست
و جهت آنکه یبوست عارض نشود گاه گاه مسهل بروفق نوشیده شود یا حقنه نمایند
؛ چون تهوع یا قی بی اراده موجود است نوشانیدن مقداری جزئی از کلمل مفید
خواهد بود و چون منظور طبیب برین است که مادهٔ سمیه را بسوی جلد دهد بقدر قوه
و امکان لهذا اجتناب باید نمود از استعمال ادویهٔ مقیئه که اغلب اوقات اسهال را ازدیاد
کنند ؛ چون قی بواسطهٔ استعمال کلمل نقصان نیافت نوشانیدن
بی کربنات دو سود
مفید خواهد افتاد و اسهال شدید را نیز بواسطهٔ حقنه از مطبوخ نشاسته سته
نمایند ؛ و چون در اطفال تشنج عارض گردد جلوس در ماء فاتر بمدت
طولانی و پوشانیدن پنبه روی مفید است و نیز نافع بود در رفع تشنج

وضع دو الی سه عدد زالو در خلف اذن ؛ زمانیکه عقیدهٔ اطبا بر آن بود که
باید سعی نمود تا شدت حمی افزون گردد از آنجهت که دیده بودند که هرچه حمی
افزونتر باشد بروز آبله خفیف‌تر است بدین ملاحظه ادویهٔ محرکه معمول میداشتند
ولی بواسطهٔ تجربات زیاد معلوم گردید که این رفتار مضر است بنوعیکه اکنون جمیع
اطبا قائل برآنند که نیکوترین رفتار طبیب در درجهٔ حمای اولیه استعمال ادویهٔ
صدوری خفیف است و استعمال محرکات و معرقات را منفعتی نبود مگر در صورتیکه
حمی بسیار قلیل باشد ؛ اما درجهٔ سیم و درجهٔ بروز علامات جلدیه است بخصوص
در تشخیص منوط است زیرا که بهیچوجه در درجهٔ اولی و ثانیه بطور جزمی تشخیص آبله نتوان
نمود تا آنکه در درجهٔ سیم بواسطهٔ بروز لکه‌های صلبیه تشخیص آن شود ؛
درین درجه رفتار طبیب منوط است بآنکه حمی باقی ماند و یا بالمره معدوم شود ؛
چون حمی بالمره زوال پذیرفت بر طبیب تکلیفی نیست جز آنکه محافظت نماید
و مریض را از توقف در مساکن حاره و پوشیدن لباس زیاده و هم اجتناب
بدهد از اغذیه و اشربهٔ حاره و غذای او را منحصر به نباتی و سریع الهضم نماید
با اشربهٔ حامضهٔ جزئیه ؛ و در حالت احتیاج باستعمال ادویه نبود بلکه استراحت

تامه از جمیع تدابیر نیکوتر است ؛ اما چون حمی باقی ماند بر طبیب لازم است
که سعی بلیغ نماید در رفع او ولی بجهت زوال آن اول شناختن سبب لازم است
و سبب آن تواند به نوع بود ؛ اما اسباب نوع اول آنست که جلد ظاهر
و باطن هردو مریض باشند و چون جلد باطن مریض است معلوم است که ترشح او
نیز خارج از حالت طبیعیه گشته مورث حمی گردد ؛
بحالت شناختن شود از آنکه در جوف دهان و یا بروی زبان آبله‌ها بروز کننده
با نتانت رایحهٔ دهان و سیلان لعاب و عسر البلع و ثخانت علیل و درینصورت
باید دو الی شش عدد زالو در عنق محاذی حلقوم وضع نمود با مشمع ذراریح
در محاذی حلقوم ~~وضع نمود~~ معده و چون قی یا تهوع موجود بود نوشانیدن
دوای جوشان یا ماء الجبن متخذ بواسطهٔ آب لیمو بلکه آب دوغ یا اشربهٔ حامضه مفید
خواهد بود ؛ هرچند اغلب اطبا در حالت تجویز کلمل نمایند ولی باعتقاد حقیر
مضر است زیرا که بهرصورت سیلان بزاق در مریض عارض خواهد شد و چون
سیلان بزاق را بواسطهٔ املاح زیبقیه شدید نماید خوف از خنق بود ؛
اما اسباب نوع دوم آنست که علامات جلدیه بسیار شدید بود یعنی آبله‌ها

بسیار نزدیک بیکدیگر متصل و یا مرکب بلکه های سیاه یا بنفشجی باشند یا در تمام بدن پیکرتبه
بروز کنند ؛ در صورتیکه ابله ها بسیار باشد امیدی برای بهبودی نیست ولی با وجود
این باید طبیب سعی نماید که بواسطه ادویه بارده و تغسیل بدن بلبن فاتر و
نوشانیدن اشربه از تمر هندی و شال رو ششته ادحمی را تخفیف دهد ؛
اما اسباب نوع سیم آنست که ابله مرکب بود بمرض دیگر در اینصورت بر طبیب
لازم است که از قرار اتفاقات و عوارضات رفتار کنند ؛
در درجه سیم نیز باید طبیب بواسطه تدابیر نیکو محافظت نماید چشم را بدین نوع
که چون در جفن و یا در ملتحمه علامات ابله پدید آید رفاده مبلوله باین محلول
بروی چشم وضع کنند صفت دوا بگیرند اتیر سولفور زینک

ابحده نخود کافور ده گندم جوهر سیحک دو قطره ؛
قاعدة الاطبا انسوی و روسی براین است که روزی شش دفعه بهر مرتبه بقدر
یکساعت چشم را بپوشانند برفاده مبلوله بدین نسخه صفت دوا بگیرند در
اسکنه یک گندم آب مقطر سی مثقال تعفین افیون ابحده نخود مخلوط

بایها

بیکدیگر نموده معمول دارند ؛ چون بهریک از این تدابیر رجوع شود یقین
است که بهیچوجه علامات ردیه در چشم ظاهر نخواهد شد ؛
در درجه چهارم نیز که درجه حدوث مائیت است رفتار طبیب چون
در درجه سابقه خواهد بود جز آنکه چون حکه بسیار شدید باشد ابله ها را اگر
تازه تدبیر نمایند و مانع شوند مریض را تا بواسطه ناخن آبله مملو از مائیت
را نخراشند که موجب بقی ماندن اثر رو مادام العمر شود ؛
در درجه پنجم که درجه رسیده است عمل طبیب افزون تر گردد اگرچه در آبله جید
رسیده کمتر بر طبیب چیزی لازم نبود جز ملاحظه سته ضروریه و لیکن باز رعایت
احوال مریض لازم بود بدینطریق که موضع بروز ابله را بلبن فاتر تغسیل
فرمایند تا آنکه وجع و حکه را خفتی پدید آید و ملتفت باشند تا آنکه
مریض بناخن خود موضع ابله را صدمه نزند زیرا که بتجربه رسیده که آبله با همه معدوم
گردد چون هوا عمق او اثر نکرده باشد و عجب در اینست که برخی از اطبای
در قدیم تجویز بانفجار آبله بنشتر یا سوزن میفرموده که زوال اثر آن و لی
خلاف بود زیرا که چون ابله منفجر گردد و هوا بدو تاثیر نماید اثر رو مادام العمر باقی

ماند و بر عکس چون آبله بقاعده طبیعیه خود رفتار نماید و مدت خود را انجام
رساند خشک گردد هیچ اثری از او باقی نماند ؛
و چون در این درجه سعال زیاد موجود بود میاه معدنیه مصنوعیه بنوشند صفت
او بگیرند ملح طعام صد گندم جوهر قلیا صد و بیست و چهار گندم گرم نبات
دو مثقال
صد و بیست و نه گندم گل گیوه هفده گندم آب پنجه مثقال ضرر را در ظرف
زجاجی نموده بخار آسیده کربنیک
بدو دهند تا سیر گردد و نیز بغایت مفید است که نقیه است که بعوض مریض آلبته
دوام شیر گاو مخلوط باین آب معدنی مصنوعی میل فرمایند و باید طبیب مواظب
باشد که اقلاً روزی یکنوبت طبیعت مریض اجابت نماید ؛
این مذکورات دستوری بود از برای آبله که بقاعده خود رفتار نموده بدون
ردائت بود ولی چون عدد ابله ها زیاد و بیکدیگر متصل باشند در آنوقت
از برای طبیب چهار رشته مخصوصه بود اول آنکه ملاحظه نماید نتوانستن آنکه
جلد خروج زیادتی اسید کربنیک دم را که یکی از اعمال طبیعیه دوست

نماید بواسطه

نماید بواسطه مرض خود و هم ملاحظه آنکه ورم جلد سبب هیجان دائمی است و چون ممکن نبود
مانع شدن طبیب بروز علامات جلدیه را و نیز نتواند ترشح جلدیه را
مجدداً بحالت طبیعیه رجوع دهد پس باید طبیب قبول نماید که خود طبیعت ممری
دیگر از برای خروج اسید کربنیک پیدا کند چنانچه ترشح شدید بزاق بدل
عمل ترشح جلدیست و چون بعضی از اوقات دیده شده که بواسطه
اسهال رطوبتی کثیر از بدن مندفع گردیده بدین سبب خروج بزاق ممنوع
شود و مورث هلاکت گردد لهذا بر طبیب است که بواسطه حقنه و اشربه ممزوجه
بلعاب اسپغول مانع اسهال شده و بغرغره از مطبوخ عاقرقرحا و وضع ضماد
ملینه بر گلوی و تمریخ از مرهم زیبق رمادی ممد سیلان بزاق گردد ؛
دوم آنکه مرض جلدیه تنها مانع خروج اسید کربنیک نیست بلکه ممر دیگر او نیز
که آلات تنفس است بواسطه مریض بودن غشای مخاطی آن آلت بمقدار اندک
یا زیاد عمل او ناقص شود ؛ و از این جهة است که هر قدر رنجه الصوت
و سعال کمتر ند خوف هلاکت نیز کمتر خواهد بود ؛ اما چون غشای مخاطی
معده و امعاء بدین مرض مشتعل گردند و بدون جهة قی و عطش مفرط

و وجع سر عارض شود بدون شبهه هلاکت عارض خواهد شد ؛
درین هنگام چون جلد ظاهر و باطن هر دو بواسطه حالت غیر طبیعیه نمیتوانند
اسید کربنیک را خارج نمایند لهذا باید طبیب بواسطه اشربه حامضه دورا
زهری وی از بدن اخراج نماید و چون در مابین این مرض وجع سر نیز موجود باشد
بهترین انواع استعمال حموضات معمول داشتن این نسخه است صفت
دو یکزهر افیون خالص دو گندم کربنات دوسود
و قرص نعناع سحوق از هر یک مجده نخود اسید طرطریک ده نخود اجزا را
با یکدیگر مخلوط نموده هشت قسمت نمایند و هر دو ساعت یک خوراک او را
با اندکی آب بنوشند ؛ ششم آنکه چون مزاج علی الدوام ساعی بود که
سیلان شدید براق را قایم مقام ترشح طبیعی جلدی نماید لهذا
چون سیلان براق عارض نگردد یا پس از عروض نفثه معدوم
بدون شبهه هلاکت عارض شود ؛ از جمله اسباب انعدام او اسهال
مائی است و بدین جهت باید طبیب در هر وقت اجتناب نماید از ادویه
که توانند که موجب اسهال مائی گردند و چون عروض یافت

بواسطه

بواسطه حقنه از بیاض البیض و مقداری جزئی از تعفین افیون مانع او گردند ؛
بجهت امداد به سیلان براق مضمضه از مطبوخ عاقرقرحا و وضع اضمده ملینه
فاتره بر قلین و غده یا زونیش
و تدبیر مرهم زیبق رمادی نفیه کرده ؛ چهارم آنکه چون زهری که دیدن
قسمت کلیه از جلد و فساد عمل تغذیه سبب ضعیفی شدید است و هر قدر
ضعف زیادتر خوف هلاکت بیشتر گردد لهذا در روز چهارم در درجه رئیه
استعمال نمایند گنه گنه را تا سبب قوت مزاج گردد و بدین جهت بهترین
ترکیبات آنست که یکزهر پوست گنه گنه پنج مثقال جوهر نمک یکمثقال آب
دو سیر در قرع زجاجی نموده در خاکستر گرم بمدت ده ساعت گذارده بعد
از آن شش سیر آب و پنج مثقال قند بدو داخل نموده بقدر نیم ساعت
بجوشانند پس از آن او را صاف نمایند و در مصفای او چهل قطره
ایتر سولفوریک
داخل نمایند و از این نسخه هر ساعتی نیم فنجان قهوه خوری بمریض بنوشانند
؛ چنانکه سابقاً مذکور شد که بقیه حمرت لون قاعده آبله ؛ سفیه

کهیره و املس صورت معدوم شده دلیل شود بر حدوث هلاکت واهر
حینه که بندرت درین حال از معالجه ثمری پدید آمده و لا باز باید سعی
کرد شاید که بحمایت نوشانیدن مقدار کلی از مشک یعنی از ده الی بیست زده
گندم مخلوط بعشه نموده یکنوبت بنوشانند و بواسطه وضع ضماد خردل
در اطراف عنق آبله ها را مجدداً بخارج میل دهد اهم سیلان براق را
که معدوم شده ثانیاً عود دهند و چون از اینها نفعی حاصل نگردد و بسیار
بندرت دیده شده که بواسطه اسهال شدید مریض را شفا حاصل آمده لهذا
درین حال که مأیوس شدند نیز مسهل استعمال کنند تا اسهال عارض
گردد شاید معالجه پذیر گردد صفت مسهل یکزهر کلمل ده گندم عصاره
جلب ده گندم مخلوط بیکدیگر نموده بنوشانند و اگرچه عموماً پس از رجعت
آبله بداخل مریض بهلاکت رسد و لا چون برخی از اوقات از شر
بت این مسهل و یا از اسهال بحرانی شدید مریض بلطف خداوند
شفا یافته تکلیف دیگر بر طبیب نباشد جز آنکه در صورت ناامیدی
اسهال مصنوعی بعمل آورد ؛ درجه ششم که درجه جفافست

حالی که در درجه

حالیکه در درجه رئیه بروز نموده اغلب معدوم گردد زمانیکه آبله چیده بود و حر
حکه شدیده مریض را سایر احوال نیکو بود ؛ ولی چون آبله ردی باشد
این درجه از جمیع درجات خوفناک تر است هنگامیکه حمی معدوم نگردد و هذیان
بروز نماید و قوه طبیعت معدوم شده ضعف عارض شود و چون اسهال
مائی بروز نماید دال بر هلاکت خواهد بود و در نجات معالجه ضد اسهال از قرار
تفصیل فوق است و نوشانیدن مطبوخ پوست گنه گنه از قرار نسخه مذکوره نیز
مانع اسهال خواهد بود ولی انفع جمیع نسخه جات آنست که یکپرند زرده تخم مرغ
دو عدد قند پنج مثقال مخلوط بیکدیگر نموده دو سیر عرق دارچینی ملایمت بدو
داخل نموده پس از آن ایتر استیک
یکمثقال مشک ده گندم بدو اضافه کرده بهر نیم ساعت یک فنجان قهوه خوری
بمریض بنوشانند ؛ علاوه بر این نوشانیدن قدری شراب کهنه مفید خواهد
بود ؛ چون بعض از آبله ها مبدل بغنقرایا گردند آنها را با آبله هائی که تغیر لون
در آنها عارض گردیده مجلول کلرور دو شو
تغسیل فرمایند ؛ باید دانست که بعض از اطبا خلافی عظیم مرتکب شوند



از اینکه در این درجه جفاف سهل پوست شوند تا آنکه ماده سمیه جلد از بعد خارج گردد زیرا که مشاهده نموده‌ایم که هر سالی که در آخر درجه آبله عارض شده اغلب مضر بوده لهذا این عمل نبود مگر از نقصان علم و تجربه ایشان ❊

برخلاف چون درجه جفاف بسهولت بگذرد ولی به هنگام شب خبر جُمحی باقی بود و بواسطه اشتهای مریض افراط در اکل و شرب نماید بر طبیب است که امداد لات تغذیه را بواسطه نوشانیدن مقدار جزئی از ریوند چینی یعنی از یک الی چهار گندم هر روز تا بیست و چهار ساعت یک الی دو نوبت طبیعت اجابت کند ❊ اما رفتار طبیب در درجه هشتم که درجه شایحی است ❊

چون این قسم علل نرسیده مگر شایح تغیر اعمال جلد ظاهر بر طبیب است که عمل اورا بحالت صحت رجوع دهد و تا بدین حالت نرسیده جذابات و رادعات در دو بکار برند و بدین جهت استحمام با بخار و حرکت بدنیه و تفریح به اطراف از دادن محرکه جزئیه و استعمال داغ آتش و زرنیخ و جوشش در جلد مفید خواهد بود و بهترین ادویه داخلیه مخصوصه افیون است که بمدت کثیره و مقدار اندک بنوشانند اگرچه چون دلیل علمی در این مسئله جوابی نداریم جز آنکه گوئیم

کافیون

که افیون چون محرک دوران دم است سایر اعمال بدن را نیز محرک شود ❊

اما علاج حفظ صحت معلوم است که دور نمودن اشخاص سالمه که مبتلا بآبله نشده اند از غیر سالمه شرط کافی نبوده بلکه دور کردن اشخاص سالمه را از آن مکان یا از بلدی که ابله در آن موجود و وبائی است از جمله لوازم است زیرا که سرایت آبله بواسطه اتصال و التصاق به تنهائی نبود بلکه سرعت سرایت براه شخص بیش تر است چنانچه در ابتدای این فقره بیان نمودیم ❊ و چون هر نفسی را استعداد برای این مرض است این احتیاط ما به تنهائی کافی نباشد جز آنکه بواسطه کوبیدن آبله گاوی که عملی مخصوص محافظت نماینده از این مرض است مانع از بروز آبله حاصل گردد ❊ چون سابقاً مذکور داشتیم که در فقره مخصوصه ذکر صفات و اعمال آبله گاوی را بتفصیل بیان نمائیم لهذا آنچه مذکور علاج حفظ صحت آبله است با تعریف و تاریخ و تشخیص آبله گاوی در فقره آتیه بیان کنیم ❊ در آبله گاوی که بفرانسه واکسین نامند ❊

بدانکه آبله گاوی مرض مخصوص بود که در پستان گاو عارض شود و ماده رسیده او در کوبیدن بجلد انسان همان قسم تقرحات را بعمل آورد و مجدداً بواسطه

کوبیدن از انسان بانسان دیگر بنهایت سرایت نموده همان علامات را بظهور رسانیده و فایده ادمی فطرت کردن انسان است بمدت طولانی از آبله یا آنکه آبله حقیقی واحیاناً عارض شود ولی بسبب کوبیدن آبله گاوی خفیف و جزئی خواهد شد ❊ جهت توضیح این مطلب لازم است دانستن آنکه در بعضی از بلاد فرنگستان نگاه داشتن گاو بجهت اخذ لبن نیز بطریق ایران شایع و متداول بود و در میان گله گاو برخی از دو قات اتفاق افتاده که بثوری صغیره و مخصوصه در پستان آنها عارض گردد و عموماً در قدیم میان شبانهای مزبوری مشهور بوده که هر که بواسطه دوشیدن گاو مستعد بدین مرض گردید یعنی در دست او بثوراتی شبیه به پستان گاو پدیدار میشد هرگز بآبله مبتلا نگشت ولی کسی که از این تجربه علم حاصل نماید بهم نرسید تا در ۱۷۶۸ عیسوی شخص مکتب دار ملیت نام از اهل پلتن

سه نفر طفل را از ریم آن بثورات مخصوصه گاو کوبیده این سه نفر طفل با وجود وبائی بودن آبله در آن بلد از آبله معاف گردیدند و در هزار و هفتصد و نود و شش عیسوی طبیب انگلیس موسوم به ژنر

ماده کمر از گاو

ماده که از گاو در انسان پدید آمده از آن انسان نیز بانسانی دیگر کوبیده در او نیز علامات آبله گاوی بروز نموده و حصول این عمل در علم کوبیدن آبله ترقی نهایت بود زیرا که ماده گاوی حاصل همیشه اوقات موجود نبود و هرگز در گاوی که فرد در موضعی بود دیده نشده بلکه در میان گله گاو دیافت گردد ❊ چون خود این آبله را در پستان گاو ندیده‌ام تا حالت او را از تجربات خود بیان نمایم و نیز دانستن او بر طبیب لازم است تعریفی که یکی از اطبای نمسوی رینجیز نام بیان نموده مذکور سازیم زیرا که طبیب مزبور این آبله را در گاو بسیار مشاهده نموده ❊

پس بدانکه طبیب مذکور گوید که این آبله حقیقی در گاو حادث نشود مگر در پستان او و در این صورت قبل از آنکه خود این بثور در پستان او عروض یابد اشتها از خوراک بیفتد و شیر آنها رقیق القوام و کمیت او نیز قلیل گردد و پس از سه چهار روز از این در پستان بخصوص در نوک او هم بندرت در غیر آن دو برآمدگی های صغیری که در وسط آنها تقعیر بوجه آید و در اطراف آنها لکه های احمر الون باشد که بتدریج بزرگتر گردند و از ابتدای آنها الی چهار روز آن بر

برآمده کی های علی الدوام بزرگتر گردند و چون عظم انها بانتهی رسید حالت
عمومیه آن گاو بصحت مبدل شود و بثور در انتهای این حالت شکافته بالون
مروارید و حمرت ناصعه اطراف آن که بتدریج مبدل بکبودی گردد و
این بثور مملو ند از رطوبتی رقیق شفاف یا سپید اللون و فشار شدید در پستان
او که بحالت صلابت است مورث ازدیاد وجع گردد ولی بتدریج از رطوبت رقیق
القوام غلیظ گردد تا روز یازدهم الی دوازدهم پس از بروز آن بثور که درجه جفاف
ظاهر شده فلسها قهوه رنگ در آن بعمل آید که نیز بمدت دوازده روز در آنجا مانده
پس از آن سقوط یابد ؛ دیده شده که از دوشیدن یک گاو مبتلا بدین مرض
کهیره گاه بواسطه ماده مسریه که شخص حالب بواسطه دوشیدن از گاوی بگاو دیگر رسانیده
؛ این بود تعریف علامات ابله حقیقی گاو که دانستن آن بر طبیب لازم است تا آنکه
آبله گاوی را از ابله حقیقی تشخیص دهد و چنانچه در انسان آبله حقیقی و ابله مرغان است
نیز در گاو قسمی از آبله در پستان او عارض گردد که ورا کاذب نامند که از
کوبیدن او بانسان منع بروز آبله نشود و اگرچه مکان این آبله کاذب نیز در
پستان است ولی نمونهای مانند طاولهای صغار ریکه انها را تقعیری در وسط باشد

و در روز پنجم

و در روز پنجم الی ششم آبله انجشکی گذارند و حمرت جلد اطراف که در آبله حقیقی شدید
بود در این آبله اندک است و فلسیکه در روی ابله کاذب حادث میگردد صغیرتر
از فلس آبله حقیقی است و در حالت عمومی گاو چندان تغیر نباشد و اگرچه مانع بروز آبله
انسانی نیست ولی باز مانند ابله حقیقی بواسطه دوشیدن سرایت نماید ؛
طریقه کوبیدن آبله گاوی را خواه از گاو و خواه از انسان اقسام مختلفه بود و چون در
کتب جراحیه بیان شده در اینجا تفصیل از دو لازم نیست ؛ ولی باید دانست که زما
نیکه بواسطه عدم زیاده خارج کهیره چه در کوبیدن آبله گاوی نخواهد بود زیرا
که آن ماده با خون آغشته شده مجذوب بدن نگردد ؛
کوبیدن آبله در روشنی آفتاب خاصیت دور از بهر سازد لهذا انیکو است که آبله را
در سایه بکوبند ؛ چون ماده آبله گاوی از گاو بندرت یافت شود غالب ماده
آبله گاوی را که از انسان گرفته شده بانسان دیگر کوبند زیرا که بتجربه صحیح رسیده
که هیچ نوع این ماده از قوت خود نکاهد در صورتیکه شرایطی چند را که پس از این
ذکر خواهم ملاحظه نمایند ؛ مشهور است که کوبیدن آبله بدو نوع بود یکی بماده
حدیثه یعنی از شخصی بشخص دیگر و دیگری بماده جافه و در هر صورت باید احتیاط

بلیغ نموده که کدام رطوبت خارجه در هنگام کوبیدن پاک کرده نشود بلکه بحال
خود گذارده تا بخودی خود بخشکد ؛ هر مرتبه که آبله وبائی بود در بلدی باید اطفال
را که بآبله مبتلا نشده بکوبند ولی در هنگام دیگر نیکو است که طفل چند ماه
از عمر او گذشته باشد زیرا که در طفل نوزاد صغیر جلد او بموهای زیادی مخصوص
پوشیده بود که مانع از گرفتن ماده باشد ؛ نیز چون ابله وبائی بود اطفال
خنازیری و سفلیسی و جربی و اطفال را که مبتلا بامراض جلدیه مزمنه باشند
نیز باید کوبیدن ولی اگر وبائی نبود این اشخاص را در این حال نکوبند
و هم اگر لازم بود کوبیدن بدانها در این حال ماده که از انها بعمل آید بطفل دیگر
نکوبند ؛ امید است که در کوبیدن آبله حسن نیکو پدید گردد آنگاه اینکه
چند دقیقه پس از کوبیدن موضع مجروح اندک حمرتی نمودار گردد و آن
چنانکه بعد از چند ساعت الحمرت با آنکه موضع اثر نشتر نیز برطرف گردد تا
روز چهارم که در آن موضع دانه صغیر بقدر ارزن هویدا شود که بتدریج عظیم
شده بوسط خود فرو رود تا روز هشتم بانتهای خود رسد که در این هنگام
احاطه نموده است آن تقعیر را که در وسط بود طاول صغیر مروارید اللون که

مملو از رطوبت

مملو از رطوبت شفاف که قاعده آن آبله را نیز حمرتی جزئی بود که در روز نهم
آن حمرت زیاده تر گردیده حمای خفیفی عارض شود با وجع ابط و تقعیری که در و
سط انها بوده و رطوبت شفاف کدر و حمی از دوازده تا بیست و چهار ساعت
و همچنین حمرت اطراف آن بثور و وجع ابط نیز فانی گردد و آبله بتدریج جفاف
پذیرفته مبدل گردد بفلسی مدور رنگ که غالباً تا دو هفته در آنجا مانده بخودی
خود زایل شود و پس از سقوط انها اثری از دو یا سه مانند ناهموار و لون جلد آن
موضع سفیدتر از سایر جلد باشد ؛ آنچه مذکور شد روش طبیعی بود ولی
شود که این ابله گاوی در انسان جزئی اختلافی پیدا نماید ؛
از این جمله شود که در روز دهم الی یازدهم پس از معدوم شدن حمی تکمه های
که اطراف احمر اللون بود که بعضی مملو باشند از رطوبتی شفاف در باقی جلد نیز بروز
نموده از شش تا ده روز دوام نماید ؛ برخی از اوقات هم شود که از دو سه
آبله که فی مثل در بازو ظاهر شود یکی بزودی و یکی دیگر دوام نموده بمدت
طولانی باتمام رسد ولی هر چه بطول انجامد بهتر خواهد بود ؛
کوبیدن آبله گاوی در انسان بدون حسب اول در صورتیکه

رفتار آبله کوبیده شده بسرعت باشد بنوعیکه بعوض دانهای صغیر در روز
چهارم دانه عظیمی مملو از ریم عارض گردد که تا مدتی بحالت ریمیه باقی ماند
؛ دوم در هنگامیکه حمرت درقاعده انها از روز ششم تا یازدهم بروز
نماید و بعوض دو تمام بازو مبتلا بحمره گردد سیم درصورتیکه تقعر وسط ابله ناموجود بود ؛ نیز باید دانست که بهترین ماده آبله گاوی تواند بسبب عملی نا
لایق ضایع و فاسد گردد مثلا هنگامیکه ماده او را بکوبند در وقتیکه ریمی
شده باشد بدلیل اینکه بهترین ماده جهة کوبیدن رطوبت ابله ایست
که هنوز بحالت کدورت نرسیده باشد ؛ میشود که با ماده ابله حقیقی طفل را
بکوبند و آبله بزودی در آن طفل رفتار نماید بنوعیکه در روز هفتم ابله باتمام رسیده
بخشکد و چون از این طفل ماده را گرفته در طفل دیگر بکوبند تا روز پنجم باتمام
رسد ولی در ملاحظه نیکو معلوم گردد که این آبله کاذبست و همچنین قطعات
ریز ریز آبله خود هم همچنین درصورتیکه اثرهای آن آبله کوبیده شده مدور و
سطح آن ناهموار و لون آن سفیدتر از سایر مواضع جلد بود و درین قسم
اشخاص از تجدید کوبیدن ابله گاوی پس از فاصله و مدت زیادی
از کوبیدن اولی

[illegible]

از کوبیدن ابله سابق علامات آبله عارض نخواهد شد و اگر برخی از اوقات
ابله بروز نماید در شخصی که بواسطه کوبیدن ابله گاوی سابقا او را از بروز ابله معاف
میدانسته شد احتمال کلی بر آن بود که تقصیر از ابله کوب بوده که یا ماده آبله غیر شفاف
را کوبیده از ابله با قاعده او را حمرتی هویدا نشده بود یا آنکه ماده را از شخصیکه
نه حمی و نه وجع در موضع ابط داشته بلکه بعوض آن و حمره عمومی بازو مبتلا
بوده اند اخذ نموده ؛ درهرصورت چون بتجربه صحیح رسیده که اشخاصیکه
ابله گاوی در آنها باقاعده خود رفتار نموده است بعضی از اوقات پس از تکلیف
مجددا امتلا با ابله انسانی کردند لهذا اعتقاد اکثر اطبا بر آنست که جهة معاف
بودن تمام عمر لازم بود که آبله گاوی را یکنوبت در طفولیت و مرة اخری پس از
تکلیف بکوبند تا بعون الله تمام عمر را از بروز ابله انسانی معاف مانند و چون
از کوبیدن مرتبه ثانیه ماده گاوی حقیقی را ابله مصنوعی حادث نگردید
یقین تمام حاصل شود که پس از آن هیچوجه آبله انسانی در او بروز نخواهد نمود
؛ فقره سیم در اگزمه

مدانکه اطبا باسم اگزمه موسوم نموده اند ورم غدد دسومة جلد را که ظاهر نمود

به بثوری صغار باقاعده صلب احمر اللون یا کبود بخصوص در صورت و بندرت
در سایر مواضع بدون حمی بنوعیکه این علت بزودی از جمله دوازده
نقداد شود ؛ این مرض در اطفال بروز نکند بلکه اغلب در سن شباب ظاهر
گردد و هم صنف نسوان را پیش از رجال مبتلا سازد ؛ چون بثور معدوم
گردد لکه های بنفسج و یا صلابت در مکان آنها و بعضی از اوقات فلس صغیر
باقی ماند ؛ کوپراز

عبارت از مرضیست که اغلب در اناث و بندرت در ذکور بدین نوع
بروز کند که بینی یا وجنه آنها را حمرتی شدیده عارض شود که در روی آن حمرتها
دانه های صغیری هویدا باشد و حمرت قاعده آنها پس از اکل غذا یا تاثیر
حر و برد مفرط فوری افزون گردد ؛ و علامت مخصوصه این مرض عروض یافتن او
ست درصورت با مزمنیت و چون علاج نگردد عموما جلد آن موضع علیل از
ازدیاد قوه هیشه غلیظ گردیده مادام الحیوة با آن غلظت باقیماند ؛
اما العلاج ؛ چون علت ساده باشد یعنی بدون صلابتی چندان بود
نوشیدن اغذیه سریع الهضم و اجتناب از دسوم و اغذیه حاره و استحمام

بمانفاز

حمام فاتر و استعمال مسهلات برودت و تغسیل با دویه مینه در ابتدا و ادویه قابضه در
انتهای مرض اغلب کافی بود ؛ ولی چون صلابت و لکه های بنفسجی موجود باشد لازم
که جلوس در دریاچه کبریتیه معدنیه یا مصنوعیه و تغسیل محلول سولفیت
عینی یک جزو سولیمه را در
چهل جزو آب مقطر محلول سازند و تدهین به دهن کلمل بده جزو مرهم ساده داخل نمایند
و یا از دهن مذکور تریخ و نماینده یکجزو مرهم ساده چهل جزو یدور دوسو فر
بجز ؛

درقسمی که معروفست به کوپراز
بهترین
تدابیر از برای علاج آنست که از خارج علی الدوام رفاده مبلول محلول برات دوسود
وضع نمایند

و از داخل کیلافیت
بنوشانند از قرار یکه در قرابادین شفائیه در اگزمه مذکور شد ؛
فقره چهارم در ماشاگر ؛
این علت از جنس اگزمه دکوبر است و علامات تشریحیه او بسیار

و تفاوت ندارند مگر از حیثیت موضع که مکان مخصوص ما نتاگرا در زنخ پیدا شده
و این علت برخلاف علت مذکور در صنف ذکور بیش از نسوان بود و اغلب
در وسط هر یک از بثور موی از ریش میگذرد ؛ علامات عاقبت مزمن صعب
العلاج و در هنگام مزمنیت عموم موهای ریش سقط کرده فلسهای تازگی در
آنجا پدیدار گردند ؛ اما العلاج ؛ شرط او آنست که مردان ریش خود را نتراشند بلکه
با مقراضی او را کوتاه سازند ؛ و معالجه مخصوصه این مرض در مریضخانه سنتولی
در پاریس که در
اثنای چهار نفر مرد و شش زن منفعت حاصل شده از این قرار بود که پس از بریدن
موها با مقراض هشت روز علی الدوام موضع علیل را بسبب زمینی پخته ضماد نمایند
و هر چهار ساعت ضماد را تبدیل کرده در هر مرتبه که تبدیل مینمایند آن موضع را
از مطبوخ خبازی تغسیل فرمایند ؛ پس از هشت روز استعمال این ضماد را
در روز متروک ساخته روزی پنج شش نوبت هر نوبتی مدت ده دقیقه بمحلول
چهار جزء کربنات دو پتاس
در صد جزء آب تغسیل نمایند و بتدریج بر مدت این تغسیل افزوده تا آنکه پس
از چند روز

از چند روز آن مدت به نیم ساعت انجامد و ضماد سیب زمینی را نیز در شب بکار دارند ؛
از ابتدای استعمال نمایند مطبوخ شاه تره با برگ بنفشه و بهر سه و چهار روز یک نوبت
مسهلی بر وفق مانند نمک فرنگی و امثال آن بنوشند و بدین دستور اغلب از
مرض از یکماه الی شش هفته علاج پذیرفته اند ؛ قاعده کازناو
که از جمله اطبای فرانسویست آن بود که بشبهای موضع معلول را بمدتی طولانی
بمحلول پتاس کوستیک
تغسیل نمایند و بهر صبح و شام سفوفی از یک جزء نیم روی و دوازده جزء شسته
ذرذور کنند ؛ فقره پنجم در ایمپتیگو
که هم کورم نامند ؛
بدانکه اطبای قدیم فرنگی بنام ایمپتیگو موسوم مینمودند اقسام امراض جلدیه بدون
حمی را تا آنکه اطبای این زمان اتفاق نمودند بدانکه ایمپتیگو نیست مگر
مرض مخصوص جلدی غیر مسری بدون حمی که خود را بروز و ظهور دهد به بثوری
بغایت صغیر که بزودی مبدل گردند بفلسهای غلیظ اصفر اللون تا اغبر
یا اخضر اللون که بخصوص عروض یابد در صورت و در جلد جمجمه و در [illegible]

عوام باشتباه او را کچلی نامند و چون در صورت و شحمة الاذن و یا بجوار ان ظاهر گردد
او را بفرانسه کروت دوله نامند
بهر صورت از انجا برآمده که رطوبتی غلیظ القوام مترشح گردد که بزودی
مبدل بفلسهای مذکوره شود با موجود بودن حکه ؛ اگرچه هر دو مرض باشند
سبب رداءت شکل گردند ولی چون سبب هر دو مزاجی است بر طبیب است
در علاج آنها حالت عمومیه مریض را ملاحظه نماید تا آنکه بواسطه بموقع زایل نمودن این
علت زیانی کلی بالات رئیسه نرسد ؛ قسم سیم از ایمپتیگو آنست که خود را
بدستور سابق در طرف سافله ظاهر نماید بلکه دیده شده که فلس غلاف مانند یکی از
رجلین یا هر دو را احاطه نموده ؛ اما العلاج ؛ چون فلسها غلیظ باشند بهترین
انواع علاج آنست که بواسطه ضماد سیب زمینی یا خمیر نان آن فلسها را ساقط سازند و پس
از آن آن موضع مذکور را با مرهمی مرتب از چهار جزء کربنات دو پتاس
و سی جزء کوره تمریخ نمایند یا بدین مرهم که بگیرند ؛
پرتو هیترات دو مرکور
سیزده جزء مرهم ساده سیصد جزء مخلوط بیکدیگر نموده تمریخ نمایند ؛
ولی چنانچه

ولی چنانچه مذکور شد چون شفای این مرض منوط است بحالت مخصوصه مزاج که رفع آن حالت را
بمعجونات نباتیه باید نمود مانند اشیه کرظه یک
و امثال او یا بمعجونات معدنیه همچون اسید منوریاتیک
و مانند ان
چون اطفال را نوشانیدن ادویه مذکوره صعوبتی بود بهترین قوانین در استعمال آنها
آنست که اطفال رضیع مرضعه او را بنوشانند تا اثر خود را در شیر طفل گذارده او را
منفعت بخشد ؛ فقره ششم در اکتیما
بدانکه اطبای فرنگ بدین نام موسوم نمایند مرض جلدی غیر مسری را که بعضی از
اوقات بدون حمی و برخی دیگر با حمی بود و خود را بروز دهد بدمامیل صغار که
عظیم ترند از دمامیل اکنه و این دمامیل از یکدیگر متفرق و در زمان انفجار
از آنها رطوبتی رقیقه یا برزخ ما بین ریم و دم پاشیده و این رطوبت در هنگام
خشکیدن تبدیل شود بفلس قهوه رنگ که پس از سقوط این فلس موضع او در حمرتی
ناصعه با تقعیری در وسط نمودار باشد ؛ این مرض اگرچه اغلب از جنس
درازتر
است

ولی شود هم که بدون سبب داخلی از هیجان و ثوران جلد بواسطه غباری اکال مانند
اهک یکلس عارض شود درینصورت این علت حاد بود و بثور بزودی عظیم و مملو از
ریم شده مستور گردند بفلس مغلب پس از ده الی پانزده روز سپری شده ؛
ولی اکثر ازمنه این مرض مزمن بود و اغلب عروض باید در فخذین و یدین و بعضی
و بندرت در صورت و چون در موضع شفا پذیرفت مجددا در موضعی دیگر بروز نماید
و بدین جهت مزمنیت او زیاده بود و در ابتدا نقطه صغیری احمر اللون با ملمس هویدا شود
که بتدریج زیاده شده در وسط آن املس نقطه سیاه رنگی نمودار گردد و اطراف
او بتدریج مملو شود از رطوبتی که ابتدا اشفاف و بالاخره ریمی گردد و اغلب در هر
موضعی که بروز نماید از پنج الی شش بثور بیشتر نباشد و یکی از اقسام ردیه این
علت بسیار شبیه است به روپیا

زیرا که بعوض ریم ساده بثور مملو گردند از رطوبتی برزخ مابین ریم و دم و لی
تشخیص داده شود از روپیا بانکه در روپیا طاول عظیم و لون جلد قاعده
ان بثور ابتدا بدون تغیر و در هنگام سقوط کبود رنگ میباشد برخلاف
اکتیما که در ابتدا لون جلد قاعده او و هم لون جلد پس از سقوط

فلس احم

فلس احمر ناصع بود ؛ این علت یافت شود اغلب در اطفال و شیوخ که تغذیه
و تنمیه آنها قبیح بود ؛ اما العلاج ؛ چون حاد بود رجوع شود بفصد و رمی مانند
فصد و اشربه بارده و جلوس در مطبوخ خطمی و محلول سریشم یا تضمید آنها و
وضع ضماد متخذه از دقیق سیب زمینی نشاسته و تمریخ مرهم ساده یا کره بی نمک
؛ ولی چون علت مزمن بود علاج ضد ورمی سزاوار نیست و بهترین انواع علاج
استعمال مقویات است ؛ از آنجمله جرعات حادثه از زرد او را با شراب تغسیل
نمایند مشروط بر آنکه نصف وزن او عسل باشد یا مطبوخ کینه کینه یا محلول
کلرور دو شوه

یا بروی او لفتکی که از زند آلوده بمرهم سقزی یا مرهم شتراکس
و چون لحم زاید نمو نماید او را بواسطه نیترات دراژان محترق نمایند ؛
باید جلوس نماید مریض در سایه کرتیه معدنیه یا در آب دریا ؛
از داخل رجوع شود با ملاح حدیدیه و مقویات چون مطبوخ پوست گنه گنه
و مطبوخ جنطیانا و امثال آنها و چون علامات امتلا موجود بود شرب منقی از
ریکا النفع از انتیمون خواهند شد یا مریض گاه گاهی مسهلی از دوای جوشش

بنوشد ؛ در اطفال رضیع این قسم علاج را در مرضعه باید نمود ؛
شرط کلی است که مریض محفوظ باشد از آفتاب و توقف نماید در اماکنه پاک و
بدقت تمام بدن و لباس خود را نظیف و پاکیزه نگاه دارد ؛ فقره هفتم
در پریکو که هم فاوس
وهم تینیو

و بعربی خراز و بپارسی کچلی نامند ؛ بدانکه خراز عبارتست از مرض
مخصوص جلد راس که با سرایت مفرط در سن طفولیت حادث شده
و دمامیل صغار او انشقاق پذیرفته بزودی مبدل شود بفلس زرد رنگ با علامات
مخصوصه هر یک از اقسام او ؛ این مرض خراز حقیقی است زیرا که عامه بدون
حقیقت و لیاقت خراز نامند بعضی از امراض جلدیه مواضع مو دار راس را
مانند اگزما و امپتیگو که با خراز حقیقی بالکلیه مغایرند از آنجهت که اگزما
و امپتیگو علاوه بر اختلاف در علامات مسری نیست و هم موجب زوال
موهای راس نشوند بخلاف خراز حقیقی که بالنهایت مسری و در صورت
از مان باعث انتشار شعر است ؛ این علت تواند بخودی خود

ارکئ ز

از کثافت و فقر بخصوص در اطفال ضعیف البنیه و بلغمی مزاجان عارض شود
و لا اغلب عروض او بعد از سرایت بواسطه کلاه و شانه و امثال آنها که از اطفال
مبتلا بخراز گرفته در اطفال سالمه استعمال نمایند ؛ خراز حقیقی را
اطبا منقسم نموده اند بدو نوع نوع اول خراز متخلخل که بفرانسه ؛
تینیو فاوز
نامند

بواسطه شباهت فلس های او بخانه زنبور عسل یعنی رنگ آنها زرد
مابین بسفیدی و ترکیب شان چون لخته های صغیر یا کبیر بود یا خطوط
و تقعیر شبیه بموم آب نشده با برداشت شکل و ثابت رایحه حادثه از جلد
بدون بشره که در تحت آنها علی الدوام در حال ترشح مخصوص است که این
ترشح فلسها را غلیظ تر نماید و چون آنها را بکنند مجددا فلس جدید
بروید ؛ موضع بروز این مرض بخصوص حول اشعار است که علی الدوام بدین
واسطه اصول مذکوره علیل گشته با خود شعر خارج کردند و از بسیاری
از مان علت دیگر نمو نماید ؛ علامات دیگر این مرض حکه و عظیم شدن
غدد لیمفاتیکیه عنق است و در اطفال شود که بواسطه کثافت قمل در تحت

فلسها پدید آید که باعث حکه بی نهایت گردد ∴ نوع دوم حزاز مدور
است که بفرانسه تینئیو انولر
نامند زیرا که لکه های او حلقه و مدورند واگرچه درمیانه برخی از اوقات
هلال شکل اند ولی این حالت بواسطه کندن انهاست باظفر و تقعیراتی
که در حزاز متخلخل موجودند در این قسم نمی باشند بلکه اصول اشعار نیز بتدریج
علیل شده اغلب مورث نروییدن مو در تمام عمر شود ∴
اما تشخیص حاصل آید از نشستن مرض و ازسرایت و از مکان مخصوص این
علت در جلد مو در راس و از فانی شدن موها و چون بواسطه غلظت
بهم رسانیدن فلسهای حقیقی تشخیص صعب شود بسهولت ممکن خواهد شد
درصورتیکه بواسطه ضماد ملینه فلسها را زایل سازند و پس از آن بعینکی مو
مرض را ملاحظه کنند ∴ اما تقدمة المعرفة ∴ اغلب این مرض در زمان
تکلیف بخودی خود زوال پذیرد ∴ چون اعتقاد برخی از اطبا بر این است
که علاج حزاز حقیقی باعث بروز امراض دیگر شود ما در اینجا اعتقاد خود را بیان
کنیم که علاج حزاز حقیقی که مرض موضعی محض است نتواند باعث اشتعال

کهنه و

کهنه
جز آنکه مریض بترشح جلدی عادی شده و از علاج او زیانی بیند مانند
آنکه برخی از اوقات موقوف داشتن داغ باز و باعث بروز مرض یکی
از آلات رئیسه است و پاره ای که اطبا از انتقال مرض حزاز نموده اند از حزاز کاذب
است که فی الحقیقه از امراض مزاجی است ∴ بدانکه اغلب حزاز حقیقی مرضی است
مزمن و صعب العلاج ∴ اما العلاج در این علت چون سایر امراض جلدیه حفظ
صحة ضروریه و نظافت بدن شرط کل است و بسیار دیده شده که بواسطه اجتناب
طولانی از نوشیدن ادویه و اغذیه حاره و بطی الهضم و تغسیل راس را علی الدوام
با آب صابون حزاز بدون علاجی مخصوص علاج پذیرفته درصورتیکه
علامات مرضیه یا عمومیه داله بر غلظت دم موجود بود فصد یا اخراج دم موضعی
مفید خواهد بود ∴ استعمال مسهل برودتی و وضع مشمع ذراریح در بازو و برخی
از اوقات بسیار منفعت بخشد بدو دلیل اول آنکه سبیل دهنده ماده
مرض را بموضع دیگر دوم آنکه مانع شوند از آنکه بواسطه استعمال ادویه موضعیه
حاده هیجان یا ضرری دیگر عارض آلات رئیسه گردد ∴ در زمان استعمال
ادویه موضعیه باید همه اوقات طبیب حالت ضعف یا حالت هیجانیه راس را

ملاحظه کند زیرا که حالت ضعف عمومی در حزاز مزمن و حالت هیجان در حزاز
حاد موجود است ∴ پس بنابراین در حزاز حاد با ادویه ملینه و در حزاز مزمن
با ادویه محرکه رجوع شود در هر صورت در ابتدای علاج وضع ضماد ملینه
جهت سقوط فلس جایز است ∴ بجهة اتمام مطلب مشهورترین نسخ را از
برای حزاز در اینجا بیان کنیم تا از قرار عوارض و حدت و شدت
هر یک از آنها را بکار برند ∴ اول بگیرند سولفور دو پطاسیوم
دو مثقال
صابون سفید بسیار خوب دو مثقال و نیم محلول آهک سی و پنج مثقال الکهل خالص
یک مثقال اجزا را مخلوط بیکدیگر نموده روزی دو مرتبه راس را بدو طلا
نمایند ∴ دوم بگیرند مرداسنگ طلائی شانزده مثقال زاج سفید
مکلس دوازده مثقال کلمل دوازده مثقال کره بی نمک ده سیر
سقز دو سیر و نیم کره و سقز را با آتش ملایم ذوب نموده مابقی اجزا را
نرم کوفته مخلوط بیکدیگر ساخته بهم زنند تا نیکو مخلوط شده سرد شود ∴
نیکوترین اقسام استعمال این مرهم آنستکه پس از معدوم ساختن فلسها

بواسطه ضماد

بواسطه ضماد ملینه سر را در اول شب با اسفنج ابری از محلول صابون
تغسیل فرمایند و پس از خشک نمودن بمرهم مزبور تمریخ کنند و روی
آنرا بمشمع مومی مستور سازند تا چون شب دیگر در رسید از قرار شب گذشته
راس را تغسیل و تمریخ کنند ∴ سیم رفع نمودن فلسهاست
بواسطه ضماد سیب زمینی و پس از آن تغسیل نمودن راس در هر روز بمای
فاتر که در هر پنج سیر او یک مثقال جوهر قلیا محلول باشد و بعد از آن
تمریخ نمایند سر را بمرهمی از اجده گندم دو تو یدور دو مرکور
دوازده
گندم کافور دو نه مثقال مرهم ساده ∴ چهارم بگیرند بی کرو تکسیین
ده گندم
مرهم ساده پانزده مثقال مخلوط بیکدیگر نموده بهر شب سر را بدو تمریخ
کنند و بامداد با آب نیم گرم صابون تغسیل نمایند و از تجربات
مخصوصه که از بکار بردن این مرهم نموده اند ظاهر گردیده که علاج تام
حاصل میگردد اکثر اوقات بمدت بیست تا سی روز ∴

پنجم بکبرند استات دو پلم سه کندم در پنج مثقال آب دوراحل کرده روزی سه نوبت دستمالی
بدین محلول آلوده بر موضع مجروح وضع نمایند وروی دورا از شمع
مومی مستور کنند تا رفاده بزودی خشک نشود ؛ ششم
طبیب فرانسوی رُوش نام نیکو
چند نوبت علاج نیکو نموده بدین نوع که یک جزء کلرور دو یود دو یوم
را در شت
جزء آب حل نموده روزی چند مرتبه موضع حزاز را بدو تغسیل می نمود
؛ هفتم طبیب انکلیس ولان نام
موهای راس را با مقراض قطع کرده تا مدت هشت روز هر روزی دو نوبت
مکان حزاز را یک جزء جوهر سرکه مخلوط به جزء آب تغسیل نموده پس از
روز هشتم یکنوبت سر مریض را تا مدت سه الی چهار دقیقه بجوهر سرکه خالص
آلوده نگاه میداشت و گوید که درینصورت فلسها مجتمع شده بجنگند و عوام
اغلب گمان کنند که مرض شدت یافته تا پس از شش الی هشت روز

فلسها

فلسها ساقط گردیده ما تحت آنها جلد سالم محض بروید ؛ هشتم نسخه مرهمی است
که در بلاد بلجیکا شیوع
دارد بدین دستور بکیرند کره بی نمک دویست و پنجاه مثقال روغن
دنبه گوسفند شصت مثقال پیه بز شصت مثقال روغن زیتون چهار
مثقال موم هشتاد مثقال الکهل خالص چهار مثقال قطران سیصد و شصت مثقال
زرده تخم ده عدد دیگاه در آتش ملایم کره بی نمک را با روغن دنبه گوسفند و پیه
بز و موم و روغن زیتون ذوب نموده بمدت دو دقیقه بجوشانند پس از
آن الکهل خالص و قطران را بدو داخل کنند بالاخره زرده تخم را نیکو خفقه
داده مخلوط نمایند و جمع را از آتش برداشته بهم زنند تا سرد شود ؛ دستور
استعمال این مرهم چنان بود که روزی یکنوبت راس را با آب صابون نیم
گرم بشویند و پس از آن بدین مرهم موضع علیل را بمدت دو الی سه دقیقه
تمریخ کنند و بدین واسطه احساس حرارتی قلیل نمایند و پس از چهار الی
پنج روز فلسها سقوط یابند و جلدی با حمرت ناصعه ظاهر شود و در این هنگام
نیز بدستور سابق تمریخ کنند تا جلد بلون طبیعی رجعت نماید ؛

جمله پنجم

در امراض جلدیه باپاپول ؛
بدانکه پاپول باصطلاح اطبای فرنگ عبارتست از برآمده کی صغیر صلبه
که در جوف آنها نه مانند طاول صغار رطوبت بود و نه چون دمامیل جلدیه
ریم باشد و علامت مخصوصه این امراض جلدیه باپاپول حکه شدیده بود
بدون موجود بودن علامات عمومیه و بدون سرایت ؛ این قسم
از امراض جلدیه را دو نوع پیش بنود ؛ نوع اول از آنها است
مرض جلدی موسوم پرورِیکو
نوع دوم مرضی است معروف بلیچن ؛
فقره اولی در پرورِیکو
بدانکه هرچند لفظ پرورِیکو در لغت بمعنی حکه است ولی چنان
باشد که هر قسم از حکه را پروریکو توان گفت زیرا که در تعریف عمومی
امراض جلدیه معلوم شده که اغلب امراض مزمنه جلدیه که بدون
حمی باشد با حکه شدیده اند ؛ و از این جهة است که اینمرض را بلفظ
فرانسوی نه بلفظ حکه ذکر نمودیم ؛ پس بدانکه پروریکو نیست

که مرض

که مرض مخصوص جلدی باپاپول یعنی برآمدگی صغیر صلب در جلد بدون رطوبت
و ریم ولی با حکه شدیده شبیه بدبیب نمل ؛ این پاپول یا متفرق اند
در عضوی از اعضای بدن چون در پشت دست و عنق و انثیان و امثال
آنها یا جمع بهم فرو گرفته اند ؛ و برخی از اوقات بسیار صغیر و بعضی از منه
دیگر عظیم اند با لونی مانند لون طبیعی جلد جز آنکه بواسطه ناخن انتهار امنخرق
و مجروح نموده باشند که درینصورت اغلب بقطعه از دم منجمد مستور شوند ؛
حکه موجوده در این علت اغلب در شب ازدیاد پذیرد ؛ و اینمرض چون
بدون رد است است در مدت هشت الی بیست روز شفا پذیرد ولی
در اشخاص ضعیف البنیه و در شیوخ و کسانیکه بواسطه هم و غم شدید بسیار
علیل گردیده اند اکثر دوام مرض بطول انجامد و درینصورت با دلااستمرار
پاپول جدید بروز کنند و بواسطه حکاک دائمی جلد بناخن که متصل کند
چند پاپول را بیکدیگر جلد ناهموار و شبیه شوند بد امیل و در هنگام که این
علت مرکب بود بقلم شود که مریض بتدریج از حمای دق بهلاکت رسد
؛ اینمرض در اطفال و شیوخ زیاده از شبان عارض گردد با وجود آنکه

در هر سن تخفه ظهور یابد و نیز در دختران پیش از اناث پیدا شود ؛
سبب مخصوص او عدم نظافت و بد گذرانی و هم و غم مفرط است ؛
در برخی از نسوان قبل از زمان حیض حکه مفرطه در آلات تناسل موجود
شود بجهة بروز نمودن پروریگو در آلات تناسل خارجیه که از ابتدای
حیض بروز نموده و با انعدام او نیز معدوم گردد ؛ اما العلاج ؛ باید ابتدا
نمود بجلوس در مطبوخات ملینه یا تغسیل بدانها و رجوع نمود باغذیه
سریع الهضم و اشربه حامضه و احتیاط از اغذیه حاره ؛ ولی چون
زنان نپذیرفت پوشیدن سیاه کبریتیه معدنیه و جلوس در آنها لازم شود
و چون مریض را ضعف بسیار بود استعمال داخلی ادویه مره و اغذیه مقوی
فتد ؛ هرگاه با این تدابیر شفا حاصل نگردد باید رجوع شود باستعمال ترکیبات
ادویه مخصوصه که معروف ترین آنها را ذکر مینمائیم ؛
اول مرهم نوعیه گروزیف
سی و شش نخود الکل خالص بقدر کفایت تا حل شود بعد اضافه نمایند آب
مقطر سی مثقال و از این محلول یک الی سه قاشق چای خوری بر گرفته در

بدهانیم

در پنج سیر آب داخل نمایند و بدین محلول ثانی روزی دو الی سه نوبت موضع
علیل را طلا کنند ؛ دوم مرکب از نیترات دارژان
سه گندم
آب مقطر پنج مثقال محلول ترتیب داده با ابر یا پنبه موضع معلول را بدوا
آلوده نمایند ؛ سیم مرکب از کافور پنج مثقال روغن بادام تلخ
بیست و پنج مثقال در قرع آب یا در آتش ملایم انحلال حل نموده پروریگو را
بدو تدریج کنند ؛ چهارم مرکب از زیبق خالص سی و شش نخود اسید
نیتریک خالص
بیست مثقال زیبق را در او با آتش ملایم حل ساخته در محلول او یکمن آب
اضافه کنند و مکان علت را بدین محلول صبح و شام تغسیل فرمایند
؛ پنجم بسیار مفید بود تغسیل موضع علت را با آب لیموی تازه ؛
ششم مرکب از سولفات دوسو
بیست الی چهل نخود آب ده سیر محلول نموده موضع مریض را تغسیل کنند ؛
هفتم مرکب از کربنات دوسود

یکجزء در پنجاه جزء آب مقطر او را حل نموده در موضع علت بکار برند ؛
هشتم در این اواخر تجربه بسیار مفید دیده اند تغسیل مکان
علیل را بعرق بادام تلخ یا محلول یکجزء اسید پروسیک
در چهل جزء الکل بست و ح
درجه ؛ فقره دوم در بیان لیخن
بدانکه این مرض بندرت حادث و اغلب مزمن است و بروز نماید با برآمدگی
های جلد که نه رطوبت و نه ریم در آنها بود با تغییر جزئی لون طبیعی جلد
و حکه قلیله که پس از زوال این حکه برآمده گی های مذکوره دستور
شونز نفس و چون برخی از اوقات تشخیص او صعب است لهذا در اینجا
اختلافات این را با دو مرض جلدی دیگر که مورد اشتباه اند بیان نمائیم
؛ پس بدانکه این علت تمیز داده میشود از پروریگو باینکه در پروریگو
برآمده گی های جلد از یکدیگر متفرق و هم اعظم اند و در لیخن با یکدیگر متصل
و اصغر ؛ و هم از جرب تشخیص داده شود بسهولت از آنکه در جرب
اندک رطوبتی در طاول موجود است و در این مرض طاول نیست بلکه پا

پاپول

پاپول بود که نه رطوبت و نه ریم در او است ولی با وجه اختلافات مذکوره
در مابین پروریگو و لیخن علاج هر دو یکنوع بود بنا برعلی هذا ؛
دستور مداوای لیخن از قراریست که در فقره سابقه بیان شده
جمله ششم در امراض جلدیه فلسیه ؛ بدانکه مرض جلدی
فلسی گوئیم هر آن علتی را که بواسطه ترشح غیر طبیعی جلد فلسهای
رمادی اللون شکننده غلیظ یا دقیق از ابتدای بروز خود در جلد پدید
آورده نه آنکه ظهور فلسها پس از دمامیل یا طاول یا پاپول بود ؛
اقسام این مرض منحصر باشد به نوع که هر یک از آنها را در فقره جداگانه بیان
مینمائیم ؛ فقره اولی در بیان پتیر
ولسپوری ازیس ؛
بدانکه اطبای فرنگ لغت پتیر را یونانی دانند که در اصل پیپرا
بصیغه صفت
بوده یعنی فلس که مشتق است از مصدر یونانی پتیس
یعنی فلس قدما باسم پیره موسوم مینمودند هر مرض جلدیه را که موجب

اذیت و نفرت خلق بود ولی اکنون در فرنگ چهار قسم از امراض جلدیه را
باسم لپر نامند اول از آنها مرضی است که در تورات مذکور است
و اکنون در هیچ بلدی موجود نیست ؛ دوم مرض جلدی است که تعریف
مخصوص او را در این فقره ذکر خواهیم کرد ؛ سیم از انهاست جذام
که بفرانسه لپر توبرکولز
و هم لپر دِ گرِک
نامند
و بیان او چون مرض جلدی با تکمه های صلب یا لین در فقره دوم از جمله هشتم
خواهد آمد از آنجهت که از جمله اقسام اوست چهارم از انهاست داء الفیل
که بفرانسه لپر دِ زراب
گویند
و نیز در فقره سیم از جمله هشتم مذکور خواهد شد ؛ پس در خصوص لپر و پسوریِ
ازیش که مخصوص همین فقره است بدانکه همین دو اسم موسوم بتمامی
مرض جلدی مزمن غیر سیری را که علامت مخصوصه اوست لخته های کم رنگ
مدور اندکی بر آمده که وسط آن لکه ها مقعر بود یا غیر مدور و بدون تقعر ند
ولی در هر صورت بفلسهای دقیق سفید صدفی رنگ مستور باشد ؛

هر چند برخی از اطباء از قرار تدویر و عدم ان و از قرار وجود تقعیر در وسط
و نبودن او این علت را منقسم بدو قسم نموده یعنی آن قسمی را
که با لکه مدور و یا تقعیر وسط است لپر اصلی و لکه مدور و بدون
تقعیر است پسوری ازیش نامیده اند ولی ما هر یک از این
دو اسم را در مقام یکدیگر استعمال نمائیم زیرا که تفاوت صوریه جزئی است
و رفتار و علاج هر دو با یکدیگر مساوی ؛ پسوری ازیس در شبان
زیاده تر از شیوخ یافت شود و هم در ذکور از اناث و هر چند مسری نیست
ولی موروثی او بسیار اتفاق افتاده ؛ و اگر چه برخی از اوقات حادث
شود با همراهی علامات عمومیه مانند کسالت صداع و حرارت جلد ولی
اغلب بدون علامات عمومیه ظاهر شود ؛ اکثر اوقات رفتار این علت
همین نوع است که از ابتدا در مواضع متفرقه فرداً فرداً بروز نماید و در این
صورت اطبای فرنگ او را پسوری ازیس گوتاتا نامند
یعنی قطره قطره
و چون لخته ها با یکدیگر متصل شوند پسوری ازیس دیفوزا

یعنی
تشه و فرو گرفته موجود شود و چون بدین مرتبه رسید از دو حالت خارج
نخواهد بود یا آنکه لخته های بسیار پیاپی با یکدیگر متصل شوند پسوری از
یس این وتراتا
یعنی مزمن بوجود آید یا آنکه لخته های وسطی شفا یابند و اطراف آنها با یکدیگر
متصل شوند و در این صورت پسوری ازیس سیرسینی اناتا
یعنی کمربندی
حادث شود مکان این علت عموماً در اطراف قرب بمفاصل است هر چند
بندرت در صورت و شقیق نیز دیده شده و فلسهائی که بوجود آیند علی الدوام
سقوط پذیرفته تجدید شوند و در تحت انها موضعی احمر اللون با اجزاء بر آمده کمی و حکه
موذی کرده و هر چند بندرت بهلاکت میرساند ولی مرضی است با ردائت تمام بواسطه
صعوبت علاج ؛ اما العلاج ؛ علاوه بر اینکه ملاحظه نمودن حالت عمومیه بدن یعنی
استعمال فصد و رگ در امزجه دمویه و نوشیدن محرکات و مقویات در ضعیف
المزاجان و علاج حالت مخصوصه دیگر چون مزاج سیفلیسی یا خنازیری اطبا را

در امر فرنگ سه نوع علاج مخصوصه باشد نوع اول علاج تغفین و زرنیخ است ؛ در این
صورت باید پرهیز کامل نمود و مریض ابتدا نماید از سه الی پنج قطره بهر بامداد در
یک فنجان آب شد و چون چند روز بدین دستور رفتار شد و علامات ردیه
در آمدن بول پدیدار نگردد هر هفته بمقدار دو الی پنج قطره اضافه نمایند و چون
باحتیاط و تدریج زیاد رفتار کنند بدون علامات ردیه بمقدار دو الی بیست
قطره و زیاده تر توانند رسید نوع دوم علاج به ارسنیک
است بخصوص محلول پرسون
یا محلول فولر
بخصوص محلول بدین نوع که از محلول پارسون درهم یک مثقال
آب هشت یک گندم ارسنیات دو سود
دارد در ابتدا هشت قطره در روز بمقدار
منقسم و بتدریج شصت قطره همان نوع نوشیده شود و از محلول
فولر که درهم یک مثقال او یک گندم و ثلث یک گندم ؛
ارسنیت دو پتاس

باید ابتدا نمود به دوای سه قطره در بیست و چهار ساعت بمقدار منقسم
و هر هفته دو قطره زیاد نمایند تا به هجده قطره رسد و از این مقدار هیچ به
تجاوز ننمایند زیرا که استعمال طولانی و بمقدار زیاد مورث هلاکت تواند
شد ؛ چون مریض چند روز پس از استعمال یکی از این ترکیبات مبتلا
باستسقای لحمی جفن و وجع حلقوم و حرارت فم شود دلیل بر آن است که بمقدار
مع را اسپکی زیاد نموده و چون علاوه بر این علامات حمرت نوک یا کنار
زبان با عطش مفرط و سیلان براق عارض گردد باید استعمال آنها را تا چند
مدت موقوف داشت و در صورتیکه وجع فم معده و تهوع یا قی بروز کند
استعمال این ترکیبات در هر صورت نالایق و مخوف است ؛ نوع سیم
علاج بمطبوخ یا عصاره الجزه است که بفرانسه آرتیکو
نامند و این نوع از علاج بخصوص متداول کهن در این ازمنه اخیره در انگلیس
بدین نوع که دو الی چهار مثقال او را در ده سیر آب جوش میدهند تا نیم
سیر باقی ماند که در مدت بیست و چهار ساعت بتدریج بمریض بنوشانند
یا اینکه عصاره او را حب یک گندمی نموده دو الی شش عدد او را

در بیست و چهار ساعت

در بیست و چهار ساعت بتدریج بخورانند ؛ فقره دوم در بیان
پی تیری آزیس

این علت مخصوص است جلد مودار بدن را بخصوص لحیه و راس و هرگز در جمیع
بدن پدیدار نگشته و عوارض ظاهره آن بفلسهای سفید و نازک و خشک که مانند
گرد و غبار ریزه ریزه گردند و اغلب جلد ماتحت آنها بدون تغیر لون و بندرت
احمر اللون است ؛ غبار فلسی که در اغلب اطفال راس را میپوشد نیست
مگر پی تیری آزیس و چون در لحیه ظهور یابد حلق دائمی او مورث ازمان
شود بنابراین اشخاص را که لحیه بدین علت مبتلا باشد شرط اول عدم حلق
لحیه است و اگر از ریش بلند احتیاط کنند باید بواسطه مقراض او را کوتاه
نمایند ؛ اما العلاج ؛ هرچند علاج جزئی است ولی باید بعلاج او پرداخت
زیرا که چون بمداوای او نپردازند موها شکننده گردیده و هم موجب
سقوط آنها مادام الحیوة شود ؛ پس در صورتیکه علامت ورم یعنی حمرت
موجود باشد باید ابتدا نمود بطلای زرشیره بادام چون بسیار مزمن شود
تغسیل بمحلول کربنات دو پتاس

یا مرهمی از زاج سفید یا بوره از زرنیخ یا گوگرد سرب ملتئم گردد ؛
فقره سیم در بیان اکتی اُز

یعنی رزه ماهی ؛ بدانکه این علت عبارتست از بروز فلسهای صلب
و یابس در مواضع از بدن که یکسر آن فلسها در جلد مکوب است همچون
رزه ماهی و جلد ماتحت آنها نیز یابس و رمادی اللون است
؛ چون علت نادر الوقوع و علاج پذیرد بیان طولانی او
باعث تطویل کلام است ؛ جمله هشتم در امراض جلدیه تا تکمه ؛
در این جمله بیان نمایم امراض جلدیه یا برآمدگیهای صلب یا لین را
که نه از جنس دمامیل و نه از جنس پاپول لکه و بحقیقت رفته یا مبدل به
تقرح شوند بدون لکه مانند و مایر چند مدت قبل از انفجار ریم آنها را ممتنع
سازد اطبا را از این قسم امراض جلدیه شمرند لوپوس
و جذام و داء الفیل و تکمه های سیفلیتیه را ؛ فقره اولی
در بیان لوپوس
استیومن

که هم

دهم

دارتر

دارتر رنژانت
نامند

بدانکه لوپوس بمعنی گرگ و استیومن بمعنی خورنده است
و عبارتست از مرض جلدیه که ابتدا نمایان به برآمدگیهای صلب بنفشجی یا احمر
اللون که بخصوص عارض شوند در صورت و میلی زیادی بعمق نمایند
و هرچند شوند چند عدد بنوبت در بدن بروز کنند ولی اغلب فرد
و دور از یکدیگر میباشند ؛ این علت اغلب پدیدار گردد در اطفال
و شبان ؛ و چون برآمدگیهای مذکوره با لکه یا بدون او عروض
یافت بتدریج عظیم گردیده جلد آنها علی الدوام بطرز فلس قطع شود و علت
صورت تقرحی پدید کند که بعضی از اوقات این تقرح سطحی و جلد اطراف
او برآمده و احمر اللون و دقیق است با پوستی اصفر اللون و غلیظ بنحویکه
اطراف تقرح را پوشیده و برخی از اوقات دیگر میل بعمق نموده صورت
کریهی بوجه آورد و با وجود که شدت مرض برخی از ازمنه بینی و
شفتین و جفتین را مبتلا نموده زایل میسازد علامات عمومیه بسیار قلیل الدرد
و حس وجع نیز خفیف است ؛ از این بیان معلوم میشود که لوپوس

همچون جنس مرسالک را و

هرچند سالک در ایران عام و شایع است ولی سایر اقسام لوپوس در
اینجا نادر الوقوع است ÷ اگرچه بسیاری دوام رو زمان او معلوم است و
لی باید دانست که اکثر اوقات بدون رد است جز آنکه در جفتی یا مجاور
چشم بروز کند بر خلاف لوپوس ه در بلاد فرنگ پدیدار شود کریه هیئت
اکال و نادر العلاج است ÷ چون علاج عمومی لوپوس را بیان نمائیم
معلوم میشود که هر یک از اقسام ادویه مستعمله در او در سالک نیز بکار رود
÷ پس در صورتیکه مریض مبتلا باشد بمزاج خنازیری بواسطه ادویه داخله مخصوصه
رفع او را نمائید و در دموی مزاجان اخراج دم موضعی کنند بخصوص در
ابتدا و چون قبل از تقرح بزرگ شد رجوع شد بطبیب که بشهای برآمده
کهبای صلب بنفسجی اللون یا بدون تغیر لون موجه اند امید بر تحلیل بردن
مرض باشد باعانت تمریخ بدهن مرتب از یک الی چهار جزء یدور دو پتاسیم
و سی جزء مرهم
ساده و وضع رفاده مبلوله بطبوخ نباتات عطره ÷ ولی چون

علت تقرحی پدیدار گردید ازین قسم ادویه و هم از ادویه ملینه علاج حاصل
نشود و چون فلس در او موجود باشد زایل نمایند بواسطه ضماده و ادویه
ملینه مانند نشسته پخته و پس از آن رجوع شود به اسید نیتریک
یا برد انتیموان
یا پات دو وین
یا اکالی از زعفران
که به اسید سولفوریک
خمیر نموده باشند یا ذروری از صد جزء ۶ کلمد و یکجزء اسید
ارسینو

فقره دوم

در بیان جذام ه بفرانسه لپر تو برکولز
و هم الفانتی ازیس دگرک
نامند ÷ بدانکه این علت مشهور نیست مگر ظهور برآمدگی های غیر
منظم که اغلب در ابتدا لین و احمر اللون یا بنفسجی باشند و پس از
تغیر لون کرده برنگ قهوه سیاه گردند با ظهور نقصانی تام

در جلد که غلیظ و ناهموار و بدرنگ چنانکه مذکور شد یا برنگ جلد فیل
شود و مکان مخصوص این علت صورت است ÷
این مرض را بچهار درجه تقسیم نمائیم ÷ درجه اول اغلب مخفی است
زیرا که اکثر اوقات لکه های قهوه رنگ مشتبه میشوند بلکه های مبتدا
وله جلدیه ولی بر طبیب حاذق تشخیص جذام البته پوشیده نخواهد ماند
در صورتیکه در وسط آن لکه ها از ابتدا تقعری جزئی موجه باشد اغلب
با همراهی بطلان حس انموضع ÷ درینصورت مرضی را هرچند حالت
عمومیه بدون نقصان است ولی بسرعت از حرکت خسته شوند
و همچنین اشخاصیکه صاحب صنعت اند دست از صنعت و عمل
خود برداشته لا ابالی گردند ÷ درجه دوم حالت جذامیه که تا حال
مخفی بود ظهور و بروز پدیدار کند بواسطه بنفسجیت یا کبودی لون
صورت و اماس نسج زنبوری جبهه و وجنتین و غلظت بینی
و اتساع منخرین و غلظت شحم الاذن و در ور دوار ده صورت
و اماس و خفیتن دستی و رطوبت عینین با عدم شفافت

رو و بی حسی مو رفع صاحب ماس که از ابتدا موجه است و اگر هم نبود درین
درجه ظاهر شود و موی موضعیکه مبتلا گردیده است بتدریج ساقط گردد
و شفتین غلظت بهمرسانده جوف دهانرا فرو گیرد و تقرحاتی شبیه بزرگ
و منخرین که مملو از رطوبت غلیظ بشود بواسطه خشکیدن رطوبت مترشحه ازاو
مسدود شوند و رایحه منتنه از دهان استشمام گردد و تجه الصوت و بوی
خلق و حالت مالخولیائی از مریض بهم رسد با خستگی و بیحالی و تا هر
در امور اشتداد پذیرد و برخی از اوقات مرض تا مدت چند سال بدون
تزاید بدین حالت باقی مانند ÷ درجه سیم چون بتدریج مرض
اشتداد پذیرد تکمه های صورت متورم و واضح گردند و بخصوص در
صورت برآمدگیهای مدور لین و کبود الحجم جوزی پدیدار شوند که بعضی
از آنها را در وسط نقطه تقعر و برخی دیگر بدون آن باشد و صورت را
هیولائی عجیب بهمرسد که اطبای فرنگ او را شبیه بصورت شیر نموده
بدین جهت بنام لانتی ازیس
موسوم ساخته اند و درینحالت عمداً الصابر مریض نقصان پذیرفته

ملحمه اماس نموده پس چون درخمول رسش

وع الدوام مرض اشتداد یافته تحجر الصوت مخصوص و شدید حادث شود و
جمیع الات حواس ظاهره علیل گردند ؛ درجه چهارم درین درجه
بر آمده کیهاصورت تقرحی پدیدار نماینده بارز دیار ترشح و پوشیده
شوند بقلع الوت اللون و اطراف تقرح بر آمده و صلب و ناهموار و کبود
یا بنفسجی شوند و رطوبت مترشحه از دو شبه باشد بابی که گوشت در او
شسته باشند و کسالت عمومیه بنوعی است که مرضی قدرت بر حرکت
ندارند و انگشتان دست و پا تخف پذیرفته اظفار یا بسقوط یابند یا غلیظ
و شکننده شوند و در برخی از انها اشتها باهره زایل گردد بنوعیکه ؛
مدتی قبل از موت از غذا متنفر باشند و در بعضی دیگر اشتهای مفرط
و عطش شدید است و برخی دیگر بواسطه اسهال شدید بغتةً بهلاکت
رسند و برخی دیگر را بدن بتدریج فاسد شود چنانکه اطراف
اندک اندک مبتلا بغانقرایا شده مفصل بمفصل از یکدیگر جدا
شوند ؛ اما العلاج ؛ باید دانستکه ادویهٔ مستعمله در این مرض غیب

بدون حاجت الکل

بدون حاجت الکل بدو جهت اول آنکه مرضای مبتلا باین مرض از ابتدا رجوع
بطبیب حاذق نمینمایند بلکه تا مدتی مدید بسیاری از ادویهٔ غیر لایقه بکار برند
دوم آنکه در صورت از زمان ادلات تغذیه بنحوی مبتلا بوده مرضی بنده که مانع
هستند از استعمال بعضی از ادویهٔ قویه که در این علت برخی از اوقات
مفید دیده شده ؛ بهر صورت چون بطبیب رجوع شود مکلف بر آنست که
که ابتداءً مریض را تسلی خاطر داده هم از مزمنیت مرض او را مجبر نماید و پرهیز
تام دهد از اکل اغذیهٔ حیوانیه و غذای مریض را منحصر کند بنباتی و بقو
لات و آب گوشت بی چرب و در ابتدای مرض گاه گاهی مسهل بر دهنی
بنوشانند و اجتناب تام نماید از استعمال ادویهٔ زیبقیه که سم مخصوص است
این علت را ؛ دستور مخصوص ما در این علت آنست که چون در ابتدای
علاج بواسطه فصد تجانی شاهده کنیم که دم این قسم از مرضی رقیق و
قلیل اللون است بهر دو ماه سه ماه فصد خفیفی نمائیم تا تغییری در دم پدید آید
و چون کیفیت دم تغییر بیکی نقطه تقدمه معرفه در اینصورت چند خودم بعد هرچند
علامات ظاهره چند باشد ؛ چون سبب این علت معین نیست پس معلوم است

علاج نیز منوط بتجربه است بهذا در اینجا اکثر ادویه را که در این علت معروفند فرداً
فرداً بیان کنیم ؛ اول از انهاست ترکیبی از انتیمون و ارسنیک موسوم به
سولف ستی بی اکال سلکوس
صفت او بدین نوع است صدف مغسول شانزده مثقال انتیمون خالص
دو مثقال کوکرد و مکلس چهار مثقال هر یک را جدا جدا کوفته و انکاه مخلوط
بیکدیگر نموده در بوته زرگری کرده روی او را بیک پرده دیگر از صدف
مغسول نرم بپوشانند پس از آن بوته مذکور را در کوره بمدت نیم ساعت
در حالت ذوب نگاه دارند تا چون نمونه از او برگیرند قهوه رنگ باشد انگاه
بوته را در همان کوره بحالت خود گذارند تا بخودی خود سرد شود و پس از سرد شدن
بوته را شکسته و صدف مغسولی را که اجزاء را بدو پوشیده بود تراشیده مابقی
را نرم کوفته در ظرف زجاجی ریخته از تاثیر هوا محافظت نمایند ؛ طریقه استعمال
این نسخه آنستکه ایجده نخود او را با لعاب کتیرا بقدر کفایت شصت حب
نمایند روزی دو نوبت هر نوبت پنج حب بنوشانند ؛ دوم ترکیبات
ارسنیک
میباشد

نابغ

چون بعض از انها در این کتاب و برخی دیگر در قرابادین شفائیه در بیان
ارسنیک ذکر شده تفصیل از او در اینجا لازم نیست ؛ سیم از ادویه مخصوصه
است یدور دوپتاسیوم
که بمدت طولانی او را باین نوع معمول دارند که بمقدار جزئی ابتدا نمایند تا آنکه
روزی به نسبت الی گندم برسد و این از جمله نیکوترین معالجات
است در هر صورت از استعمال او منفعت تامه دیده شده ؛ چهارم
از انهاست موریات دوژ
دو اکسیژن
نام طبیب معروف
فرانسوی شخصی را که چند سال مبتلا بجذام بوده بدین دوا معالجه نمود بدین نوع
هر دوازده یک گندم او را بر توالی الایام بروی زبان طلا میسنمود و محلول
او را از دهن بمقدار نسبت یک گندم بر توالی الایام در مریضخانه مبارکه در اینجا
نیز بی نهایت مفید افتاده ؛ پنجم از ادویهٔ مخصوصه است که افیون
که نیز در مریضخانهٔ
مبارکه در شخصیکه دو سال مبتلا بجذام بود و موهای جمیع بدن او سقط و

و بعضی از بر آمده گی ها مایل به تقرح بعضی بمقدار روزی یک گندم بمدت پنجاه علاج
تام حاصل گردید و اثر نیکی این دوا در هر فصد ستجان ظاهر گردید ؛ هرچند اطبا یکه
معتاد بنوشیدن گرافیت اند این مقدار را قلیل دانسته ولی در هر مریض
این بنده از زیاد این مقدار وجع در فم معده او عارض میشد ؛
ششم بدانکه برخی از اطبای عثمانی زیاد در زند باستعمال مطبوخ پوست
شاخه های یک ساله درخت نارون بدین نوع که ابتدا یک مثقال و بتدریج
پنج تا چهار مثقال را در یک من آب بجوشانند تا نیم سیر آن باقی ماند و مریض
هر بامداد اینقدر را گرم بنوشند و در بستر استراحت فرمایند تا عرق بسیاری
ترشح نماید ؛ هفتم در یکی از روزنامه های معروف مسوی بیان کرده
اند از جذام ایجاده که در یک ماه بواسطه نوشیدن سه ال چقطره و تقطیره
ذراریح شفا یافت ؛ در خصوص سرایت و موروثی شدن جذام در اینجا
بیان کنیم آنچه را که خود بتجربه رسانیدم پس بدانکه تاکنون سرایت این
مرض بر بنده ثابت و ظاهر نشده بلکه برعکس مکرر اتفاق افتاده که خود با
مرضای جذامی در یک منزل سکنی نموده ام و هم مکرر شده که خود اقربای مرضی

درکثرت صحبت

درکثرت صحبت بمرضای خود به پرستاری ایشان مشغول شده اند بدون
ابتلای بدین علت پس اگر فی الحقیقه رور اسری یافته اند در بلادی بوده
است که جذام در آنها اندمیک
بلی پس در این هنگام سرایت او اثبات نشود بلکه مبتلا شدن پر
ستاران از تاثیر اسباب اندمیک بوده است ؛ ولی در خصوص مو
روثی شدن او مکرر دیده ام که اطفالی که یکی از والدین او بدین
علت مبتلا بوده بدان جهة بهلاکت رسیده اند پس از چند سال
که از زمان حد تکلیف تجاوز نموده مبتلا بجذام گردیده اند و این مطلب
از برای طبیب بسیار عمده و مفید است زیرا که دانستن این مطلب تشخیص را
بر طبیب در آن اشخاص سهل گردان منم از ابتدای بروز علامات بزودی
علاج پردازد و بلکه طبیب مکلف بر آنست هم قبل از بروز علامات جلدیه
ظاهره علی الدوام حالت این نوع از مرضی را مواظب باشد فقره سیم
در داء الفیل که بفرانسه الفانتی ازیس دزارب
نامند ؛

بدانکه اغلب اطبا داء الفیل را از جمله امراض جلدیه که یکی از علامات
آنها ظهور تکمه است تعداد نموده اند ولی چون در این مرض علامات
تکمه موجود نیست بلکه علامات ازدیاد تغذیه و ثمیه عمومی و موضعی مو
جود است و هم سبب واضح و معین این علت ورم عروق لیمفاتیکیه
است لهذا تعریف
این علت را در امراض آلات جذابه در فقره اولی از کتاب اول از فصل
دوم از مقاله دوم شفائیه ذکر نموده ام فقره چهارم در تکمه های
سفلیتیکیه
بدانکه این علت نیست مگر بروز علامات جلدیه مخصوصه صلبه که از جهت
ماده مسریه سفلیس ظاهر گردند ؛ چون سفلیس را در باب سیم
از شفائیه بیان نمایم لهذا هر آنچه ذکر او لازم این فقره است
در آنجا ذکر خواهد شد ؛ جمله هشتم در بیان امراض جلدیه با
تغیر لون که از فشار باصبع معدوم نشوند ؛ در این جمله بیان
کنیم برص و حصبه عامه و خال مولودی و لکه های صورت را

بیز

؛ فقره اولی در برص ؛ بدانکه قدمای اطبای یونان بنام الفس
ولوسه
یعنی سفید و سفیدیت اسم برص را موسوم مینمودند حالت
مخصوصه جلد را که بروز نماید با لکه های سفیدتر از جلد سالم که صغیر
یا عظیم باشند و چون علاج او صعب است اکثر در تمام عمر باقی میمانند
؛ هرچند برخی این علت را از اقسام جذام دانسته عوام از این
قسم مرض اجتناب بسیار کنند ولی بواسطه ملاحظه نمودن چند
نفر از این مرضی را بمدتی مدیده گوئیم که برص بهیچوجه مدخلیتی بجذام
ندارد و هیچوقت جذام بلکه های ابیض اللون ابتدا نکرده و بهیچوجه هم
برص مبدل بجذام نشده ؛ اگر کسی گوید که سبب علاج نه پذیرفتن
این قسم از مرض چیست و از چه بتدریج کم یا زیاد و بهلاکت رسند
جواب گوئیم که چون مریض و پرستاران او اغلب معتقد اند بعلاج
نیافتن این علت بعلاج رجوع ننمایند مگر بدوای موضعی جزئی و
نیز اقربای او دوری از آن جویند در اینصورت مریض را از ما

ناامیدی حالت مالیخولیا عارض شد که زیاده از برص موجب هلاکت
گشت. چون کتب طبیه را تفصیل چندان درخصوص این علت نیست
در این چند سال که در ایران متوقف شدم ناچار گردیدم که خود جستجوی
سبب و علامت و علاج این مرض غریب را نمایم و از چند نفری که
در این علاج یا قبل از آن بنظر بنده رسیدند سبب معینی معلوم نشد
جز آنکه حالت مخصوصه از برای آلات تغذیه پدیدار بود چنانکه اغلب
این اشخاص را ابراز قلیل اللون بود و در هفت نفر بواسطه جستجوی تام
معلوم شد که در زمان رضاعت مرضعه ایشان را املاح زیبق نوشیده
بودند و چون اینها هیچ جنسی و در سه نفر دیگر مادر اینها در هنگام حمل زیبق نو
شیده بود و چون هیچ جسمی مانند زیبق کلوله‌های احمر دم را
قلیل نمی‌نماید لهذا عقیده بنده بر اینست که سبب این علت نیست مگر نقصان
کلوله‌های احمر دم و زیادتی کلوله‌های ابیض هرجهتی از جهات در بعضی
از مواضع بدن توقف نموده موجب بیاض لون آن موضع شوند.
این عقیده خود را باثبات رسانیدم از تجربه نمودن دم چهار نفر مبتلا
بدین علت

بدین علت را که در یکی از اینها در هزار جزء دم بیش از نود و شش جزء
کلوله سرخ و در دیگری صد و سه جزء و در دیگری نود و نه جزء و در آن دیگر
صد و یازده جزء موجود بود و حال آنکه در اشخاص صحیح المزاج مقدار کلوله سرخ
دم در هزار جزء از صد و بیست و پنج کمتر دیده نشده و اغلب اوقات صد و
بیست و هفت است. بجهة آنکه دیگران نیز عقیده بنده را توانند ثابت
نمود تجربه نمودن خود را در اینجا بیان کنیم پس به آنکه دم مخرجه از فصد را اعداد
معینی برگرفته با آب مساوی وزن او از محلول سیر سولفات هر سود
مخلوط نموده تا مانع آید
انجماد فیبرین دم را پس از آن این مخلوط را در قیف کاغذی
نموده لوله بوری دقیقی را در او فرو برده هوا را در دمیدم تا آنکه کلوله‌ها بیکدیگر متصل
نشوند و بدینواسطه مانع از بیرون رفتن رطوبت دم و محلول فیبرین از کاغذ
گردند و از این عمل جمیع کلوله‌های دم در روی کاغذ باقی مانند آلوده باندکی
از فیبرین و دهنیت و بجهت جدا نمودن از این دو جزء خارجی جسم موجوده
در کاغذ را ابتداء بمحلول سولفات دوسود

و پس از آن باب مقطر تغسیل نموده خشکانیدم و خشک شده او را مجدداً
با اتیر
تغسیل کردم تا دهنیت او
گرفته شود و این کلوله خالص را سنجیده از وزن تام دم معمول تفریق نمودم.
اکنون چون ملاحظه مینمائیم که در یرقان الابیض نیز قلت کلوله سرخ دم
سبب بیاض عمومی جلد و در برص نیز بیاض موضعی منوط بنقصان کلوله
های احمر دم است عقیده بنده آن باشد که برص نیست مگر مرض آلات
تغذیه که بواسطه نقصان کلوله‌های رنگین دم بعض از مواضع جلد را تغییر
لون عارض شد چنانچه در یرقان الابیض دم قلیل اللون با قوت تمام
دوران نموده موجب بیاض عمومی جلد گردد. صعوبت علاج برص نیز
مورث اثبات این قول است زیرا که ادویه مخصوصه در ازدیاد کلوله
های رنگین دم شوند در تمام بدن بسهولت دوران نمایند چنانکه
در یرقان الابیض ادویه مذکوره بمدت مدید موجب شفاء گردند.
باید دانست که اغلب لکه‌های ابیض برص پس از بروز در مواضع مشخصه
بسرعت ازدیاد پذیرند و تا مدتی مدید یعنی چند سال باقی مانند بلکه
در بعضی از

در اشخاص مبتلا تا مدت سی سال بدون تغییر در حالت عمومیه بدن دیده شده.
ولیکن چون مبتلایان از زندگی مستعدین بمالیخولیا را از بدرفتاری اقربا
و کناره جوئی ایشان و ناامیدی از علاج و کثرت خیالات و نشستن
در یکموضع اغلب عمل تغذیه و تنمیه بکاهند و ضایع شده و سبب حدوث
امراض مختلفه در آلات تغذیه بخصوص ورم امعاء گشته مورث هلاکت
شود بدون ظهور تقرح یا علامات ردیه دیگر در خود موضع برص. اما
العلاج از قراریکه مذکور شد ظاهر است که بنده برخلاف اغلب اطباء این
علت را خطرناک و سری ندانم بلکه ابتدا برلایقه و امیدواری مریض
بسهولت ولی بتدریج بسیار شفاء پذیر دانم. بنا علی هذا بر طبیب است
که ابتدا مریض و اقربای او را بسبب جمعیت خاطر شد از عدم سرایت
مرض و بواسطه نیکو داشتن ستة ضروریه اسباب محصله و مهیه او را ایمن
نماید از آنجمله مریض را بخوش گذرانی و لهو و لعب بقدر امکان مشغول
دارند و منزل او را محل ذی آفتاب در اطاق غیر رطوبی قرار دهند
و دقتاً روزی یکنوبت در مکان گرم محفوظ از هبوب ریاح جمیع بدن را

بپارچه صوف مبلول با آب یخ دلک نمایند تا هیجانی جزئی در تمام جلد پدید
آید و پس از فراغت از دلک مریض را امر نمایند بحرکت تا خسته شود
؛ چون در مدت چند روز بدین نوع معالجه نمایند آب یخ را ابدال کنند
بمحلول سولفات دوسود
بسیار سرد ؛ در مابین ابتدای علاج تا مدت یکماه در هر بیست و چهار
ساعت محلول شش نخود سولفات دوسود را بتدریج بنوشانند
و پس از یکماه ابتدا کنند بنوشانیدن پرکلرید دومنکنز
بدین نوع
ابتدا شود به نیم گندم در صبح و نیم گندم در شب قبل از غذا و بهر پانزده
روز نیم گندم در صبح و نیم گندم در شب اضافه کنند ؛ چون اشتهای
مریض کامل باشد از ابتدای معالجه تا زمان شفاپذیرفتن هر روز نیم مثقال
شکر شیر بدو بخورانند که موجب قوت مزاج خواهد شد ؛ نیز مفید است
شرب مطبوخ نباتات مره چون دم کرده جنطیانا یا دم کرده پوست کنه
کنه با شیر خام ؛ چون پس از مدت سه ماه با وجود حصول منفعت تامه

در حالت عمومیه مریض لون لکه ها را تغییری حادث نگردید و هم بواسطه تجزیه
دم معلوم شد که گلوبول رنگین او بمقدار طبیعی عود ننموده لانه شک بر علاج
تام نباشد در صورتیکه علاوه بر علاج مذکوره رجوع شود به آن ترو
کوکانی بدین نوع
ده مثقال آن را با کتیرا صد و بیست حب نموده بمدت طولانی هر صبح
و شام از آن حب ها را بنوشند و بتدریج تا دو حب رسانند ؛
چون بدین قسم از علاج چند نفر را بلطف خداوند شفای تام رسانیدم امید
است که دیگران نیز عقاید فاسده خود را دور نموده با صبر تمام بدین دستور
رجوع نمایند تا موجب شکر مریض و اقربای و شهرت طبیب شود ؛
فقره دوم در حصبه عامه که بفرانسه پورپورا
وهم ماکولادی ماکولز نامند
بدانکه این علت خود بخود بروز و ظهور دهد در تمام بدن لکه های حصبه مانند
یا لخشه های دم منجمد در تحت جلد بدون حدوث او از ضربه خارجیه بلکه
بواسطه حالت مخصوصه مزاج یعنی شدت رقت دم حادث گردد بنوعیکه

اسباب حمیه و از جمله اسباب مضعفه است و بخصوص این علت عارض
گردد در اشخاص ضعیف البنیه بواسطه نقصان سته ضروریه و امراض
مزمنه و عدم مقاومت سستی قوای طبیعیه ؛ این مرض را منقسم نموده
اند بذاتی و عرضی ؛ ذاتی عبارتست از حصبه که مریض بدان
که مرض دیگر با او مرکب نیست و ذاتی مفرد دانند چون بدون سیلان
دم باشد و در ابتدا حالت لکه های احمر بنفسجی شبیه بجلد و غ کیک ولی اعظم از
او مخلوط لخشه های دم میته در تحت جلد موجود شوند بخصوص در اطراف عالیه و
سافله و چون بخودی خود یا بواسطه علاج زوال پذیرند حمرت لون آنها مبدل به
صفرت شود مانند لخشه های دم میته که پس از حصول آنها از ضربه و ضغطه در تحت
جلد قدری از آنها منجذب شده باشد ؛ دوام این مرض از پانزده الی بیست روز
است جز اینکه علی الدوام لکه ها از موضعی معدوم شده در موضع دیگر بروز
نمایند و با وجود شدت تغییر لون نه حکه و نه حرارت و نه وجع موجود است
و علامات عمومیه بسیار اندک باشند جز اینکه کسالت بی نهایتست ؛
و اما در حصبه عامه مرکب بسیلان دم از لکه های دم تحت جلد و از غشای

مخاطی بلکه از معده دم سیلان پذیرد و قبل از بروز و در هنگام مرض علامات
عمومیه موجود نمایند مانند حمی و قشعریره و سایر علامات سکربوت
که نسبت تام بدین مرض دارد چنانچه از تعریف او که در فقره دوم از گفتار
هشتم از فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم شفائیه مذکور است
معلوم میشود ؛ اما حصبه عامه عرضیه مرض نیست بلکه علامتست ؛
حمیات ردیه را چون طاعون و تیفوس
و امثال آنها و بعلاج یافتن مرض اصلی این حالت بخودی خود زوال پذ
یرد ؛ اما العلاج ؛ بدانکه حصبه عامه مفرده مرضیست بی خوف که
بواسطه استعمال حموضات معدنیه و نباتیه و نباتات مره مقویه و استعمال
طولانی املاح حدیدیه و جلوس در هوای بارد اغلب بتدریج شفای تام پذ
یرد و زوال سبب این مرض لازم است تا اینکه بواسطه باقی بودن او علت
مجددا عود و نکس ننماید ؛ ولی حصبه عامه با نزف الدم مرضیست
صعب العلاج زیرا که سبب او که ضعف مزاج است علی الدوام بواسطه
خروج دم ازدیاد پذیرد و از این جهة باید رفتار نمود از قرار دستوری

و در فصل چهارم از مقاله دوای شفائیه در تعریف علاج نزف الدم
ضعیفی ذکر شده است ٭ فقره سیم در خال مولودی که بفرانسه

نوؤس
و هم
آنوئی
نامند ٭

بدانکه این علت نیست مگر تغیر مولودی لون جلد بحمرت سیاه رنگ
با حدود معین و برآمده گی اندکی در موضع علت یا بدون او و سبب
اینمرض نیست مگر اتساع فواهات عروق شعریه جلد و چون عروق مذکوره
در صورت بیشتر و نمایان ترند از سایر مواضع این علت در صورت
زیادتر پدیدار شود ٭ اینمرض را چند نوع است از آنکه ساده تا برآمده گی
با قبض و بسط که بفرانسه تومرارکتیل
نامند و فی الحقیقه انوریسم
عروق شعریه است که تفصیل او در امراض دلالت دوران دم در باب
دوم از شفائیه ذکر شده است ٭ درجه اولای اینمرض خال مولو
دی متعارف است و بروز این نوع در سطح جلد در عروق شعریه تحت
البشره است

البشره است ولی در نوع دوم علت در نسج جلد است با ملامس جزئی او که
موهای نرم صغیر از موضع از حالت طبیعیه خارج شده ضخیم و صلب شوند
و در نوع سیم ازدیاد همیشه عروق شعریه بسهولت هویدا و واضح است و
مکان برآمده گی را لونی مانند شاه توت ولی کم رنگ ظاهر باشد و در
هر سه قسم حرارت و ورم و وجع و حکه موجود نیستند و بواسطه تغیرات نفسانیه
لون آنها تیره تر شود ٭ اما العلاج ٭ در نوع اول و دوم فی الحقیقه لازم نیست
زیرا که مرض نیستند مولودی که دوام آنها در تمام عمر بدون تغیر بر یک حالت است
ولی مع ذلک بعض از اطباء رنگ آنها را بدین نوع زایل نمایند که ادویه
نباتیه شبیه بلون جلد را همچون کوبیدن خال مصنوعی در جلد بکوبند
مانند رنگ شسته مخلوط بزردچوبه و امثال او تا لون اصل مرض تغیر کند
٭ تفصیل برآمده گی های با قبض و بسط و علاج آنها در امراض آلات دم در
فقره دوم از گفتار پنجم از فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم شفائیه
مذکور شده لهذا در اینجا تکرار ننمائیم ٭ فقره چهارم در لکه های
صورت که بفرانسه لان تیگو

خوانند ٭ بدانکه اینمرض نیست مگر لکه های صغار اصفر اللون که برخی از آنها
گاه با یکدیگر متصل شوند و بخصوص در عنق و در صورت و صدر پدیدار شوند
و ظهور او بسیار است در اشخاص سفید پوست و شدت نماید در اهویه حاره و
تخفیف یابد در اهویه بارده ٭ هر چند این علت را مرض نتوان شمرد
از آن جهة که هیچ جهة تغیر عمومی در بدن ظاهر ننماید و از علامات موضعیه
جز تغیر لون علامتی موجود نیست ولی چون بخصوص نسوان طالب زوال
او هستند چند نسخه صحیح در این جا بیان بنمائیم ٭ اول بگیرند جوهر قلیا
خالص دو مثقال نمک طعام یکمثقال و نیم گلاب دو سیر عرق بهار نار
نج نیم سیر مخلوط بیکدیگر نموده روزی سه الی چهار نوبت لکه ها را بدو تغسیل
فرمایند ٭ دوم بگیرند سرکه تقطیر شده هشت سیر ریشم سک ماهی مقرض نیمثقال
جوز هندی پنجمثقال عسل چکیده یکسیر بیکدیگر مخلوط نموده در قرع زجاجی تا دو
روز بحال خود باز گذارند آنگاه در روز سیم با آتش ملایم تقطیر کنند
همقدر که از تقطیر حاصل آید یکمثقال صندل سرخ مسحوق بدو داخل
کرده پس از یکهفته از کاغذ صاف نمایند ٭ دستور استعمال این
نسخه بدین

نسخه بدین نحو است که ابتدا صورت را بعطر دستمال و صابون تغسیل فرمایند پس از آن
با ابر آلوده بمقطر مذکور لکه ها را آلوده نموده بگذارند تا بخشکد ٭ سیم
بگیرند بیخ قثاء الحمار بیخ نرگس سفید عتاسوی پس از خشک نمودن آنها را
در سایه بنحوی که سحق او ممکن باشد ساینده مسحوق او را در الکهل بیست
و دو درجه بمدت یکهفته نقوع نمایند آنگاه تصفیه نموده صورت را ابتدا
باب مخلوط بسرکه تغسیل فرمایند بعد از آن بتعفین مذکور آلوده کنند تا
احساس حرارتی شود و این عمل را چند روز متوالی روزی دو نوبت تکرار
کرده تا علاج پذیرد ٭ چهارم بگیرند دوتویدور دومرکور
یک گندم
مرهم ساده دو مثقال مخلوط بیکدیگر نموده مرهم سازند و روزی یکنوبت
عضو علیل را بدو تمریخ نمایند و هر روز قبل از تمریخ عضو را بشیره بادام
تلخ تنظیف فرمایند ٭ پنجم بیخ خربق سفید تازه یکجزو الکهل بیست و
هشت درجه ده جزو مخلوط بیکدیگر نموده ده روز بحال خود گذارند پس از
آن فشرده از کاغذ صاف کنند و قبل از استعمال عضو را بآبی که

با جمله زهره گاو گداخته باشد تغسیل کرده آنگاه در صبح و شام عضو را بواسطه
پارچه ماهوت آلوده بدین تغفین طلا نمایند ∴ جمله ششم در حیوانات
غریبه جلدیه ∴ مکان این حیوانات مختلف است بدین نوع که یا در روی
جلد اند مانند قمل یا مکان آنها در جرم جلد است همچون قمل جربی یا مکان
شان در تحت جلد باشد مانند عرق مدنی ∴ اما حدوث قمل که
بعربیه [illegible] نامند
مکان او مختلف است ∴ اول از آنها قمل رأس است که اغلب در اطفال بی
پرستار بخصوص چون مبتلا بجرب و امثال آن باشند موجود شود و در اینصورت
بر موی رأس و یا در زیر ذقن لکن تخم آنها پس از شش روز صاحب حیات میشوند
و تا ده روز بانتهای بزرگی رسند ∴ این مرض علت ردی بواسطه حکه که او
را اسهال است که هم مورث ... و تقرحات عفنه است ∴ هر چند
بعضی از عوام قمل اطفال را علامت نیکی دانند ولی ازاله آنها نیکوتر
است و بدین منظور رأس را روزی چند نوبت شانه زنند بلکه موها
را بمقراض نمایند و رأس را با آب صابون و ... یا مطبوخ بیخ کاسنی

یا بطبوخ تخم جعفر

یا بطبوخ تخم جعفری بشویند یا تخم جعفری را نرم کوفته با کره مرهم سازند و در شب
بدین طلا نمایند و بامداد با زرده تخم مرغ مخلوط با آب رأس را بشویند
∴ دوم از آنهاست قمل بدن که از شخصی بشخص دیگر داخل شود و بعقیده بعضی
بواسطه عدم نظافت متولد و مسکون شوند و برخی از اوقات دیده شده
که چنین نیز علت بطول انجامد مرکب کرده بتقرحات مزمنه جلدیه که مورث
حمای لازمه و بارک مبتلی شود و از شدت حکه و حکاک تقرحات بر تولی
آلام عظیم شده مانع گردد هلاک نمودن قمل را بواسطه ادویه حاره پس
باید پس مریض قشار نموده و بزودی استحمام کرد در زوال و هلاکت
آنها بواسطه جلوس در میاه کبریتیه و قلیائیه و محلولات زیبقیه یا تغسیل
بدانها و نیز بسیار مفید است رسانیدن بخار شنجرف بجمیع بدن بمدت
پنج الی ده دقیقه روزی دو نوبت ∴ سیم قمل العانه است که متناسل
است و در ما بین موهای اطراف آن موضع متمکن است و شکل آنها اصغر ولی عریض
تر از سایر اقسام و هم مورث حکه شدیده است و برخی از اوقات
از آنجا سرایت بابط و بابرو کنند ولی بواسطه تمریخ بدهن زیبق

رمادی یا طلای محلول بجز اشنوبیه
در صد و پنجاه جزء آب بزودی رفع آنها شود ∴ اما جزء قمل جربی
چون بیان او در فقره دوم از جمله دوم از مقاله اولای این رساله
ذکر گردید تکرار او در اینجا لازم نیست ∴ اما عرق مدنی که بعربیه ورد
مدینی نامند
عبارتست از کرمی مخصوص که یافت شود در عربستان و بلاد پارس در
بدن انسان بخصوص در بافته زنبوری تحت جلد اغلب از رکبه تا قدم
و سبب آن از رکبه بفوق و چون در تحت جلد قرار گرفته شود مکان او
در شیار ما بین دو عضله است ∴ کرمی دقیق بضخامت زه کمان بطول
نیم الی یک ذرع برنگ ابیض شفاف و یکسر او که متصل ببافته زنبوریست
بجای دهان یک نقطه سیاه و در سر دیگر که خارج از بدنست بجای مقعد
تقعیری دارد و برخی از اوقات فرد و برخی از اوقات دیگر متعدد است
و بروز این علت بدین نوع است که ابتدا بثره در جلد پدیدار شود
صلب و صغیر و احمر اللون و پس از سه یا چهار روز منشق شده و رطوبت

از او خارج

از او خارج شود و بعد از چند ساعت از خروج رطوبت سر او از دهانه خا
رج گشته بحجم شعیری و هر روز بمقدار شعیری زیادتر بیرون افزوده شود و بعضی
از اطبا را عقیده بر آنست که باید قطعه خارج شده را در چیزی به پیچند
تا آنکه نتوانند مجدداً داخل نسج بدن شود ولی این عمل لازم نیست
زیرا که اغلب دیده شده که از تمریخ آن موضع بمرهم زیبق رمادی که ده
یک وزن او کافور باشد آن کرم پس از مدت چند ساعت بمیرد و د
لیل بر موت او بیحرکت ماندن قطعه خارجه از جلد است و بعد از این
عمل بسهولت توان او را اخراج نمود و پس از اخراج تقرح آن موضع بخودی
خود التیام یابد ولی اخراج او در صورت زنده بودن عملیست خلاف
قانون زیرا که بسهولت منقطع شده باقی مانده او مورث تقرحات
مزمنه شود ∴ در خصوص سبب او برخی گویند که مکان اصل این حیوان
در آب بلدان مذکوره است و بواسطه دخول در آن میاه جلد را سوراخ
نموده در بافته زنبوری تمکن یابد ولی این قولیست ضعیف و
سخیف بدلیل آنکه در اشخاص که بهیچوجه در آن میاه داخل نشده

لثه یزز بروز نموده بهر صورت باید دانست که این حیوان در آب تا چند مدت
تواند زیست کند چنانچه خود امتحان نمودم یکی از آن حیوانات را که از جلد
زنده اخراج کرده بودم و در آب انداختم که تا مدت چهارده الی پانزده
روز زنده ماند ؛ جمله دهم در بیان امراض شعر بدانکه هرچند شعر
مانند ظفر نسبت به سایر آلات بدنیه نسج است بی حس و حیات لهذا مرض
طاری بر او نتواند شد ولی تغیرات غیر طبیعی در آنها پدید آید بواسطه
مرض اصل آنها که صاحب حس و حیات است ؛ هرچند اطباء ست
مرض بجهت او تعداد نموده اند که عبارت است از پلیک
و داء الثعلب و شیب ولی ما در اینجا دو مرض
اخیر را بیان مینمائیم زیرا که مرض اول مخصوص به بلادی است و در
سایر بلاد یافت نشود ؛ فقره اول در داء الثعلب که بفرانسه
الوپسی واسم
کالوبیتی نامند ؛
بدانکه این مرض نیست مگر سقوط موهای سر بنوعیکه لکه های قلیل یا کثیر

بدون مو در سر پدید آورد و چون مرض شدت نماید شود که تمام موهای
سر و حاجب و لحیه ساقط شوند ؛ هرچند واضح است که این علت
نیست مگر عرض مرض اصل شعر ولی تاکنون بواسطه ذره بین حقیقت و
جنسیت این مرض معلوم نگردیده همین قدر دانیم که داء الثعلب یا ذاتی
یا عرضی است ؛ ذاتی آنستکه در شیوخ ظاهر شود که حالت طبیعیه است
عرضی آنست که نتیجه امراض مزمنه جلد رأس یا حالت مزاجیه مخصوصه باشد چنانچه
درسیفلیس وورد
یا پطس بندرت دیده شده که جمیع موهای بدن بنحوی سقوط
پذیرفته اند ؛ نیز داء الثعلب بدو نوع است علاج و بدون علاج
؛ علاج پذیر آنست که نتیجه باشد یکی از امراض حاده حمائیه را چون وبا
و محرقه یا نتیجه وضع حمل یا آنکه سبب او استعمال مضعفات مفرطه باشد
مانند تاثیرات نفسانیه شدیده و علاج پذیر نیست چون اصل شعر
بواسطه سن زیاد یا تغیرات مزاجیه از نتیجه خود باز ماند همچون
درسیفلیس وپس از کوشیدن

املاح زیبقیه بحد افراط و بعد از خروج حقیقی ؛ اما العلاج ؛ ظاهر است
که قسم ذاتی او چون فی الحقیقه حالت طبیعیه است علاج پذیر نباشد ولی
چون علت عرضی باشد علاوه بر علاج داخلی مخصوص از قراریکه ذکر میشود
مفید است تغسیل بدین نسخه بگیرند نمک نشادر خالص یکمثقال تعفین ید
پنج مثقال روزی یکنوبت یا دو روز یکمرتبه
رأس را بدو تغسیل فرمایند ؛ بعضی از اطباء معتقدند برطوبتی که در شاخه
ی نورس درخت انجیر به هنگام بریدن هویدا آید که بهر سه روز یکنوبت موضع
بی مو را بمالانید و چون موهای دقیق مانند ابریشم بروید آنها را بروغن
زرده تخم تمریخ نمایند و لازم است که متعفن نباشد و او را بدین نوع
بدست آورند که صفرة البیض او از تخم مرغ تازه جدا سازند و در ظرفی در میان
ریگ بگذارند تا سرخ روشن کرده پس از آن در زیر منگنه روغن او
بگیرند لکن زرده تخم را در آتش شدید بگذارند تا روغن سیاه متعفن
بوجود آید ؛ در صورتیکه جلد سر را شفاف و سخت با فلسهای بسیار صغیر
باشد ابتدا سر را چند روز بمغز استخوان گاو تمریخ نمایند و بامداد

با زرده تخم و آب نیم گرم تغسیل فرمایند و پس از بست روز الی یکماه از این
عمل سر او به هر هفته یکنوبت آلوده کنند بمحلول از دو گندم ایترات
درژان
در ده مثقال گلاب بهر دو روز یکنوبت مرهمی از شش جزء آب لیموی تازه
دو جزء تعفین ذراریح سی جزء مرهم ساده ؛ در بعضی از اقسام داء الثعلب
که بدون سبب معین بوجود آید برخی از اوقات بسیار مفید افتاده نسخه
از این قرار که بگیرند کره بی نمک از ماده عطریت پنج بنفشه سیر شده
باشد پانصد جزء کره بی نمک سیر شده از ماده عطریت دارچینی پانصد
جزء کره بی نمک سیر از ماده عطریت برگ پودنه قرمز و رگ رخچوپار
میرویه پانصد جزء انیتمون مقی پانزده جزء عطر صعتر سی جزء ؛ دستور ساختن
این مرهم آنستکه پنج بنفشه و دارچینی را نیم کوب نمایند و گل میخک و برگ پودنه
را متفرق کنند آنگاه هریک از آنها را جدا جدا دویست و پنجاه جزو در شیشه گشاده
دهان ریخته و بروی هریک از آنها ششصد جزء کره بی نمک ذوب شده
با آتش ملایم بریزند و سر قاروره ها را بشمع مومی مسدود ساخته تا مدت

پانزده روز انها را در آفتاب گذارند و پس از پانزده روز هر یک را علیحده
در منگنه فشار دهند تا پانصد جزء از دهن معطر از دو حصه که انگاه ادهان
مذکوره را مخلوط یکدیگر نموده انتیمون مقررا نرم سایند و با عطر صعتر داخل
کنند و روزی یکنوبت رأس را بدو تمریخ فرمایند ؛ نسخه معروف
دیگر یکپنزه برگ شفتالو شصت جزء میخک هشت جزء الکهل مقطر شده با
اسطوخودوس صد و هشتاد جزء الکهل مقطر باگلیکوتی صد و هشتاد جزء
اجزا را با یکدیگر مخلوط نموده شش روز در مکان معتدل نقوع نموده
پس از آن فشرده صاف کرده در مصفای او پانزده جزء ؛
دارو سر سولفوریک
داخل کنند و این مرکب را در شیشه کوچکی نگاه دارند و روزی یکنوبت
موضع مبتلا را بدو آلوده کنند

فقره دوم ؛

در شیب که بفرانسه کلنیتی
نامند ؛ این علت مانند داء الثعلب ذاتی و عرضی است
ذاتی او را مرض نتوان شمرد زیرا که نتیجه طول عمر و علت تغذیه

است

است ؛ ولی عرضی او نتیجه امراض حاده یا مزمنه است علاج پذیرد چنانکه دیده
شده که در یرقان الاسود موها مانند جلد سفید اللون شوند و از صحت یافتن
مرض صاحب بواسطه استعمال علاج حدیدیه لایقه بمدت طولانی حالت غیر طبیعیه
موها بحالت طبیعیه رجعت نماید ؛ چون بهر صورت این علت ردی
نیست جز از جهة حسن و زینت لون خارجی از انها را علاج کنند بواسطه
رنگ کردن موها از قراریکه شایع و متداول است ؛ چون ذکر نمودیم
تفصیلات امراض جلدیه طبیه را اکنون بیان کنیم امراض جلدیه جراحیه را

؛ مقاله دوم در امراض جلدیه جراحیه ؛

مداینکه امراض جلدیه جراحیه عبارتست از حادثات غیر طبیعی موضعیه جلد
بدون علامات داخلیه که بواسطه استعمال ادویه موضعیه یا عمل ید شفا پذیرند
؛ در این مقاله بیان شود هفت فقره که مخصوص اند بذکر جراحات حاده
جلدیه و تفرحات جلدیه و احتراق بآتش و تاثیر برودت بجلد و ثالیل
مسماریه و سرطان جلدی و امراض ظفر ؛ هرچند ضربه
وضغطه وارد شدن بجلد و اماس با قبض و بسط و خراج

ردی و دمامیل جلدیه نیز جزء این مطلب لکن ولی چون تعریف
ضربه وضغطه در فصل بیست و دوم از مقاله اولای شفائیه ذکر کرده
اماس با قبض و بسط جلد از امراض عروق شعریه است و تعریف او
در امراض آلات دم در باب دوم از شفائیه ذکر شده و خراج ردی
و دمامیل جلدیه در فقره دوم از قسم پنجم از امراض آلات محرکه در فصل
اول از باب اول از مقاله دوم کتاب مذکور است بیان رفته تکرارا
و در اینجا لازم نمی باشد ؛ فقره اولی در جراحات حاد جلد که بفرانسه
پلی کوتنه نامند
؛ چون هیچ آلتی در بدن انسان نیست که نتواند مورد جراحات حاد گردد
ما در تصنیف شفائیه ناچار شدیم که جراحات حاد را از امراض عمومی محسوب
داریم و چون در اغلب جراحات جلد خارج باید مجروح شود لهذا بیان
جراحات حاده جلدیه را نیز در فصل بیست و چهار از مقاله اولای شفائیه
ذکر کرده ایم بنوعیکه در این فقره بیان چیزی لازم نیست مگر تعریفی از
قطع جلد و جراحت سمیه ؛ اما قطع جلد ؛ اغلب حادث گردد

در ظاهر بدن

در ظاهر بدن بواسطه آلات قاطعه و اکثر اوقات بشدتی جزء باشند
که بیان انها قابل نیست ولی بجهت اتمام مطلب گوئیم که هر زمانیکه
جراحات مذکوره بخطی مستقیم و صاف شوند مانند حدوث او از شمشیر و امثال
آن اغلب بزودی التیام پذیرند و لی التیام انها بطول انجامد زمانیکه
علاوه بر قطع ضربه وضغطه نیز بدانجا وارد شده باشد ؛ باید دانست
که در بعضی از اشخاص بواسطه استعدادی مخصوص هیچ جراحتی بدون حصول
ریم التیام نیابد ؛ اما العلاج ؛ بسیار سهل است بدین نوع که
جراحت را با آب سرد تغسیل فرموده دو لب او را با یکدیگر متصل کرده
بواسطه شمع ساده یا انگلیسی او را در حالت اتصال نگاه دارند و چون
شمع یافت نشود بسیار مفید است پرده داخل تخم مرغ را که با بیاض
البیض آلوده بجای شمع بکار برند ؛ بعض از اوقات مفید است
که قبل از رفاده نمودن دم قدری سیلان نماید تا مانع نشو تورم دو لب
جراحت را و بالعکس چون سیلان دم بسیار شدید باشد بنوعیکه
خطرناک شود دستور از قراریست که در فصل چهارم از مقاله او

های شفائیه بطرز عموم ذکر گردید ÷ اما جراحات سمیه ÷ بدانکه جراحات
سمیه عبارتست از اثر لدغ برخی از حیوانات در انسان یا مجروح
شدن جلد بواسطه اسبابی آلوده بماده سمیه ÷ بهر صورت در جمیع اقسام
این جراحات چهار چیز لازم است اول اخراج ماده سمیه را از جراحت
بواسطه تغسیل و وضع محجمه بدون شرط و احداث سیلان دم دوم
زایل نمودن ماده سمیه را بواسطه استعمال موضعی حامضات قویه یا ادویه
قلیائیه کاویه یا آهن تافته سیم مانع شدن سرایت ماده سمیه
با اعضاء رئیسه بواسطه شد ما فوق عضو چهارم زایل ساختن علامات
عمومیه که از جذب شدن ماده سمیه حاصل گردیده بواسطه تدابیرات
مخصوصه بهر یک از اقسام سیم ÷ اما اقسام جراحات سمیه ÷ اول
و خفیف ترین آنهاست لدغ بق که بهیچوجه خوفناک نیست هر چند
با زحمت و مشقت است ولی بواسطه تغسیل با آب مخلوط بسرکه یا مایع
الحرم سوزش او معدوم گردد ÷ دوم لدغ مگس نحل و زنبورات
درین قسم وجع شدید و با حرقت است با اماس مدور صلب و سرخ

و الی از آن

که پس از مدت یک الی دو روز تحلیل رود و چون موضع ملدوغ فرد
باشد مخوف نیست ولی چون مکان لدغ متعدد باشد اماس با حمره شدیده
یا علامات استسقای لحمی بوجود آید با علامات عمومیه و بندرت هم دیده
شده که ملدوغین از زنبور فی الفور هلاک شده اند ÷ شود که در هنگام
لدغ نیش زنبور در جراحت باقی ماند و مورث هیجان شدید گردد در
اینصورت باید بواسطه مشرطی آن موضع را شکافته نیش او را اخراج نماید
و بواسطه تغسیل بجوهر نشادر یا محلول نمک و سرکه هر یک موجود شود و چنانچه
موجود نباشد با بول انسان و هم بواسطه معالجات ضد ورمی داخلی و خار
جی رفع علامات ردیه را نماید ÷ سیم از آنهاست لدغ عقرب
و رتیلا که عموم ترین سموم ایران است ÷ هر چند معروف است که لسع آنها
برخی از اوقات مورث هلاکت است ولی باعتقاد این بنده اتفاقهای
هلاک بسیار نادر است و در هر صورت علاج سهل است بدین نوع که موضع
علیل را بجوهر نشادر بزودی تغسیل نماید و فی الفور ده الی بیست
قطره او را در یک فنجان آب سرد داخل نموده بنوشانند در این صورت

هیچ علامتی از لدغ عقرب و رتیلا ظاهر نخواهد شد چنانچه قریب بصد نوبت
در عقرب و رتیل بلوچستان که در رداءت معروفند تجربه نمودم ÷
چون جوهر نشادر پیدا نگردد و نشادر فقط موجود باشد یک مثقال از
او برگرفته با یک مثقال آهک مکلس و یک فنجان آب داخل کنند
و بزودی صاف نموده مصفای او را بملدوغ بنوشانند و در صورت نبودن
آنها نوشانیدن عرق شراب بقدر تمام دوائی است بسیار نافعه
و بسیار عجیب است که اشخاص غیر معتاد بشراب و عرق پس از لدغ
عقرب و رتیلا مقدار زیادی از عرق بنوشند بدون ظهور علامات
سکر ÷ اگر چنانچه عرق یافت نشود زنجبیل پرورده یا معجونی از زنجبیل
مسحوق بدل شود او را علی ای تقدیر مریض بجهت احتیاط چند روز پرهیز
کامل باید از حموضات و او را ملینی دهند تا بواسطه علامات تشنجیه
مشوش نشود زیرا که بواسطه ادویه مذکوره این علامات ردیه در مدت
بیست و چهار الی سی و شش ساعت معدوم شوند ÷ چهارم از آنهاست
لسع مار و افعی که بحسب اختلاف بلاد علامات ردیه او مختلف است

چنانچه در

چنانچه در گرمسیرات گیلان تاثیر آنها بسیار اندک و در سردسیرات او برخی
از اوقات بهلاکت رسند ÷ باید دانست که سمیت این حیوان در دو کیسه
ایست که قرار دارد در تحت دو دندان متحرک آنها که از وسط آن دو دندان
مجرائی است جهت خروج ماده سمیه و این سمیت در فصل صیف اقوی از
فصل ربیع است و چون کسی ملدوغ گردد وجعی شدید حادث گردد که پرا
کنده شود در جمیع آلات بدنیه یا در عضوی ملدوغ با اماس شدید آن
عضو و سرعت نبض در ابتدا و بطوء او در انتها و خفقان قلب و عرق بارد
و اسهال صفراوی بدون اراده و بی حسی موضع ملدوغ و اطراف او
که پس از یک الی دو روز و گاهی زودتر در یک یا چند موضع آن عضو
کبودی ظاهر شود مانند لکه های غانغرایائی و این علامات ردیه در اشخاص
ضعیف البنیه و در اشخاص جبان شدیدتر باشند ÷ اما العلاج ÷ باید از
ابتدا اشد ما فوق موضع ملدوغ را نمود تا مانع آید مجذوب شدن
سمیت را و باید جراحت را فشرده هم با آب سرد تغسیل کنند و بجهت
آنکه دم از آن موضع خارج شود باید آن موضع را شکافته با دکش کنند

دیه تپاس کوستیک
یا حموضات قویهٔ معدنیه یا جوهرش در یا بُرده ابیوان
یا آهن تافته موضع ملدوغ را
محترق سازند واز داخل عرق و اتیر
بخصوص جوهرش در مقدار ده الی بست قطره هر دو الی سه ساعت
مخلوط با آب استعمال کنند ؛ پنجم مجروح ساختن جلد بواسطه اسباب
آلوده بماده سمیه حیوانیه چون جراحات حادثه از تشریح میت عفن
که عقیب الجراحت با ورم ریمی شدید وحمره واماس مفرط بسرعت سرایت
نماید بعروق حامله دم وعروق جذابه با ظهور جمیع علامات دخول ریم در
دوران دم ؛ چون این حالت را در ورم ورید در باب دوم از شفائیه
بتفصیل تمام بیان نموده ایم ذکر او در اینجا موجب تطویل کلام است ؛
ششم از اینهاست لسع سگ هار چون این مطلب نیز در فقره چهارم
از گفتار چهارم از فصل سیم از باب اول از مقاله دوم شفائیه ذکر کرده
لهذا اورا در اینجا بیان نه نمائیم ؛ فقرهٔ دوم در تقرحات جلدیه

ابتدائیه او

ابتدائیه اولیه کوئیه
نامند ؛ چون تعریف عمومی تقرحات وجراحات مزمنه در فصل بست وپنجم
از مقاله دوم شفائیه ذکر شده در این فقره به فی الجمله تفصیل از تقرحات
جلدیه که بدون سبب داخلی ظاهر گردند اکتفا کنیم پس بدانکه تقرحات جلدیه
که منوط باشند با اسباب خارجیه شش نوعند تقرح ساده وتقرح ورمی
وتقرح با ازدیاد ثالیل لحمیه وتقرح با اماس وصلابت اطراف خود وتقرح سرطانی
وتقرح حادث از دوالی ؛ اما تقرح ساده را چندان تفاوتی با جراحات
حاده جلدیه نیست جز آنکه میل او بالتیام قلیل است وهر چند اغلب جراحان
سبب قلت میل بالتیام را خارجی دانند ولی بعقیده ما اکثر اوقات
سبب داخلی مخفی موجد ومورث آن زمان است وچون این سبب موجود باشد
وتقرح التیام نپذیرد از حالت خارج نیست یا بواسطه هیجان موضعی یا سبب
ضعف موضعی تقرح است در صورت اولی از وضع چند عدد زالو در
اطراف او ودر صورت ثانیه از محرک ساختن تقرح را بواسطه آلوده
نمودن او به نیترات دارژان

اغلب علاج حاصل آید ؛ اما تقرح ورمی آنستکه بواسطه هیجان موضعی
بطول انجامد وتشخیص داده شود از آنکه اغلب از اوقات اطراف این
قسم از تقرح ناهموار وبسهولت از عمق قرصه دم سیلان نماید وریم
این قرصه اکثر اوقات مائی است ؛ اما تقرح با ازدیاد ثالیل لحمیه تقرحی
است مزمن که مع مداوام بواسطه علاج نالایق وامثال آن هیجان در او بوجود
وبدین جهة ثالیل لحمیه شبیه بقارچ در او بروید که ثالیل مذکوره بسهولت
مورث نزف الدم شوند واکثر اوقات این ثالیل از اطراف تقرح تجاوز
نمایند ؛ اما تقرح با اماس وصلابت اطراف خود تقرحی است که اطراف
او صلب وبرآمده وبالوان مختلفه شده باشد واین قسم از تقرح بخصوص
پدیدار گردد در اطراف نواسیر مقعده بواسطه آلوده شدن دایم او با اجزاء برازیه
؛ اما تقرح سرطانیه که بالاستمرار در عمق واطراف خود را تاکل سازد تقرحی
است از جنس سرطان وسلک یا از جنس سیفلیس اما تقرح حادث از
دوالی مزمن شود بواسطه تغییر دوران دم در عروق محیط بدان وتشخیص
داده شود از کبودی لون وریم مائی برزخ مابین آب وخون وبنفشیت

اماس اطراف

اماس اطراف او واین تقرح تواند که ساده وهم ورمی وهم با ازدیاد ثالیل
لحمیه وهم با صلابت اطراف خود پدید گردد ؛ اما العلاج ؛ معلوم است
که التیام تقرحات مذکوره جلدیه منوط برفع سبب آنهاست چنانچه در شدت
ورم رفع اورا نمایند بواسطه معالجات ضد ورمی یعنی وضع ضماده ضد ورمی
وارسال علق وامثال آن ودر ضعف مزاج بالعکس رجوع شود بمحرکات
ودر ازدیاد ثالیل لحمیه آنها را زایل کنند بواسطه ادویه اکاله چون ؛
نیترات دارژان
ونزاج تخفیه مکلس وهم صلابت اطراف را با مشروط بر دارند ودر تقرحات
حادثه از دوالی عروق چهم شده را افشارند ؛ چون بدین تدابیر تقرح
مرکب ساده گردید رجوع شود بعلاج تقرح ساده بخصوص در این وقت
مستعمل است پارچه از شمع ساده کم عرض که یک الی دو نوبت بدوران
خیان بپیچند که لب تقرح بیکدیگر متصل وتمام تقرح از او پوشیده شود ومشمع
مذکور را هر پنج الی شش روز تجدید نمایند ؛ در تقرح حادث از دوالی
علاج مخصوص چنانست که عضو را بقطر یک ابهام با پنبه محلوج پوشانند

انگاه روی انرا نوار پیچیده هر روز او را باز دید کنند و هر موضعی از آن
پنبه مریض شده بروی آن پارچه از کهنه بگذارند تا انکه ریم او جذب نماید و تا
پانزده روز پنبه نخستین را حرکت ندهند هرچند این عمل در فرنکستان
بسیار مفید افتاده ولی در اهویه حاره ایران احتیاط لازم است تا انکه
مبادا از اجتماع ریم در پنبه بمدت پانزده روز مورث عفونت عضو
گردد ؛ باید دانست که در التیام تفرقات جلدیه بسیار لازم من بعضی
شرایط ملحوظ است زیرا که مزاج معتاد بترشح مذکور گشته از انعدام فوری
او تواند مورث هیجان عضوی دیگر شود بنا علی هذا در صورتیکه طبیب خواهد
تفرقات جلدیه مزمنه را التیام دهد بهترین تدابیر انست که بواسطه امساک
از غذا و نوشانیدن مسهلات بفاصله هر دو یا سه روز نگاه داشتن
داغ در مواضع بعیده مجرای صنعتی بدل از مجرای معتاد قرار دهد ؛

فقره سیم در احتراق که بفرانسه برولور
نامند ؛ بدانکه احتراق نیست مگر تغییر هیئت نسوج بدنیه بواسطه آتش
یا جسمی رقیق یا صلب که در درجه حرارت شدیده باشد ؛ اطبا بجهة این

عرتش

علت شش درجه قرار داده اند درجه اولی حمرت ساده جلد است شبیه
به اریتم
و حادث شود
از حرارت جسمی بعید یا از تاثیر آب گرم در جلد بمدتی اندک ؛ در درجه
دوم ورم شدیدتر گردد و بشره برآمده گشته طاولی احداث کند بواسطه
رطوبت سرزیه مجتمعه در تحت آن ؛ در درجه سیم سطح ظاهر جلد مبتلا شود
بلکه های غانقرانیه در درجه چهارم جمیع قطر جلد مبتلا بغانقریا باشد ؛
در درجه پنجم حالت غانقرانیه از جلد تجاوز نموده یافته زنبوری و عضلات را
مبتلا کند ؛ و در درجه ششم جمیع نسوج انموضع حتی العظم مبدل
بذغال حیوانی شود ؛ اگرچه بیان این شش درجه در کتب طبیه بسیار
سهل است ولی در عمل طبی و جراحی چنین نیست بلکه اغلب این شش درجه
در یک عضوی یکزمان موجود شوند علاوه بر انکه بواسطه حرکت مریض هیجان فزود
ده شده بلکه در مدت یک الی دو روز صورت غانقرانیه یعنی درجه سیم
در او بروز کند و در زمان تشخیص داشتن وجه و عدم ریم لازم است
و باید دانست که بلاشک ریم موجود خواهد شد در هر صورت که فلس غانقرانیائی

در انموضع ظاهر شده باشد زیرا که تا ریم مسکون نشود فلس غانقریائی
ساقط نمیگردد و هم پس از سقوط فلس وجود ریم لازم است بجهة التیام
جراحت ولا در درجه اولی و ثانیه رفتار التیام پذیرفتن جراحت شبیه
است برفتار التیام او پس از وضع شمع ذرریح بمدتی قلیل یعنی
رطوبت سرزیه بدون تبدیل او بریم بتدریج مبدل به بشره گردد ؛
اما النتایج اما العلامات ؛ پس از تاثیر حرارت شدیده فی الفور
حس حرارت و وجع شدیده عروض باید که پس از چند ساعت خفت یافته
مجددا بعد از چند دیگر بواسطه رکشیون
یعنی مقاومت طبیعت و مدافعه او حرارت و وجع عود نماید و چون اثر احتراق
سرایت بعمق اعضا نمود علامات عمومیه همچون صداع و حمی و عطش
مفرط و لی زرامی ظهور خواهد نمود و هم اغلب علامات ورمیه در دلالات
و اعضاء رئیه پدیدار شده مورث اسهال و هذیان و تشنج دکرزرکهه
و چون مریض از این حالت شفا یابد خوف هلاکت باشد جز از از
زیادتی ترشح ریم که مورث حمای دقیه تواند گردد ؛ اما العلاج ؛

لودار

منوط است بچهار شماره اول انکه طبیب کوشش نماید در تحلیل بردن ورم
دوم انکه بنوعی رفتار کند که اگر ورم بتحلیل نرود لا محاله شدت او
تخفیف یابد سیم انکه مانع از عوارض گردند چهارم انکه کوشش نمایند
تا انکه اثر جراحت بقدر امکان جودت پذیرفته مانع از حرکات طبیعیه عضو
نشود ؛ بجهة معمول داشتن شماره اولی استعمال آبزن در موضع معلول
بآب بارد تا مدتی طولانی مفیدترین معالجات است و چون بجبر از جهات
این قسم از علاج ممکن نشود وضع رفاده مبلوله بآب شلوج که بسرعت
او را تبدیل کنند نیز از معالجات چیده است بخصوص در درجه اولی و ثانیه
ولی اغلب هم بدون علاجی تام مخصوصه این دو درجه بزودی بحالت صحت
رجعت نمایند چنانچه کافی است در درجه دوم که بسوزن یا اسبابی دیگر
ان طاول را سوراخ کرده تا رطوبت سرزیه خارج شود انگاه بروی
موضع مذکوره رفاده مبلوله المحلول استات دوپلم
با درجه برودت
نام وضع نمایند ؛ چون بواسطه مقاومت طبیعت علامات ورمیه

مجدداً ظاهر گردد پرهیز کامل و اشربهٔ بارده و مسهل برفق و برخی از او
قات فصد نیکو است ÷ در احتراق درجهٔ پنجم از قبیل غانقرایائی مستور باشد
وضع ضماد ملینه لازم است تا مدتی در زوال او کوشند و چون فلسها سقوط
پذیرفته جراحت را مانند سایر تقرحات ردیه مداوا کنند یعنی
پارچه های مثقوب کرده و آلوده بمرهم ساده در مکان علت وضع نمایند
بروی او پنبه یا ریشهٔ کتان نهند تا بسهولت ریم را جذب بخود کند
و باید هر بیست و چهار ساعت یکنوبت رفاده را برداشته تجدید کنند
÷ در این حالت ردیه باید آلات رئیسه را ملاحظه نمود و از قرار عوارض با
ازاله علامات ردیه پرداخت و چون بواسطه شدت ترشح ریم یا از
جهت ازدیاد حرارت هوا کرم در جراحت مکون شود مرهم ساده را با
کافور مسحوق مخلوط نماید و روزی دو نوبت جراحت را بمطبوخ کچوله
مسحوق یکمثقال در یکمن آب تغسیل کنند و چون رایحهٔ عفنه استشمام
شود تغسیل او بمحلول کلرور دو کلسیوم
نیکو بود و بواسطه نوشانیدن استات دو مرفین

وجع را خفت

وجع را خفت دهند و اگر ریم زیاد مترشح شود باستعمال مقویات داخلیه
رجوع فرمایند و چون اغلب در احتراق اصابع التیام غیر طبیعی ما بین
انها حاصل میشود لهذا بواسطه رفاده مخصوصه هر یک از اصابع را دور
از دیگری نگاه دارند هنگامیکه جراحت میل بالتیام بهمرسانید مانع گردند
از ازدیاد نامیه لحمیه بواسطه نیترات دارژان
از آنجهت که اغلب در اینگونه علت پس از التیام جراحت عظیمه جلد متمدد میماند
بنوعیکه پس از التیام آن عضو از عمل طبیعی خود باز ماند لهذا قبل از التیام
باید در خیال آن بود که بواسطه تدابیر لایقه مانند تخته بندی و رفاده
بکار داشتن مانع از تمدد گردند ÷ پس واضح گردید که علاج احتراق
در درجه اولی و ثانیه سهل است بخصوص چون در موضع صغیر باشد
و اغلب در اینصورت بشره جدیده تا مدت ده الی پانزده روز
بروید ÷ ولی در جراحت عظیمه مرض طولانی شود زیرا که ابتدا باید فلس
غانقرایائی ساقط و پس از آن عمق جراحت پر شده التیام
پذیرد ÷ در درجه ششم علاج منوط بقطع عضو است ÷ بباید دانست

ه بعضی از ادویه و ترکیبات معروفه از آنچه ذکر شد نیکوتر نیست
زیرا که علت ورمیه و رمیه در هر صورت رفتار خود خواهد نمود ولی
چون برخی از اوقات در امزجه ضعیفه قابضات خفیفه لازم است
بجهت نقصان پذیرفتن ریم بهترین تدابیر آنست که رجوع شود به ادویه
کرات دو شو
دستور ساختن او را در قرابادین شفائیه در لغت آهک بیان نموده
فقرهٔ چهارم در تأثیر برودت بجلد که بفرانسه انژلور
نامند ÷
بدانکه تأثیر برودت را بجلد مانند تأثیر حرارت درجات مختلفه است
و گاه که شدت برودت سرایت بعمق اعضا نموده موجب غانقرا یا
گردد ولی چون غانقرایای حادث از برد مفرط در فصل یازدهم از
مقاله اولای شفائیه بیان رفته جزئی تفصیل در خصوص تأثیر برودت
بجلد فقط در اینجا کافی است ÷ پس بدانکه چون برودت غیر طبیعی
در جلد اثر نماید جلد و بافت زنبوری تحت آن مبتلا باشد بورم و حکه بخصوص

چون در اطراف

چون در اطراف عالیه یا سافله باشد زیرا که در این اعضا برودت زیاده
از سایر اعضا تأثیر کند و چند روز پس از تأثیر این برودت ورم و حکه
معدوم گردیده مجدداً عود و عکس نماید بواسطه آنکه سبب آن پی در پی تجدید
است تا آنکه بمدت اندک یا زیاد بشره زهیده و فاسد شده حالت تقرحی
پدید کند یا غلظت و تغیر هیئت اعضا که چون علاج نشود بحالت مز
منه باقی خواهد بود تا مدتی که هوا میل بگرمی کند علت بدون علاج
مخصوص از همین تغیر هوا شفا یابد ÷ چون این علت میل شدید بعکس
دارد یعنی در هر فصل زمستان مجدداً بروز نماید لهذا بهترین معالجات
بدون شک از این قرار است که بتدریج قبل از عکس نمودن موضع
علت را معتاد ببرد نمایند بدین نوع که او را در آب یخ روزی چند
نوبت یک الی دو دقیقه و بعد هشت الی ده دقیقه تغسیل کنند و پس
از آن او را دلک قوی نمایند تا از مقاومت طبیعت گرم کرده و
چون بدین نوع قبل از زمستان تا چند مدت رفتار کنند امید کامل است
که در زمستان آتیه عکس نکند ÷ ولی چون علامات اولیه ظاهر

کشند باید رجوع بادویه موضعیه نمود مانند محلول ده یا دوازده جزء از زاج سفید
در صد جزء آب یا تغسیل بعرق کافور مخلوط بشش مقابل وزن خود آب
و چون ورم با وجع باشد ضماده از مدقوق بادام تلخ و تدهین بدهن
او مفید است و چون متقرح شده ریم از او بیاید باید رجوع کنند
بریشه کتان آلوده بمحلول استات دو پلمب
و روی او را بمرهم ساده
یا بمرهمی از ده جزء برات دو سود
و چهل جزء مرهم ساده بپوشانند چون بروزت
بنوعی شدید باشد ده علامات غانقرایاییه در جلد یا در آلات تحت او بروز
کند رفتار نمایند از قراریکه در فصل سیزدهم از مقاله دوم دی شفاییه در تعریف
غانقرایا بطور عموم ذکر کردیم ؛ فقره پنجم در تالیس مسماریه
ده عوام او را زگیل و بفرانسه ورو
نامند ؛ بدانکه این مرض عبارتست از برآمدگی جلد صغیر بحجم ماش
الی نخودی که صلابت و عدم وجع با اصل یا بدون دو سکوب

یا متصل اند جلد را و بخصوص بروز نماید در پشت کف دست ؛ هر چند علت است
غیر مخوف ولی چون موجب ردائت شکل است بطبیب رجوع کنند از جهة
رفع انها و از انجهة که علت است موضعی واضح است که ادویه داخلیه بدون فایده
است و چاره بدون واسطه قطع باشد یا ادویه اکاله توان از پی منظور ؛
ولی چون استعمال ادویه اکاله بهتر از قطع و شده است لهذا در اینجا تفصیل
از انها بیان کنیم و اگر کسی از ... گوید که ادویه اکاله بعض اوقات
مورث هیجان شدید میشوند و هم دیده شده که از استعمال انها تقرح
سرطانی عروض یافته جواب گوییم که ما نیز بدین معتقدیم در صورتیکه
ادویه اکاله حموضات معدنیه خالصه باشد که حدت انها بسیار است
ولی چون استعمال شوند ادویه مخصوصه که در اینجا ذکر میشود بهیچوجه علامات
ردیه بظهور نخواهد رسید ؛ از انجمله استعمال نماینده محلول نیترات
دو مانیاک
با آب یا محلول کلرور دو سودیوم
در سرکه کهنه یا محلول ده کندم انتیزات درژان

در سی قطره آب یا کلرور دانتیموان
ده از جذب رطوبت هوا حل شده باشد ؛
فقره ششم در سرطان جلدیه ده اطبای فرنک او را نولی متانژره
گوینده ؛
بدانکه این اسم را ترجمه دست نزن بما اطبای فرنگ عبارت
دانند از لحمه های سرطانیه صغیره که در بشره یا جلد و اغلب در صورت پیدا
شوند بشکل تقرحی با تکمه صلب و سرخ باندک برآمدگی و چون این
علت حکه بی نهایت است علی الدوام مریض بحکاک او مشغول اند و تقرحی
باشد با برآمدگی اطراف و عمق غیر سالم با ثولهای لحمیه شبیه بقارچ و
دموی اللون که بتدریج یا بسرعت علی الدوام عظم بهم رسانند ؛
فی الحقیقه هرچه با دویه اکاله یا غیر اکاله درست و علاج او برآید علت
افزون تر شود مگر آنکه بواسطه عمل ید طبیب جراحی او را اخراج نمایند
فقره هشتم در امراض ظفر ؛ بدانکه ظفر بچند قسم از امراض ردائت
شکل مبتلا گردد که قدما انها را از یکدیگر تشخیص ننموده بودند

بواسطه عدم علم بتشریح پس باید بجهة تشخیص امراض ظفر فرق گذارده شود مابین
اصل ظفر ده صاحب حیات و خود ظفر ده هیچون شعر بدون حیات
است و بدین واسطه جمیع تغیرات ظفر متنج باشند ضربه و ضغطه یا تاثیر شیمیائی
یا مرض اصل خود او ؛ در اینجا تاثیر ضربه و ضغطه و شیمیائی را بر ظفر بیان
ننماییم زیرا که اگر جزئی و منوطند بخود ظفر از علاج حاصلی بظهور رسد و
بتدریج در هنگام نمو ظفر موضع معلول از پی و خارج گردد بدون ا
احداث وجع و علامت ردیه ولی چون این ضربه و ضغطه و تاثیرات
شیمیائیه شدیده در اصل ظفر بظهور رسد تغیرات کلیه مشاهده شود
ده قابل و سرزور از علاج اند یا لااقل مانند سایر امراض انها را رفتاری
معین باشد و اگرچه در ابتدای این فقره بجهة بیان امراض مذکوره لفظ
امراض ظفر را ذکر نمودم ولی نباید چنان فهمید که این امراض در خود ظفرات
بلکه علتهای وارده بر اصل اوییند که تاثیرات خود او در ظفر بروز دهند
؛ بجهة توضیح مطلب تشریح و مواظفا را در اینجا بیان نماییم ؛ پس
بدانکه اصل ظفر را مکان در غضن عشاء ثولی جلد است که علی الدوام ماده

دو از غشاء مذکوره مترشح میشود و چون هوای خارجی بدین ماده تاثیر
نمود او را صلب و سخت کند و نیز چون علی الدوام ماده ظفر ما بین غضون
غشاء مذکوره مترشح میشود ماده سابقه را که ترشح یافته پیش و ستبر
؛ بدانکه اطبای فرنگ امراض اصل ظفر را موسوم نموده اند بانیک
سیلس
یعنی
ورم اصل ظفر را و این ورم به سه نوعست ؛ نوع اول ورم عرضی
اصل ظفر است نوع دوم ورم مزمن اصل آن ؛ نوع سیم
ورم تقرحی لحم تحت ظفر است ؛ اما نوع اول که عرضیست حادث
شود از ضربه و ضغطه و جراحات حاده و خلنده و رسیدن جسم خارجی
بتحت اصل ظفر و اغلب مرکب است با حرارت و وجع شدید که پس
از مدت قلیله یا کثیره در تحت آن ریم موجود و از اجتماع او ناخن برجسته
و بالاخره کنده شود و چون ظفر با اصل خود خارج گشته جلد ما تحت
او هویدا شود ولی چون علی الدوام غشاء ثلولی ترشح مخصوص خود را نموده
مجددا ظفر بنوعیکه سابق بوده حاصل آید در اینصورت بر طبیب واجب

نمو و تشریح

نمو و تشریح ظفر جدید واضح و هویدا باشد ؛ و علاج در ابتدا منوط است
برفع سبب یعنی ضروریست مانند وضع علق و گذاردن موضع را در
آب سرد و ضماده ملینه تا آنکه حدت ورم زائل شود و چون ورم ریمی گشته
امر در معمول او نمایند از قرار قانون جراحی ولی چون ریم عفونت بهم رساند
تغسیل محلول کلرور دو سو
لازم گردد ؛ و باید دانسته که ظفر نیکوئی بحالت صحت رجعت نخواهد نمود در صورتیکه
بواسطه طول مدت ورم غضون غشاء ثلولی نیز اندک یا زیاد مبتلا و فاسد
شده باشد در اینصورت هر آنچه سعی کنند ثمر نگردد و ظفره جدیده در بقیه جهات
نیکو نروید ؛ اما نوع دوم ورم مزمن اصل ظفر است بفرانسه معروفست
به انکلاد
ابتدا کند
با حمرت و اماس جزئی در اصل ظفر و بتدریج زیاد شده جلد اطراف
او کبود رنگ شود با تقرحات پراکنده صغیره و شدت ترشح ریم که اغلب
اوقات دموی و غیر سالم است و ظفره شبیه شود بپوست حیوانی
که زیاد دماغ در آتش نگاه داشته باشند و بتدریج از اطراف خود جدا شده

بالاخره بکلی خود یا بعدی جزئی جدا شود و پس از زوال ظفر غضون غشاء
ثلولی سرخ و ناهموار و بریم عفن آلوده شده و بسهولت دم از اطراف
او سیلان نمود در بعضی اوقات ظفر جدید فلس مانند بروید ولی
اغلب غیر طبیعی و بدون نظام شکل بهم بدین نوع که بعوض نمو از
از قدام از طرفین عریض گردد بنحویکه اصل ظفر اصابع شبیه شود [illegible]
کشش ضخیم و اطراف جراحت چنان زکی الحس باشند که برخی از اوقات
بواسطه تاثیر هوای خارجیه سیلان دم عروض یابد و از شدت وجع
و ورم خطوط احمر اللون مایل به بنفسجیت در محاذی منبت ناخن ظاهر شود
و دلیل باشد بر سرایت ورم بعروق لیمفاتیکیه و دمویه و حرکت انگشت
اصبع را صعوبت تام باشد در اینصورت حمای عمومی و سهر مفرط موجب
خیالکه از هیچ دوائی تغییر نپذیرند ؛ چون علت زیاد مزمن شود مو
رث بروز علامات ردیه در عظام و هم سبب موت انها گردد ؛
اما العلاج ؛ بدانکه اطبا بدون حصول منفعت رجوع نموده اند بادویه
ضروری تا آنکه برخی از ایشان بکار آنکه شاید مفید باشد

سیفیلیس

سیفیلیس نیهالی را باستعمال ادویه زیبقیه پرداخته و اغلب از این
قسم علاج نیز نفع عاید نگردید پس ازین قرار واضح شد که سبب غیر
ازان چیزیست که گمان کرده اند و دفع او بدستوری دیگر است ؛
بدانکه سبب این علت نیست مگر حالت مخصوصه غضون غشاء ثلولی
در جهة تغیر نحالت مخصوصه برخی از اطباء پس از سقوط یا اسقاط
ظفر غضون مذکوره را با انبری گرفته و بفوق منجذب نموده با مقراض منحنی
او را قطع نمایند یا آنکه جمیع غضون را آلوده کنند به نیترات دارژان
و هر دو قسم
عمل مذکور مفید افتاده ولی در عمل یک نخستین وجع شدید و در ثانی علاج
طولانی است و پس از این عمل ظفره جدیده و در ما بقی عمر نروید ؛
اما نوع سیم ورم تقرحی لحم تحت ظفر است که بفرانسه
انگل انگرنه
نامند ؛ بدانکه این علت از سایر امراض ظفر مشهورتر و کثیر الوقوع تر است
و اغلب عروض یابد در ابهام بالخصوص در جانب انسی او بسبب ضغطه از

ظفره متوجه بر لحم محاط نحو بواسطه فشار کفش بسیار تنگ ؛ اثر
ضربه و ضغطه بر لحم محاط ظفر مختلف است از قرار درجه مرض چنانکه
در ابتدا جلد بیشتهای هیجان آمده راه رفتن را صعوبت پدید شود
ولی چون بواسطه خفت آن مرض متحمل او شوند تا آنکه بتدریج شدت
یافته وجع نیز شدت کند بواسطه فرو نشستن انتهای ظفر در لحم نحو و هم
بسبب ضربه و ضغطه دائمه جلد مجروح شده تا لیل لحمیه غیر طبیعی پدید
کف و ورم با صل ظفر سرایت نموده حالت تورمیه با وجع شدید و
ریم بسیار عفن هر دو بظهور پیوندد ؛ هر چند این علت مانند ورم مزمن
اصل ظفر مخوف نیست ولی دیده شده که برخی از اوقات علت سرایت
بفوق یا بعمق نموده مورث موت عظم گردد ؛ در هر صورت ناخن
ساقط شود خواه بخودی خود خواه بعمل ید جز آنکه پس از عروض بزودی
بعلاج او بپردازند ؛ هر چند در کتب جراحیه فرنگ بصد قسم از اعمال
جراحی بجهة این علت بیان نموده اند که هر یک از آنها موجب وجع
شدید است ولی ما در هیچ زمانی بهیچیک از آنها رجوع ننمودیم زیرا

راه دستوری بسیار



ه دستوری بسیار آسان بدون وجعی چندان و بدون عدم بیدار بجهت
رفع این علت از معلم خود آموختم که نه بر معالج و نه بر مریض صعب است
و هیچ وجه از آموختن آن مضایقه ننمایم ؛ پس بدانکه معلم مذکور ابتدا
بی نخ بقطع قسمت فرو نشسته از ظفر را بواسطه گذرانیدن مقراض محدب
از اسفل تحت آن و هم زایل نمودن لحم زاید محیط بدو بواسطه مقراض
مذکور آنگاه تا مدت دو روز بواسطه مرهم ساده ما بقی جراحت و ظفر را
نرم نموده در روز سیم ذرور مینمود زاج سفید مکلس و بروی او مجددا
رفاده آلوده بمرهم ساده وضع میکرد و در این هنگام زاج مکلس
آن موضع را محترق نموده ترشح ریم نقصان می پذیرفت و پس از دو
یا سه روز فلس سیاه از آن موضع ساقط شده مکان مجروح بصورت
سالمه و اصغر از زمان سابق خود ظاهر میگردید و بعد از سقوط فلس مذکور
عمل مسطور را مکرر مینمود تا پس از چند نوبت حالت طبیعه حاصل میشد
و ناخن در مابقی حیات بقانون صحت و طبیعی از روی جلد سالم
روئیده هیچوجه میل بفرو نشستن نمینمود نه بعون الله الوهاب

не стоить ужасъ, —
считаю нужнымъ [illegible] чтобы
взыскать съ поповича
бокон. машине, Остаю

и собственно въ этомъ случаѣ 403. ст. III т.
чет. по годамъ. свободному

покорную Вашу
увѣдомить, а дѣло
считать конченымъ

[illegible]

[illegible] Февраля 27 дня 1854 г.

